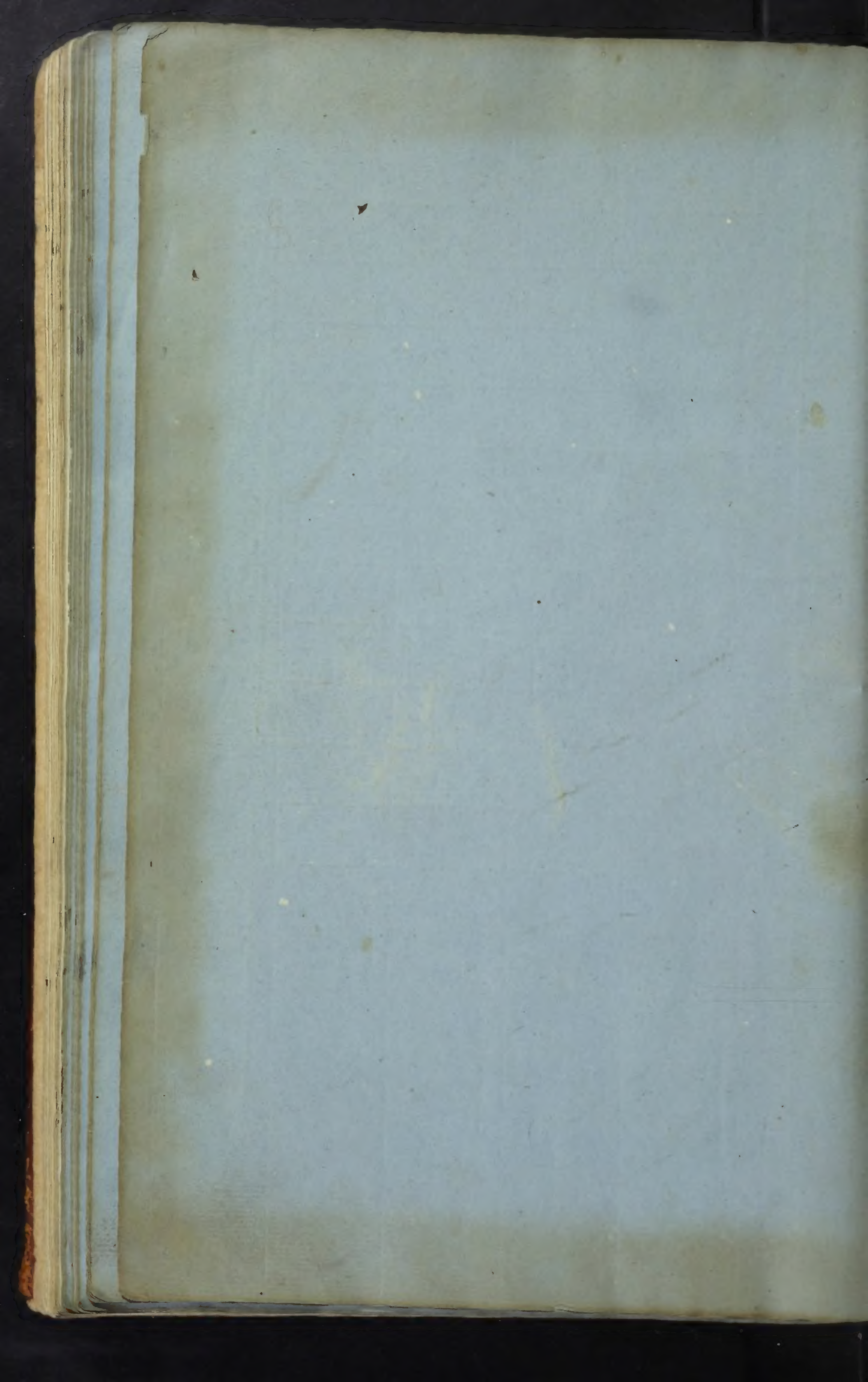


یا فتاح

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله اجمعین نامه که مصحوب شاه قلی بیک در طلب قندهار
بپادشاه هندوستان نوشته تبارک الذی بیده الملک وهو علی کل شیء قدیر
الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا وهو اللطیف
الخبیر جواهر زواهر ثنای بیرون از قیاس و لآلی متلالی محمدت لا یتناهی اساس که در مقیاس
نظر خرده بین دقیقه شناس بی لعل و یاقوت آفتاب رایج آید نثار بارگاه مالک الملکی تواند بود که در
گردان اضداد را از جامه خانه تالیف و ترکیب لباس اتحاد والتیام پوشانیده و گنجور کنوز اسرار و خازن
رموز استتار گردانیده و اوراق پریشان وجود انسان را که صحایف کتاب حکمت الهی و الواح طلسم صنایع
و آگاهی اند از رشته التیام شهریاران عدالت شعار بشیرازه امنیت و عافیت رسانید
سالکان امکان را که سرگشتگان حیرتند بمیانجی ضیای شموع عقول انبیا و سلاطین الصراط

لمعه

مستقیم الطمینان و آسایش دلالت نمود و بناخن تدابیر فرمان روایان خیر اندیش گره کلفت
و حیرت از خواطر عموم خلایق گشود بعضی از سلاطین ذیشان را بعبارت امتثال ان الله یأمر
بالعدل والاحسان شادان و مسرور و برخی را بمضمون و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها
و یهلک الحرث والنسل والله لا یحب الفساد از شمول رحمت بغایت دور گردانید نکهت
ریاحین بستان را که هر یک بلباس امتیاز جداگانه در بر دارند از گردش پیمانه نسیم بهاری در ساغر گلستان
وحدت اتحاد آموخت و آتش گل لاله را بجهت گرمی هنگامه خوش نشینان چمن از زلال حکمت بالغه
بنوای اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْاَخْضَرِ نَاراً در مجمر بوستان افروخت
قدرتش آورده برون بی تعب ، یوسف روز از چه تاریک شب ، صنعتش از لطف نهانی عیان
چارده ما غنچه کن فکان ، گشته ام این باغ پر از رنگ و بو ، یک گل رعناست شب و روز او
یک گل خوش در وهست ز باغ تش بهار ، یک ورق دفتر او روزگار ، و درود نامعدود بر حدیقه
طراز گلشن اتحاد شمع شبستان مبدأ و معاد واسطه نزول رحمت الهی محک عیار دانش و آگاهی زیب
ثمره برومند گلستان شهود یکتا گوهر اصداف کون و فساد سپهر کبود و مبلغ کریمه
اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا سید ثقلین
و پیشوای خافقین بیت محمد که از ازل تا ابد هر چه هست ، ز آرایش نام او نقش بست
و بر آل و اولاد اطهار و اصحاب کبار او مادام اللیل والنهار باد و بعد بر مرآت خاطر والا و آیینه
ضمیر معلی محجوب و مستور نخواهد بود که هر نعمتی از نعمای بی منتهای الهی را شکر خاص است

که بدون اتیان ان از عهده شکرگذاری و سپاس داری این احسان برامدن متعسر بل متعذر ست چنانچه شکر اعطای نعمت ثروت و مکنت ببذل و اتفاق و نوازش ارباب حاجت صورت می بندد اداء شکر بیرون از قیاس سلطنت عظمی اودالت کبری مقصود بر آنست که با وجود اشتغال اشغال جهانبانی او توجه دادن ملک رایانه بر روش احوال سپاهی و رعیت بمعه ساکنین و قاطنین هر ملک را بدیدهٔ بینایی تفقد و نوازش ملاحظه فرموده در انتظام حال و انشراح مال ان گروه که مستحقین نثار عفو در عایت و مراقبت اند بذل جهد بتقدیم رسانیده ربقه جهانبانی را از شغل الذمه ایزدی بل الهی سبکبار ساز و چهره روزی این کالکان بارگاه کبریا قبض و بسط اقلیم ظاهر در قبضهٔ کفایت و درایت این محتاج عنایت الطاف الهی گذاشته اند بنا بر فسحت و وسعت ممالک محروسه و مشغولی بسایر اشغال ضروریه تنظیم و تنسیق ملک خراسان بر حسب دلخواه صورت سرانجام بنیافته بود درین ایام خجسته اغاز فرخنده فرجام شوق زیارت استانهٔ مقدسهٔ منورهٔ مطهرهٔ رضیهٔ رضویه علی ساکنها الف الف سلام و تحیه سلسله جنبان گشته الویهٔ دولت و اعلام نصرت از مقر اقبال و موطن جاه و جلال بقصد احراز این سعادت در حرکت امده هم دیدهٔ شوق را از کحل الجواهر خاک این استان عرش نشان نور ضیا

فزاید و هم غنچهٔ امال ساکنان ان دیار از هبوب نسیم عنایت شامله
بر وجه دلخواه کشاید و بنا بر قرب جوار و تاسیس مبانی ایتلاف و اتحاد ابا و اجداد
عالی تبار والا مقدار بر ذمت همت حق شناس واجب و لازم نمود که
استعلام احوال ان متکی ارایک سلطنت عظمی و جالس سریر ارای کبریای نموده

در ترصیص مبانی خلت و صداقت قدیم کوشش نماید و تشیید این بنای
گرجه ان اساس را بمحض اقتضاد تاسی نسبت سینه سلاطین سلف
و ربط رابطه دوستی ابا خلف از مفترضات و متحتمات بود بنا بر تجلی ذات
ستوده صفات ان پادشاه والا تبار بزیور صفات حمیده زیادتر انچه
مرکوز خاطر بود واجب دید و یکی از جمله صفات خجسته و اطوار پسندیدهٔ انکه
فی مراسم صاحبقرانی که محمود همگنان و محسود خاطر همه و جوان گشته نوازش
سلطنت پناه ندر محمد خان و تفویض ملک بلخ و سایر محال ترکستان
بست که بالکه ان ملک دلکشا بی ارتکاب محنت و مشقت در حیطهٔ تسخیر
و تصرف جنود مسعود درامده بود بنا بر رعایت سلطنت پناه مذکور والطاف
فتنه و فساد از سران مطلب عظمی به نیروی همت والا بر خاسته ان
ملک وسیع را بر سلطنت پناه مذکور مسلم داشتند لهذا زبدة الاقران والا

اما پیوسته در عالم معنی ابواب این بوستان بر چهرهٔ قلوب دوستان گشاده
و اسباب مکالمهٔ غایبانه که بشارت نامه و زبان دانی خامه حاصل میگردد
از آنجاست امیدگاه همواره شاهراه ائتلاف و اتحاد باز و دست حصول مآرب
بر این بوستان بیخزان دراز بار بعد از اطلاع بر نوشتهٔ مودت و ولا بر
مرآت ضمیر خورشید ضیاء که از اشراقات غیبی مستضیء و مستنیر است
بر لوح ابلاغ میگذارد که چون از آغاز عروج معارج دارائی ایران و ارتقاء
مدارج عنایت رحمن پیوسته در خاطر حق شناس و ضمیر حقایق
اساس مرکوز بوده که دیدهٔ شوق را از خاک آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ
عرش درجهٔ رضویه علی ساکنها الف الف سلام و تحیه روشنائی
سازد بنا بر کثرت مشاغل جهانبانی و شواغل کشورستانی
از احراز این سعادت عظمی و عطیهٔ کبری محروم می بود درین ایام سعادت
انجام که از مهام کلی و جزوی این حدود بالکلیه فراغت حاصل گردید مناسب
چنان نمود که رقبهٔ همت والا نهمت را از ربقهٔ این دین واجب الاداء
آزاد ساخته باین تقریب بشرح پریشانی احوال ساکنان خراسان
نیز که بسبب بعد مسافت از مستقر خلافت از استفاضهٔ انوار
عنایات شامله چنانچه شاید بهره ور نگردیده بودند بنوعیکه مقتضی عدالت

قاطبه

کامله باشد کرده شود در حین ورود این دیار بجهت رعایت قرب جوار

وارتباط والتیام اباء والا تبار لازم دانسته‌ام بارسال صحیفه که مذکور شود

ستوده رسم قدیم باشد محرک سلسله ارتباط گردد وچون مبانی ومعالی آن

هم والیان ممالک مودت را بعد از تشیید قواعد صداقت والفت وارتفاع

صحبت مباینت ومنافرت در بود ونبود ویرانه‌ام در کذرگاه سیلاب

حوادث ست باهم مضائقه نخواهد بود دران تذکره یکجهتی ویکتا دلی اشعاری

بخواهش قبیله‌دار شده ومظنون بل متیقن بود که نظر بروابط مزبوره

نمود همت والا آن عم بزرگوار در انجاح مامول بقدم قبول پیش میاید

بنا بر علی هذا با خاصان وملتزمان رکاب نصرت انتساب متوجه الحدود

گردید وچون بعد از ورود الویه جلالت باین والا اینست منسوبان آن

دولت والا از سر بر تربیت اباء اتحاد این جلالت محکم بنا اغماض

نموده چنانچه با بیگانگان سلوک نمایند رسد ابواب اطاعت نموده بتصور

فاسد اندیشه جدائی درمیان این صدق کیش صداقت اندیش وان

عم بزرگوار والا تبار هست در حجب نافرمانی مخفی کردیدند وچون معارضه با این

دوست صادق الولاد را آینه اتحاد صورت نافهمی ان والا جاه عظیم الشان

داشت بر ذمت همت فرض کردید که سپاه نصرت توامان را بنیاد

ان گروه مشتاق خذلان نامزد فرماید لهذا حکم نافذ صدور یافت که اطراف آن
قلاع محکم بنا را مرکز آسا بدایره احاطه در آورده بمفاتیح جلادت در گشایش
ابواب مغلقه آن سعی نمایند غازیان ظفر توامان که تشنه امتثال فرمانند
در اندک فرصتی بمقالید سیف و سنان درهای انقلاع گردون توامان را از
هم گشودند بعد از ظهور استیلا و اقتدار بر انقلاع گردون آثار گروهی از
محصوران راه در حین محاصره سالک مسالک ادب و آداب بوده از صراط
مستقیم حد خودشناسی عدول ننموده بودند بکشادگی جبهه عفو و اغماض
مشمول عنایات گردانیده رخصت انصراف فرمودیم یقینی حاصل و رجا واثق
است که چون این معنی از غایت اتحاد و نهایت ارتباط صوری وقوع یافته
غبارانگیز مرآت ضمیر خورشید نظیر نخواهد شد و ولایت مزبوره و سایر محال
ممالک محروسه را متعلق بخود دانسته جدائی منظور نخواهد داشت چون
غرض انسداد ابواب گفتگوی حاسدان این التیام و ائتلاف ابد توامان بود
رفعت و معالی پناه شاهوردی بیک را روانه خدمت والا فرمودیم که
حقیقت صداقت اندیشی و اخلاص کیشی این مخلص را بآن عم بزرگوار
خاطرنشان نماید خورشید سلطنت و اقبال از افق جاه و جلال طالع و
لامع باد

نامه‌ای بسلطان دارا شکوه در حینی که اراده ایران داشته در جواب نامه او نوشته

نوباوهٔ حدیقهٔ دوستی والای و ثمر نورس یکتادلی و وداد رحیق خمکدهٔ
ائتلاف و اتفاق و سرجوش میخانهٔ مودت و وفاق اعنی گرامی مکتوب
بدایع اسلوب فلان در ساعتی مسعود و زمان محمود که شاهد کامجویی را بپیرایهٔ تمامی
در بر و ساقی آمال را بادهٔ وصول در ساغر بود فیض ورود ارزانی داشته ذایقهٔ
نشاط و انبساط را شیرین و محفل خلوت کل شگفتگی را رنگین گردانید
و کیفیت رسیدن بامر رسیدهٔ آن زینت بخش و کیفیت بادهٔ رسیده
رسیدن آن زینت بخش و بهم دگاه بحوالی ممالک سرگران ایران و دوستانی
هواخواه دماغ انتعاشش را دو بالا رسانید بیت از آن افزاید از مکتوب
شادی دوستدار را که فیض صحبت یاران بود مکتوب یاران را
آنچه از تقالیب ادوار دوار زمان و شورش احوال و اوضاع هندوستان و نیرنگی
چرخ گردان زبان زد خامهٔ فصیح البیان شده بود در مرآت ضمیر والا جلوهٔ
عیان نمود بر خاطر خطیر معلی که مرآت حقایق نمای اشیاست روشن است
که مهر فروزان را وقوع کسوفات و احتجاب غیوم متراکمات که بعضی اوقات
احتمال آن بمقتضای حرکات ناهنجار چرخ دوار ناچار است موجب نقصان ضیا
و بها و منشأ زوال فروغ جهان آرا نمیشود و از اینگونه عوارض هیچ زنگ
بر چهرهٔ اقتدارش نمیگردد خاطر والا غبایت خالق ارض و سما و دوستی دوستان

صادق الولا مطمئن دل الشأنه مشرب عذب توکل را غبار آلوده کلفت
نگردانند که بعون عنایت الهی طلوع صبح پرنور نتیجه‌های دیجور ناچاری پراکندگی ابرهای
تیره یأس اندوه را از چهره مهر عالم افروز نیک اختیاری رست شرحی که در باب فرستادن
عساکر و تصرف ملک بهکر بر زبان خامه اظهار جاری شده بود بمسامع اطلاع
و آگاهی رسید چون شوق ملاقات فایض الانوار و دیدن دیدار فرخنده
آثار فوق الغایته است مناسب شیمه و دلداده و ملایم طریق دوستی و اتحاد
چنان مینماید که در بزم افروزی مجلس انس دوستان تا سستی نسبت سنیه
جد امجد والدتشان شخص نمایند که بعد از آن یاری کیفیت ملاقات امجد
سعادت آن و سیر تنزهات ملک بیکران ایران و وقوع محاوره
و مشاوره بعون عنایت خالق انس و جان تمنیات خاطر والا بطریق
احسن بحصول بپیوندند و در باب آوردن بعضی از اسباب از الکای مرکوز که
خاطر متعلق باوردن آنها باشد رقم اشرف باسم ذو الفقار خان صادر شد
که دران باب آنچه لازم دانند بعمل آورند ان شاء الله بعد از تأسیس اساس
یکجهتی خاطر همایون بگوشه مختصر بهکر راضی نشده در باب آن واقف
رموز سلطنت و جلالت امور عظیمه منظور نظر کیمیا اثر خواهد بود
بجهت سرانجام اسباب سلطنت و نگاهداری سررشته رسوم و

آداب خلافت

واداب خدمت فلان که یکی از طرز دانا بزم جاه و جلال سمت
تعین شده متعاقب اجر این سعادت خواهد نمود ضمیر انور و طبع
فیض گستر از شوایب وقوع حوادث مکدر نداشته خوشوقت
خواهند بود افتاب حصول امال مصون از اختلال بعد از افق اقبال
طالع و لامع باد جواب مکتوب بسلطان مراد بخش نسیم بهارستان
حدایق دوستی جاود انا شمع انجمن افروز ابد فروغ الفاظ و معانی خلف
صدق اباء دانش و امهات فرهنگ فروغ بخش دیده هفت
اورنگ اعنی نامه مودت ختامه در وقتیکه ابواب فیوضات آمال
بر چهره اماني و امال باز و از رهگذر حدایق کامجویی طراوت از بود فیض ورود
ارزانی داشته بزم یکجهتی را عنبر شمیم و محفل یکرنگی را غالیه نسیم
گردانید انچه درباب قضیه ناگزیر بادشاه غفران پناه خلد آرامگاه
زبان زد خامه مطلب نگار شده بود موجب ملال ضمیر آسمان اساس
قدرشناس گردید اری بنای کاخ مردم نشین هستی را بر آب
روان عمر گذران نهاده اند و افراد موجودات و احاد مکونات را صلای
عام ارتحال و انتقال داده هرگاه بنظر تحقیق و دیده تامل ملاحظه کرده
شود این امور مکروه نمادر کارخانه حکمت بالغه مصلحت سنج امور علی

خیر و محض صلاح و صواب است چه گریبان الغمام بدست نسایم بهاری چاک نگردد
و دانه از اوج عزت بمهابط حارثان در مغاک نرود شکوفه را اکلیل اعتبار بر سر
نگذاشته و سبزه را علم سبز از خاک برداشته نمیگردد و از آمد و رفت انفاس
گرامی پیداست که گرد وجود نسیم حوادث متلاشی و متفرق و لباس هستی که برشته
بی‌بنا بایدهٔ ابقائی دوخته شده متمزق میگردد درین حال بیدار دلان دانش
اندوز آنست که در حین وقوع این قسم امور منهل عذب تسلیم و رضا را لبیب
اضطراب و شورش پاک گل آلود کدورت اندوز نخسته فرمان حضرت یزدان را
بدل و جان اذعان نمایند و زبان بحمد متعالی و سپاس داری جناب کبریا
کن بند اشعاری که در باب مراعات مبانی صداقت و تشیید و تعیین کومک
و مدد کرده شده بود بعون عنایت الهی بنوعی که همت والا متکفل آن گشته
شاهد مدعا عنقریب کسوت وقوع میپوشد و قبل از ورود و الا رقیمهٔ مودت
عنوان جمعی از عساکر نصرت نشان زنگیر یا فدویان جانفشان در ممالک
خراسان جمعیت داشتند و سوای جماعت مذبور نیز قریب بیست و سه
هزار نفر از جنود جان نثار در دار القرار قندهار چنانچه بر اجنبی مطلع اند توقف
دارند در حین ورود نامهٔ اعجاز طراز لازم الاعزاز از مناشیر و فرامین باطراف
و اکناف ممالک محروسه فرستاده مقرر فرمودیم که کل عساکر منصوره در الکاء خراسان

جمعیت نمایند

جمعیت نمایند که بتوفیق الله در حینی که موکب مسعود متوجه الحدود گردد
حاضر و مهیا بوده باشند بهمه جهت خاطر اسمان پیوند را مطمئن و خورسند خواهند
داشت که بهیچ وجه من الوجوه خودداری نخواهد شد و ایلچی زبان دانی بجهت
تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت تعیین فرمودیم که علی اسرع الحال احراز سعادت
ملاقات نموده از چگونگی احوال اطلاع حاصل کرده مراجعت نماید که آنچه لازمه
مراتب یگانگی بوده باشد بعمل اید متعاقب والله بزم حضور سراسر سرور خواهد
گردید مرادات موافق خواهش دوستان حاصل و طلسم نیرنگ حاسدان
بجبره دستی اقبال بی زوال شکسته و باطل باد جواب مکتوب سلطان مرادبخش
ثمره بخش رسم نهال پیوند دوستی جاوید و جام جهان نمای عوالم محبت سدید بین
ارای بهارستان اتحاد و التیام طراوت بخش گلبنهای تمام انجام الحنیع
نامه فلان که میانجی نبض شناس شخص محبت و سفارت و امین نقود
بیغش پیغام دوستی و صداقت شایسته خدامت سلاطین ذیشان
تقرب خان ارسال یافته بود در ساعتی مسعود که بمشاطگی الطاف حضرت
ذو الجلال و مجلس ارای اقبال بی زوال شاهد کامیابی هر صفت تکمیل نمود و ابواب
هشت بهشت مطلب روای بموافقت همت احترازش جهت برو ری

ملتزمان بساط سلطنت والا گشوده بود فیض ورود ارزانی فرمود کام موالفت و
یکجهتی شیرین و بوستان سرای یکتا دیا رنگین و بزم حضور نمودار دامن گلچین
گردید و از آن حدیقهٔ سراسر بهار که نسخهٔ منتخب یا منتخب نسخهٔ ابواب سراسر نگارنشت
بدست دریافت والا گلچین ریاحین ریاض مضامین گردید و از گلبنهای بیگانه
آن ریاض آشنایی بوی بهار یکجهتی و یگانگی نشنید شرحی که در باب فرستادن سپاه
ظفر توامان زبان زد خامهٔ اعجاز بیان شده بود در صفحهٔ ضمیر آسمان پیوند رخت اقامت
گشود چون قبل از ورود رقیمهٔ مودت عنوان از سایر مفاوضات صداقت
رسوم این معنی مفهوم و معلوم شده بود بفتوای مفتی عهد قویم و بینش بینی ذهن
مستقیم عزم درست اندیش مصمم و بنای نیت مظاهرت و معاضدت محکم
گشته ارقام جهان مطاع و مناشیر لازم الاتباع باسم بیگلربیگیان و امرای ممالک
بیکران و عساکر نصرت نشان مشتمل بر تاکیدات بی پایان صادر گردیده بود
که تهیه و تدارک خود نموده گوش بر آواز فرمان و منتظر ورود حکم قدر توامان باشند
که هرگاه بدین امر مامور گردند تهیهٔ سرانجام سفر سنگ راه سرعت امتثال
فرمان و اذعان آن نگردد و درین ایام سعادت فرجام که مجدداً ارحاوی نامهٔ صداقت
انتظام ادراک این مرام باشد بنابر فسحت و وسعت ممالک بیکران ایران

و بعد و مسافت آن

که مبدا و منتهای آن از سرحد روم الی ممالک هندوستان است و لازم بودن و
تدارک اسباب چندین ساله سفر که طی این راه دور و دراز بسهولت تواند شد
مجدداً ارقام مطالعه شرف صدور یافت که هر یک از افراد لشکر دریا اثر قیامت
اثر فکر ما یحتاج چهار پنج ساله خود کرده بطریق استعجال روانه سفر خیر اثر گردند ضبان
نمایند که در حین حصاد حاصل در حدود کابل حاضر باشند که بنا بر اشتداد ایام و کثرت و زیادتی
عدت و امتداد مدت اکراد و قزلباش فرمان که بامنتهای تمنا بداز راه دور زندگی معاش
وفقدان اسباب انتعاش تعب نکشند و با وجود دو اسبکی میباید از عرصه بیجا و شهر ایران
هنگامه و غا چندین هزار راس اسب خاصه را بو تازی نژاد از ایلخیان سرکار خاصه شریفه مرتع
فراه ولایت و دار القرار قندهار فرستاده شد که اگر بسبب قطع این راه دور و دراز و طی
تلال و وهاد و نشیب و فراز مراکب جنود مسعود را سستی و زبونی عارض شده باشد
بذل آن حاضر بعد احتیاج باجمام مراکب و موجب خیر و تراخی در تحصیل مطلب نگردد
سردار عساکر نصرت ماثر بتاریخ بیبار بوس رخصت سرافراز گشته نصرت
مثال شش شش موکب اجلال روانه میگردد و رایات نصرت آیات نیز
طابق النعل بالنعل بر اثر سردار سپاه نصرت پناه روانه است و بموجب
فرمان واجب الاذعان عسکر نصرت نشان عراق و آذربایجان و قراباغ و ایروان
و گیلان و مازندران با تمامی لشکر لرستان و کردستان و فارس و کوه گیلویه

عربستان و شوشتر و دزفول و دورق و بنادر و کرمان و خراسان و سیستان
و سایر ممالک بیکران نزد سردار فیروز شعار جمعیت نموده از راه دار القرار قندهار
هنگام نشستن فرمان فرمائی فلک چهارم بر کرسی جوزا شمایل سنه قابل در تابستان
حاصل در حدود کابل بعون عنایت الهی حاضر خواهند بود و فوجی از تفنگچیان آتشباز
شکار انداز مهره تفنگ نشان را در رجم شیاطین اعادی خاصیت نجوم ثاقب بقدر
برتافتن طرف بروج آبی افلاک فلک دریا مسیر از راه بندر سورت روانه خدمت
گردیده اند بعون عنایت الهی و اقبال مصمم از استقلال نامتناهی اسباب حصول
مطالب آن طراز بنده تخت و نگین و منظور انظار عنایت خالق آسمان و زمین
مهیّا و آماده و ابواب دخول امدکار از اطراف و جوانب گشاده است و اگر اندک تأخیری
در ورود سپاه ظفر نمود بدان حدود واقع شود ضمیر آیینه نگارش پوشیده باد از راه
دوری این فتح عمیق و زیادتی تأکید و توفیق دوستی و بغیر از آنکه تهیه اسباب سفر در فور
بعد مسافت و ایّام توقف کرده شود دیگر هیچ نداره و چون مدتیست که از کیفیت
حال سعادت اشتمال و چگونگی بعضی امور که بعد از ارسال حکمت و افادت پناه
مومی الیه وقوع یافته اطلاع حاصل نیست شایسته اطوار یگانگی آنکه چگونگی سوانح
وقایع را در مقام ابلاغ و اعلان در آورده مکنون دارند که بعد از ورود سپاه کشور
ستان بممالک هندوستان بارودی ظفر قرین آن شایسته تاج و نگین

محق خواهند گردید ... یا بطریق انفراد از خصم بد بجام انتقام خواهند کشید انچه را ارباب حیان دریاب باب قرین
صواب داند با سایر مرغوبات خاطر والا علی اسرع الحال جلوه ظهور خواهد نمود که بهمین
تائید برارنده مامول شاهد مدعا بپیرایه حصول بوشد کوکب مراد از افق حصول طالع
و نجوم فیروزی بخشی و کامرانی درخشان و ساطع باد نامه کرامت [illegible]
[illegible] بهارستان دوستی و مواخات ثمر پیش رس بوستان
حسن ملاقات بلبل دستان طراز صداقت و مودت طوطی مرات صفای
طویت و صداقت اعنی مکتوب والا و نامه معلی در وقتی که شاهد مرام
و عرایس کام در خلوت سرای حصول و حجاب قرب وصول از هر جهت تمامی
آراسته پیرایه بجز مژده صحت ذات شریف در کار نداشتند مانند بهار بچمن
و شمع بانجمن فیض ورود ارزانی داشته بنشر روایح خلت و جانشینی
حلاوت ربط اخوت والی ان یکتا دلی و محبت وادای سنجان دلاویز
صداقت مشام دوستی و ذائقه یکجهتی و سامعه گوش برادری را عنبر
اموداشکرانود و مجمع سرور گردانید انوار شاه راستی که منتج
اثمار ابدار مطالب است در اهتزاز امد و غنچه دل محبت منزل که آرایش
نوبهار یکرنگیست شگفتن اغاز نهاد حامل صحیفه وداد و رقیمه اتحاد با بینی
که شیوه پاسداران کنوز رموز باشد در حریم عزت که از غبار وجود اغیار

معرّا از غش نامحرمان مخدرات راز مصفا بود ودایع رموز مکتومه را که در
تبلیغ ان حواله بزبان سخن طرازان قابل امانت داری جواهر اسرار شده
بود بموقف عرض رسانید و بدستور حامل سخنان مودت اساس شد
که در بزم ایتلاف و اتحاد گذارش دهد [illegible] سلاطین
بلند اقبال و خسروان همایون فال را در ارض مقدس نوعی ان حال
کواکب درخشان در اسمان میباشد و چنانچه مهر فروزان دوری بقاع
مانع و عایق رسیدن شعاع نیست این معنی بدون اقامت بیّنه و برهان نزد
دیده وران روشن است همچنین شمایل صداقت مخایل سلطنت پناه خلان
باوجود بعد مسافت و وقوع بینونت پیوسته منظور نظر فیض گستر خورشید اثر
دوستی و ایتلاف بود و لحظه از پیش دیده دقیقه شناس اکسیر خواص [illegible] نموده
همگی همت والانهمت و خاطر خطیر اسمان رفعت با وجود اشتغال اشغال
بیکران گیتی ستانی و جهانبانی بتخصیص در هنگامی که ان سلطنت پناه بپای مردی
غیرت و مظاهرت و معاضدت فتوت رقبه مردی از رقبه اطاعت خصم
ثعالب خدیعت کشیده بتعلیم زبان تیغ زمرد فام جوهر خدام براوراق جلود
و دوام لیالی و ایّام و شهور و اعوام ثبت و مرقوم کشته اینه مصروف
معطوف بانتظام امور سلطنت ان والا تبار و تدبیر نگون ساری دشمنان

۱۲

عذار بدکردار مسبوه خاطر حقیقت مناظر با لطاف بیکران و کثرت وحدت
لمعات ملایک حشمات ایران خوشوقت ساخته در اینوقت که اورنگ
سلطنت دارایی هندوستان مانند کشتی طوفان رسیده و بنای ملک
داریش از اقطار امطار تعاقب حوادث کل نم دیده سبب فرصت
را گوهری گران بها بل ثانی اثنین کیمیات مغتنم شمرده چنانچه اباء کرام
ان والامقام در تحصیل کام و جنس عزیز شهرت و نام با فرمانروایان دکهن
مانند اوتار ساز هم اهنگ و مخالب شاهین و شهباز رفیق جنگ بوده‌اند
اتحاد و یکانگی شعار و دثار ساخته ذمت همت را از دین واجب الادای تلافی
و تدارک سبکبار سازند چون در اینوقت سلطنت پناه مومی الیه در کل
سلسله دوستی قدیم کوشیده بود فلان با لقابه از طرف قرین الشرف نواب
کامیاب همایون بجهت ترصیص و ترصین ان بنای مشید با فزایش
نسبتی مجدد روانه الخدود گشته چنان تصور نمایید که از طریق دوستی و یکانگی
سلطنت پناه مومی الیه سالک شاهراه اتحاد و ایتلاف این منظور انظار
عنایات کردگار گردیده‌اند و حلاوت اثمار والای حدیقه سلطنت و بوستان
خلافت که کام مطلب روای اکثر سلاطین از ان شیرین گردیده بر پیر و جوان
پوشیده و پنهان نیست یقین حاصل است که بزودی عنایات جاعل الارضین

دسموات وبخشند که مقاصد مرادات عساکر بیحد شمار نیز ازین جانب
در الطاف ای شهریار دولت انتشار خاکسار کار آمد مدار وسیلاب بهار خواهند نمود
بوسیله ابواب خواهش مدعیات را بمفاتیح السنه اقلام عنبر فام دو اتفاقی رموز
رسالت و پیغام مفتوح داشته مکنونات ضمیر محبت تخمیر و مخزونات خاطر دوستی
ذخایر را بموقف ابلاغ و اعلام رسانند که ابتهاج کامل پایه سر بر کردون رسانیدن
بانجاح و اسعاف المبادرت نمایند و همواره لباس کامجوئی تازه و صیت نیکنامی
بلند آوازه باد مکتوبی به بوالی دکن نوشته شد ازبار اظهار موافقت و مخالصت
و ابراز اخلاص یگانگی و موالفت اعنی نامه محبت آغاز مودت انجام و مکتوب اتحاد
اسلوب بلاغت و نظام فلان بالقابه که پیرایه عرایس وداد سابق و مشید
و مبانی معاضدت لاحق است در حینی که باده کامیابی و کامرانی بوساطت
عنایت سبحانی در جام و نه دورست به مطلب مروای تمام بود از زرواج مطلب
بموده سلسله جنبان دوستی قدیم و اهتزاز بخش گلهای بوستان سرای
خاطر عنایت نسیم گردید چنین از گلهای حروف و نقوش آن گلستان دقایق
حقایق روایح استقامت مزاج و مناهج استشمام شد موجب انبساط
خاطر معلی و طبع والای آسمان بها گشت از آنجا که زمان حاجتمندی دوستان
محک عیار نقود دوستی میباشد مناسب این معنی جنبان نمود که در اوقاتیکه

اعادہ بار ثانی

اعادی باد پیما تهییج غبار فتنه و فساد نمود و بدست وقاحت برده از رخسار پرده
کین افعال زشت کشیده بودند بمزلال استمداد و اعانت منسوبان دودمان
خلافت نشان آن غبار کدورت و بسرداری وقایت و حمایت عساکر
نصرت آثار بر چهره پرورش رخساران ناخوش منظران کریهه البیه گرد ملال بنشیند
زاید بر موالفت و یکجهتی سلاطین سلف که در حقیقت تاسیس اساس برتری
و شرف است انتساب جویند که معاندان را بالکلیه دست جرات کشیده
و بساط جسارت نوردیده گرداند چون تلافی مافات میسور و تدارک ناکرده معذور است
بمظاهرت الطاف بیکران صاحب نیرو و قوی بازو باشند درین اوقات که قوایم سریر سلطنت
فرمان فرمای هندوستان متزلزل و لباس دارایی والی آن دیار متغیر و متبدل است
شایسته همت غیرت اندیش و ناموس سلطنت حمیت کیش آنست که نیروی اعتقاد
راسخ دست در حبل المتین الطاف جاعل آسمان و زمین و خالق ماء و طین و اعجاز و الای عقده
کشای حضرت سدره مرتبات ائمه معصومین صلوة الله علیهم اجمعین زده به تیغ مکافات در ما
از روزگاران کرده غدار که بغض شیعیان آل اطهار را نصب العین خاطر عداوت ذخایر
ساخته بر آورند و ضمیر مودت تخمیر را بهمه باب از غایله این معنی مطمئن و آسوده دارند بعون
عنایت الهی از منتسبان دولت گردون مدار فیروزی شعار در تدمیر و تکون سار
اعادی خدیعت شعار آنچه لازمه امداد و اعانت باشد بعمل آمده تهاون و تساهل واقع نخواهد شد

دیگر از آثار میلان خاطر اقدس طبع مقدس پادشاهی کام قوایم سلطنت آن شایسته
صنوف عنایت که علم ثمر بخش پیش دار دانکه در این وقت نامه همایون که چون
آیت قضا واجب الامتثال است باسم والی بیجاپور شرف صدور یافت
که آن سلطنت پناه بعنوان پادشاهان سلف طریقه دوستی و مودت مسلوک
داشته در دفع اعادی حدیعت نهاده و ترصیص مبانی ائتلاف و اتحاد مانند
زبان قلم و خطوات قدم متحد القول و موافق الفعل باشند که بمعاضدت این
اتحاد در روزنامچه تسلط اعادی بانجام و دور تلافی بر روی دنیا بانجام رسد و ان شاء الله تعالی
از ثمرات گوناگون این بوستان علی مر الزمان شیرین کام خواهند گردید
چون خاطر همایون و ضمیر عنایت مشحون متوجه آن میباشد که از حقیقت حال
سعادت اشتمال کماهی مطلع بوده اساس آشنائی گریا اساس دوستی سلاطین
سلف به پیوند اتحاد جدید مشید گردد بساط گسترده آن مسافران خطاب قدسی
با اسلوب خاص ممهد شود لهذا افلاطونی را دانه حضور بزم سراسر سرور فرمودیم که
بر کیفیت سلامتی مزاج وهاج اطلاع یافته برسانیدن مژده دوستکامی خاطر والا
را قرین مسرت گرداند و جعبه طبع آسمان پیوند و ضمیر ارجمند خواهشمند سرعت ورود
مژده خوشوقتی آن عالیجاه میباشند علی الاسراع الحال رخصت انصراف خواهد یافت
همواره مرغوبات ضمیر والا را اعلام نمایند که کارگذاران دولت ابد قرین بانجام

ان امور کردند

ان مامور کردند پیوسته سایه نشین عنایات حضرت سبحانی و حاوی موجبات
سعادت دوجهانی باشند نامه که در جواب مکتوب بادشاه والا جاه دکن نوشته شد
اغصان شجرهٔ ریاض الفت و وداد و ثمر فرخنده اثر یکتا دلی و اتحاد عنیه صحیفه
مودت طراز و مفاوضه صداقت انجام مع الصبت اغاز حضرت سلطنت و جلالت
پناه ابهت و نصفت دستگاه شهامت و بسالت انتباه عالیجاه
نقاوهٔ دودمان سلاطین کامکار خلاصهٔ خاندان خواقین نامدار مزین سریر سلطنت
و جهانبانی جالس اورنگ ابهت و کامرانی المخصوص بعنایت الملک الاله نظاما
للسلطنة و الجلالة و العدالة و الشوکة و الابهة و النصفة و العز و الامتنان سلطان
محمد قطب شاه که مظهر آثار قدیم و مصدر اطوار قویم ست در بنیکوتر زمانی که ساغر
صهبای کامرانی در کف ساقی الطاف سبحانی لبریز بود دعاو ثنا به کامیابی و
مطالب روایی در خوشترین بزم دولت روزافزون بدلکش ترین صور تجلی نما
بوانشر شمیم الفت و یکجهتی بموج انبساط بخش خاطر مهر گزین و موجب انتعاش
طبع سپهر قرین گردیده و از شهید ثمرات عبارات دوستی ایات کام حواس
را لذت امود روابط و البیام گردانیده و الحق از صادرات احوال فرخنده مال و به عهد
دنا ستودگی اعمال والی ولایت هندوستان و اتباع روبیه الاصفاء و مرابه
ابلاغ و اعلام پوشیده نبوده درحلو تکده ضمیر افتاب نظیر از نقاب حجاب برامده

جلوه ظهور نمود مقتضی اطوار خیرخواهان دولت واخلاص کیشان خالص العقیدت

ان بود که در هنگامیکه ان گروه بد عهد وسست پیمان در مقام تسلط وفتنه انگیزی

وطغیان درامده بدست بی پاشنری پرده از رخسار قول وقرار بیدار خود بر میداشتند

تمهید این امر لازم الاعلام را ضمیمه مراتب دولتخواهی ومحرک مواد ربط قدیم شاهنشاهی

ساخته به نیروی استمداد ومعاونت اولیاء دولت فیروزی آیت نوایر فساد

عناد ان گروه مخذول العاقبة را بغض وعداوت شیعیان ال اطهار پیوسته

بیش نهاد خاطر کج اندیش ساخته اند تسکین بخشیده تا اثر معاضدت وموافقت

منسوبان دودمان والا بر عالمیان ظهور یافته دست جرات وپای جسارت

معاندان کشیده وبریده گردد باری چون ایام تلافی وانتقام بافی واسباب

معاونت ومعاضدت بمیامن الطاف سبحانی برحسب مرام آماده وافیست

باید لله بواطن قدسیه مواطن حضرت عالیات سدره مرتبات ائمه معصومین

صلوات الله علیهم اجمعین قوی دل ومطمئن خاطر باشند که عنقریب بانصرت وفیروزی

قرین خواهد شد که کامیابی ومطلب وهمنشین خواهد بود ودرین ایام که اساس دولت

دودمان گورکانی در اختلال وقوایم سریر سلطنت ان متوفق البنیان

از سیلاب حوادث در انقلاب زوال است مناسب غیرت دینداری

ومقتضی ناموس سلطنت وعدالت شاهی که در هر باب سفارشات اشفاق

امر بآن محمود نوله

امیربان ع ممهد قواعد اداب دانی نگارش یافته بر رسم و ایینی که اباء عظام والا مقام

عمل نموده اند شیوه مرضیه وفاق و حسن یکجهتی و اتفاق یکجدگی و وضعی مسلوک دارند

که بمیامن برکات ان فی الفان را کماهی رعب و هراس حاصل و راه خیال

تسلط واقتدار چنین ابواب کامیابی مسدود و باطل گردد و بموافقت تام در تحصیل

نام و تدبیر اعادی بادفرجام کوشیده بمشعله تیغ بیدریغ تدارک و تلافی عرصه امال و ساحت اقبال را

ضیا و صفا بخشند و از آنجا که شمایل اخلاص و اوضاع ان زبدهٔ محبان عقیدت کیش با وجود

بعد ظاهری پیوسته منظور نظر عاطفت اثر میباشد خاطر مهر گزین اشرف را بانتظام اسباب

کامرانی و دوام سلطنت و جهانبانی باعلی مراتب تصور نموده در طی تحصیل مطالب الحق شایسته

اعلام دانند بسراجه اظهار در اورند که هر باب بشیر الطبع عادت بمنصه ظهور رسد

درین وقت بجهت تشیید مبانی الفت و داد بنده زاده قدیم مقرب الحضرة العلیة العالیة الخاقانیه

میرزا مقیم کتابدار خاصه شریفه را روانه الصوب صواب انجام فرمودیم که در خلوتسرای حضور

نشر رواج کار ار محبت و داد نموده بعد از ادراک چگونگی حالات و مکنونات خاطر ایشان حواله باعتقاد

درست گفتاری اوست مراجعت نموده به مشرفه و رستگاری لیا عالیمنزلت خاطر مهر

اگین اشرف را قرین انبساط گردانند ان شاء الله را بنابر توجه ضمیر انور بدریافت

استقامت احوال گرامی بزودی رخصت انصراف داده مرغوبات

و مخزونات خاطر شریف را بلباس شایسته اظهار و اعلام خواهند بود

که بعون عنایت الهی کامگاران دولت ابدمقرون شرف حصول بخشند گلهای امال
از نسیم تاییدات شگفته و خندان در ریاض کامرانی همیشه سرسبز و ریان باد نامه که مصحوب میرزا مقیم
کتابدار از نزد پادشاه دکن نوشته شد تا گلهای عنبر شمیم حدایق وداد و ریاحین مودت نسیم
بساطین الفت و اتحاد در بهارستان یکجهتی و التیام رایحه بخش مشام دوستان است
شاخسار تخت بلند و نهال گلبن دولت ارجمند حضرت سلطنت و جلالت پناه
ابهت و نصفت دستگاه شهامت و بسالت انتسابا عالی نقاوه دودمان
سلاطین کامکار خلاصه خاندان خواقین نامدار زینت بخش سریر سلطنت و جهانبانی جالس
اورنگ ابهت و کامرانی المختص بعواطف الملک الاله مالک السلطنة والجلالة والعدالة وا
شوکة والابهة والحشمة والنصفة والعز والامتنان ادام اقباله و فیها ازمانا تیمناه
در گلشن سلطنت و فرمان دهی از شگفتن گلهای کامرانی و اقبال خرم و خندان و از
رشحات زلال تاییدات و عنایات الهی طراوت پذیر جاودان باد بعد از طی طریق
اظهار محبت بی پایان بر لوح ابلاغ جلوه نگارش می یابد که بر اوراق شهور و اعوام لیالی و ایام
مثبت و مرقوم است که آبای عالی مقام آن نقاوه دودمان عز و علا و سلاطین سابقه ممالک
دکن غفر الله لهم از طریق انیق دینداری و کمال حسن عقیدت و اخلاص مندی به شرف
ولای عقیدت آیات خاندان ولایت و امامت همواره دست توسل و اعتصام به ذیال
فیروزی اشتمال دولت و اقبال ابدی الاتصال این دودمان والا که در حقیقت موجب

ازدیاد شان

برتری و علو شان و ملجاء و امیدگاه اعاظم سلاطین والا مکانت استوار ساخته بر زلال حمایت
و رعایت اولیاء دولت ابد قرین در گلشن سلطنت دوران و مهین گلچین مراد بمساعدت
همت علیا نهمت منسوبان این آستان خلافت نشان مطالب بود و کامیاب بوده اساس
مصادقت و موافقت هر یک از ایشان مسافران عالم قدس به دوام خلوص عقیدت
و اخلاصمندی محکم و بنیان مودت ایشان بانتظام اسباب امنیت و التیام دایمی مشید و
مستحکم می بود هم چنین فیمابین این دو سلسله رفیعه بنیر خجستگی شایسته وفاق در طریق
یکجهتی و حسن اتفاق بجهت سلوک و مرعی میشد که یاجوج فتنه را در عرصه مملکت هر یک از ایشان
خیال عبور و مرور رحال و خصم بداندیش را بدان نسبت مستطاب اندیشه تسلط و اقتدار
در ضمیر بی‌حاصل چون نقش بر آب می نمود با وجود ظهور و شیوع این معنی حقیقت طراز
چون یکچند آن محبت کیش عقیدت اندیش از شاهراه الفت و ارتباط قدیم تقاعد ورزیده
سالک مسالک بیگانگی و تارک مراسم اتحاد و یگانگی می بود ابواب رسل و رسایل از هر
جانب بموانع نامرغوب مسدود گشته مرایای حسن عقیدت و یکتادلی قدیم غبار آلود
مغایرت و بیگانه منشی در نظر عالمیان جلوه ظهور می نمود لهذا اعادی کم فرصت را مدتهای
مدید بنیروی موافقت و معاضدت این دودمان معلی دست جرات از دامان
احوال خیر مآل ایشان بریده و پای جسارت از تاختن آن ملک کشیده بودند محال تسلط
و استیلا اتفاق افتاده نهب و غارت اموال مسلمانان و شیعیان سر گرم بامر به عهد

دلبری سیاست آگهی فرمان فرمای ممالک دکن برده گشت سوانح الحدود گشته و بوسایل

رسایل مرغوبه تجدید اساس روابط قدیم کوشیده‌اند از انجا که خاطر مهر آسای حقیقت

گزین متوجه انتظام احوال خیر مآل و افزونی اسباب کامروائی و اقبال ایشان میباشد

تشئیه تجدید تشیید مبانی عهود و تحقیق احوال عاقبت محمود ان

زبده اخلاص کیشان بندگان قدیم مقرب الحضرة العلیة العالیة الخاقانیة میرزا

مقیم کتابدار از خاصه شریفه زاده را که انصرف صواب اساس فرموده‌ایم که در خلوت سرای

از حضور شگفتگی گلهای زار و رسانیدن توجهات باطن فیاض به برایه تحسین [illegible]

درداد گشته بعد از ادراک مطالب مکنونات ضمایر علیه اسرار الهی مراجعت نموده

بمرتبه رسانی استقامت احوال فیروزی اشتمال العالی خاطر مهر فروغ

اشرف را قرین انبساط و اطمینان گردانند و چون قضیه ناگزیر سلطان مبرور

مغفور بسمع اشرف همایون رسیده ادای مراسم تعزیت و تهنیت بر ذمت همت دولت

نواز لازم و متحتم بود لهذا امثال الله را بدین امر لازم الادا مامور فرموده‌ایم که زنگ کدورت

مرات ضمیر اقدس را که از وقوع این قضیه ملال آمیز دوری [illegible] بصیقل ادای تهنیت مسند آرای

ان شایسته اورنگ فرماندهی و سلطنت مصفا سازد از انجا که جنس عزیز گران بهای

حیات در منزل بی بقای جهان فانی گذاشتنی و شربت مرارت اموات و زوال

و فنا چشیدنیست بهتر آنست که ان آگاه دل خداشناس در حدوث

این واقعه

این واقعهٔ عام که فردی از افراد ازان گزیر نیست خود را بغم و اندوه اشتغال خفته طریق رضا و تسلیم سلوک خواهند داشت ز اینوقت که بنای دودمان گورکانی
از سیلاب مکافات اعمال قرین اضلال و قوام سر بر جهانداری و فرمانروایی
انطایفه بدعهد سست بنیاد و همنشین بی ثباتی و زوال است مقتضی ناموس
سلطنت و دینداری و شایستهٔ حمیت و سلطنت شعاری چنان می نماید که
برسم و آئین اباء عظام با سلطنت پناه ما شاء الله هم بازو و برکات موافقت
و یکجهتی بنیر و بعده چنین ایام تلافی و انتقام باقوی اسباب مظاهر است این دودمان
والا بعنایت قادر بزرگ انا حسب المرام اعاده و واقفیت از غایله این معنی مطمئن
خاطر باشند و در تحصیل نام و ننگ همیشه مکنون ارض خصم بد فرجام زنگ کدورت از آئینه
اقبال زدوده توجه نمایند که آهنگ قانون موافقت و دینداری سامعه افروز جهانیان
گشته بمصداق حسن یکجهتی و اتفاق بعد الیوم فی الفعلین کمال رعب و هراس
حاصل و راه خیال تسلط و احتیال جمیع ابواب اقتدار مسدود و باطل گردد و
استحکام روابط و اتفاق طرفین را علاوه مواد محبت و اعتقاد این نیازمند
درگاه احدیت تصور نموده در طی طریق کامجوئی و مطلب روائی مطالب لازم الاظهار
را باین مرغوبات و مکنونات ضمیر فیاض تحریر مراتبه اتحاد اعلام نوشتند که کار گناه
درگاه سلطنت همایون بعز النجاح مقرون گردانند در این مولد برالاجاه مشاء الله

نیز سفارشات مشفقانه رقم پذیر خامهٔ التفات گشته ظاهر است که لآلی مضامین
حقیقت آیین را زیور حسن قبول خواهند ساخت همواره مقام جلالت و مقر سلطنت
بحلیهٔ کامرانی و زیور نصرت و شادمانی آراسته و محلی باد. جواب کتابت حاکم ملتان که ذوالفقار خان
نوشته شد زلال عذب الفت و اتحاد و ماء معین مودت و وداد اعنی نامهٔ مودت
ختامهٔ فلان که از سرچشمهٔ یکتادلی و ینبوع دوستی و یگانگی تراوش نموده بود مانند
سحاب بهار و ابر مدرار که در حدیقهٔ مشکوی سن بر ریاحین و ازهار بارکشاید فیض
ورود ارزانی داشته هم کشودن شان طریق یگانگی و کلفت و هم نخل طراز ریاض
التیام و الفت گردید و گوهر ابدار مراعات قرب جوار که اصداف الفاظ آن بحر
مصادقت و در المکنون بود غواص عقل دراندیشهٔ دقت بعینه بدست آمد و بسند
جوهری دریافت گردید بر واقفان دقایق عالم کون پوشیده نیست که مراعات
قرب جوار بدلیل عقل و نقل بر ذمت همت کافهٔ انام و اصناف بنی آدم عموماً
بر حکام و کارکنان نفوذ که این معنی درین گروه خیریت بیشتر و تعدی بکافهٔ رعایا و برایا
مینماید خصوصاً واجب و لازم ذمت است و بوبسته باریافتگان این امر خیرانجام سلسله جنبان
ارتباط و التیام میباشد لهذا با فلان که فاتح ابواب آن شما بود و سالک طریق اتحاد
گردید جیب نسیم این معنی از بوستان طوران والاجناب بمشام آگاهی
و اطلاع نرسیده بود بنا بر مقتضای ظاهر دران شیوه خوددار میمنوع والی که آن

[illegible]

دقیقه شناس احراز قصب السبق الفضل للمتقدم نموده بار این امر شریف شده
اند برین خیرخواه عباد الله نیز لازم است که مراعات این امر وقیع ام منشار رفاه
حال شریف و وضیع و رفع مفاسد قطع است نماید در باب اجناسی که فلانی با تمام
آن مامور است اشعار رفته بودند تفصیل آن بنظر فلان رسید تعجب فرمودند که
با وجود سبق روابط سلاطین سلف و دارا بروج برتری شرف تحصیل اجناسی
مسطوره بخود دیگر در نظر آشنایان دیار بیگانگی بیگانگیت مناسب شیمه کریمه
یکجهتی آن بود که با ملاطفانه از سرکاران آنجوز متاع دقیقه شناسی طلب کرده شود مستور
نخواهد بود که تجار خریدار به هر طرفی از اطراف و قطری از اقطار که روانه میگردند چنین آوردن
اجناس شایسته مراتب حسن سعی و وقوف آن جماعت است تفصیلی از منسوبان
درگاه والا باز یافت مینمایند هم بابی تقریب خدمت سگالی خود را برآستان کاه
پایه سریر خلافت مصیر ظاهر سازند تعجب در آنست که بعد از اطلاع آن رتبه سماره
زدانی بر تفصیل مزبور سوابق روابط سلاطین جنت مکین را منظور نداشته تغیر ستادن
اجناس مفصل فاتح ابواب یکتایی نگردیده اند یقین حاصل است که وقوع فلان مقدمه
در نظر والای سلاطین چندان وقعی ندارد ولی خوب آشنایی و دوستی که بمعماری چندین
بادشاه دقیقه بین حقیقت آگاه تشیید یافته بآن نخواهد گردید و نواب فلان را
از اقدام بر این امر بغیر از رفع مظنه کوتاه اندیشان جزو دیگر ملحوظ و منظور نبوده و نظرون

چنان بود که بدستور ایام و رزمان نواب فلان این فراینه بقدر باعث کدورت الوده یا منهل
عذب دوستی طرفین نشده بود نخواهد شد ولهذا بعد از مغبوق شدن آن دیار نامهٔ
مودت ختامه مشتمل بر استقرار دوستی قدیم ارسال داشته چنین و نیاد ما فیها در نظر همت
آن ان در نمی امیر اعلام فرموده بودند که از اسیر دار الملک بغیر ازین مطلبی منظور و چنان
نیست که این حرکت موجب تزلزل ارکان دوستی قدیم شده باشد هر یک از فنی بس
بلاد در رقم اختصاص بران کشیده شود در عوض متصرف کارکنان آن دولت عظیم
الارکان را خواهد شد و از آن طرف بغیر از ترک آشنائی و بیگانگی امری ملحوظ نگردید
و باوجود وقوع این مراتب طلب داشتن احباس مفصلا از مقتضای ظاهر در میثاق چنین
در باب رفع کلفت جانبین و اصلاح ذات البین باین فراینه عبارات مصلحت
دیدها بنده نیک دوستی اندیش چنان میرسد هرچند چشم سازنگی دلی انگیخت
از حرکت آنطرف غبار آلوده گشته اگر در صدد افتتاح ابواب یگانگی و دوستی باشند
بتقریب جواب نامه که قبل ازین فرستاده شده بود سلسله جنبان مصافات و موالات گردند
الکه ایالت پناه دولتخان

به الله چون از روزی که معمار قضا و قدر قلعه ذات بروج اخضر را رنگ هستی ریخته و از لیل و نهار
درج لجت بر سر حصار استوار کرده مفاتیح ابواب مغلقه این حصار را بدست کارکنان
کشور شهود و برگزیدگان ملک وفسیح الفضای وجود یعنی رسول مختار و خیل کرار و آل اطهار

او گذاشته‌اند چنانچه گنج کشایش دریچهٔ ماه بکلید انامل اعجاز کامل خیر البشر و سید دوران
دوربانی را بر صدق این معنی شاهدیست روشن و بر تافتن قفل زرین افتاب از تاب
رفع مقرر بدست قدرت قاهرهٔ ساقی کوثر برین مدعا دلیلیست مبرهن والله الحمد والمنة که
این مفتاح جهانگشائی را از اباء عظام و اسلاف کرام دست بدست بنواب کامیاب همایون
ما رسیده و این گل همیشه بهار از حدائق امانی ما بابیاری سحاب لطف الهی دمیده از اغاز
طلوع نیر اقبال و تفرس جاه و جلال ابواب مرام بر چهرهٔ بخت ظفر فرجام ما باز و دست
و تیغ اقلیم گیری و جهانستانی ما بر عالمیان دراز است و با وجود نیرو و سرپنجهٔ صاحبقرانی
و قوت بازوی سلیمانی پیوسته همت والا نهمت معلی بمقتضای عدالت کامل و رعیت پروری شامل
ان مصروف است که مور ضعیفی بعلت پای سپر مراکب مواکب مسعود و جنود نامحدود نشده
بخت بترشحات زلال نصایح و مواعظ چشم غنودگان خواب غفلت را سرمایهٔ انتباه
و اگاهی کرامت فرمائیم و ابواب دخول دار السلام امان بروی اشنا و بیگانه گشائیم که
هر کس براهنمونی دیدهٔ بیدار خود را باین مامن جهانبانان رساند از تصادم خلل و تعرض
خواری و ذل مصئون و محروس مانده از سرپنجهٔ استیلا و اقتدار سپاه نصرت پناه
که فردا در یوم النشور که عدالت پیشگان از زمان عیش و سرور و ظلم اندوزان را ظلمت
شب دیجور است دامان اعمال بغبار الوده وبال و نکالی بنار شدید و لهذا درحینی که الویهٔ
دولت و نصرت بدینصوب بحرکت در اید تیره روزان پست را که کوکب اقبالشان

از ظلمات جهل مرکّب و رهاق بوجه محض رضای خالق در نهاد خلایق از زور بازوی شوکت
و چیره دستی جنود فتح و نصرت الهی فرموده‌ایم و آن گروه خذلان پژوه متانت حصار
حصانت دیوار را یعنی ربیع الهی و تغافل زبان عجز اندوزی و عذر خواهی خود ساخته فرمان واجب
الاذعان را تلقی بقبول ننموده تا آنکه بمقتضای ناموس سلطنت عظمی و خلافت کبری جمعی از جنود
مسعود را بهدم آن بنیان و افساد و اعدام آن گم گشتگان تیه غوایت و عصیان نامزد فرمودیم
و چنانکه حامل حکم والا و فرمان معلی که یکی از مخصوصین و مقیمین نسبت مشروحاً تقریر مینماید ابواب
الحصار تو بر تو بمقالید سیوف درخشان سپاه جنگجو بار و دست تسلط لشکر قیامت اثر ایران
قوم بی باک را سرانجام کوره ده بنیان و جمله صغیر و کبیر و جوان و پیر از این سیل بی امان ویران و کاخ
جرات و جسارت بر والاان فوج با خاک یکسان شده و چون اخبار و انذار [illegible]
این جماعت ذلالت و سلسله معلی است اقتفا باثار اسلاف الکرام بر ذمت همت علیه فرض
و قرض علی میدانیم که آن ایالت پناه را نیز از این کیفیت تسلط قوت قاهره و چیره دستی اقبال
زاهره الهی فرمائیم که اگر گوش هوشش باصغای فرمان واجب الاذعان گشوده قبل از آنکه کار بیورش
منجر گشته عساکر منصوره بفحوای ان جندنا لهم الغالبون تصرف در بروج و باره قلعه و حصار نمایند
از در اطاعت و انقیاد در آمده بازای اطاعت پیشگی و خدمت [illegible] آن ایالت پناه را
بافسر انجاح مطالب و اسعاف مآرب سر بلندی بخشیده هرگاه هوای خدمت این آستان
خلافت مکان در سر و دیر و از معارج سعادت جاوید در نظر داشته باشند [illegible] حکومت

[illegible]

محلی از محال ممالک محروسه که صاحب صوبه آن مجموعه امثال خاقان بل امرای ایران و هندوستان
تواند بود ممتاز و سرافراز فرمائیم و اگر از روی وطن مألوف عنان تاب این عزم صواب باشند
تا بتعجیل و لحظه مشمول عنایات خسروانه فرموده رخصت انصراف ارزانی داریم در نظر
کاراگاهان دانش منش و درست اندیشان هنگور دانش روشن است که قزلباشان
ظفر تلاش بعد از کشته شدن مهابادی روان نیت و برهم اعلام را بر طرهٔ مفتول شاهدان
چینی وتتار و رایحهٔ بقاء دشمن را بر نکهت نسیم بهار ترجیح میدهند و معهذا وفور جوش قاهره
و کثرت جنود باهی بمرتبه ایست هم خوان بر خیال اندیشان متعسر و احاطه تعداد آن
به ستاره اعداد لا یتناهی متعذر است و معدودی چند که بمحافظت آن در
داشتن این چاردیوار حصار استظهار داده در برابر سپاه ایران جهت نسبت قطره
به دریا دارد و ذره بخورشید جهان آرا است و شرح فتح قلعهٔ مبارکهٔ ایروان در زمان
نواب خاقان رضوان مکان و استخلاص آن ملک دلپذیر از ایادی تصرف رومیان
که بکثرت لشکر و عدت سپاه زبان زد جهانیان اند بمسامع پیر و جوان رسیده خواهد
بود و بدیهی است که این تودهٔ خاک را که بمیانجی آن چند روزی پای ثبات و قرار افشرده
اند در پیش حملات این جیش منصور که با صدمات امواج بحار و شورش سیلاب
بهار ردم مشابهت و لاف مساوات میزند پای ثبات و پایداری قرار نیست و عنقریب
بعون عنایت الهی این مشت گل به نیروی آتش دستی و خانه برانداز جرأت

سرشار غازیان نصرت شعار که همگی نقد جان بر کف مترصد فرمانند و صدمات توپهای اژدها

صولت اژدر مهابت که زمین را از تصادم ایشان خلل در ارکان و بروج و باره قلعه مانند بروج

چرخ اخضر در دوران است از هم ریخته و پاشیده و آفتاب آمال از افق سعادت و اقبال طالع

و لامع خواهد گردید یقین که طرفین اطاعت و عصیان و وقوع شور و زیان آن را ملاحظه نموده بروشنایی

شمع خرد خود را بمیافن علایق قتب خواهد رسانید که بعد از فوت وقت بمضمون آیه کریمه فلم یک

ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا کلم تنجز و استغنا ثنه بی ثمر و نفیر ندامت و حسرت اثر خواهد بود سواد فتحنامه

دارالقرار قندهار که در زمان علیحضرت ظل اللهی بعد از استیصال جماعت بممالک نوشته شده اگر

سلطنت پناه فلان بالقابه بشفقت شاهانه و مرحمت بی نهایت خسروانه مستوثق و

امیدوار و مستظهر و مستمال بوده بداند که از روزی که رایض قضا توسن دولت را رام نواب

همایون ما نموده ابواب انجاح مطالب و مآرب بر روی آمال کشوده پیوسته شاهد مقصود در آغوش

حصول و وصول مقاصد ثمر بخش نهال حدیقه مأمول است در آغاز انتسام صبح دولت

و اهتزاز رایح روح افزای سلطنت که مشام عالمی از بین نسیم عنبر شمیم عنبرآگین و دماغ جهانیان از شمیم

آن مشکین است همواره گلستان همیشه بهار نصرت از رشحات غمایم فیوضات الهی تازه

و شکوفه فتوحات جاوید به انتشار مضمون بلاغت مشحون و ما النصر الا من عند الله بلند

آوازه است و معاندان این دولت والا مانند معارضان مرآت صافی بشغل افنا و اعدام

خود گرفتار و از ملکیه خود متصل در آزارند در یوقت که مقالید سیوف درخشان غازیان ظفر نشان

بمحوای ان الارض

بفحوای انّ الارض لله یورثها من یشاء من عباده از گشایش ابواب مغلقه

قلاع دار القرار قندهار و بست و زمین داور و توابع و بسیار حصون و قلاع الحدود که هر یک

در متانت و رصانت با قلاع سبع شداد لاف مساهمت و مساوات

میزد فراغت حاصل دار السلطنه هرات مقرر رایات جاه و جلال گردید و در این شهور سنتان

که با تیره بختی و سیاه روزی توام زاده از اصفهان این خبر در فیل بند اندیشه مات و

متحیر گشته بخیال محال و تصور نارسای لازم تنگنای فان بی مغز نیما شد اوزبک

زیب ولد رشید خود را با سعد الله خان و بهادر خان و رستم خان دکهی و قلیچ خان و نجابت

خان و خلج خان والد قلیچ خان با عدیا تمام و کثرتی ما لا کلام بقصد استرداد دار القرار قندهار

مذبور روانه گردانید و چون در حین ورود او به هرات و اعلام فتح و نصرت به دار السلطنه

مزبور حکم بانتشار سپاه نصرت پناه فرموده هر یک از امرا را با سپاه خود مقرر فرموده

که بیکی از ییلاقات که دفع جمعیت عساکر منصوره ان گروه بی شکوه مانند خیل

ذباب گرد شهد هجوم آورند احاطه قلعه دار القرار مزبور نموده بمحاصره اشتغال نمودند و قلیچ خان

را با دوازده هزار نفر روانه بست گردانیدند که بمحاصره قلعه مذکور قیام نمایند و در ایام

محاصره من اوله الی اخره چهار ماه امتداد داشت در بردن جرو نقب و سیبه و انداختن

توپ و تفنگ و لوازم قلعه گیری قیام نموده بذل و جهد مینمودند و ایالت پناه محراب

خان بیگلربیگی دار القرار قندهار بالقابه بپای ثبات و قرار افشردن هر روزه

جمعی از غازیان نصرت توامان را بر سر آن گروه خذلان پژوه فرستاده فرق هیأت
آن تیره گوهران را با آتش تیغ درخشان بباد فنا میدادند و بضرب توپهای صاعقه
بار دود شرار شعله آثار جهنم زمین از خروش ایشان در تزلزل و جبال
از صدمات شان در تحول و تبدل بود بمضمون صدق مشحون فأخذتهم
الرجفة فأصبحوا في دارهم جاثمین در منازل و مضاجع خود کالفراش المبثوث
مشغول خواب ابد میگردانند تا آنکه سپاه نصرت پناه و لشکر قیامت آثار بسر
کردگی قورچی باشی قوللر آقاسی با لقبها جمعیت و آراستگی که خورشید را
از کثرت داد و نام ناپدید نمودند بر کره زمین منتشر گردیده و خرد خورده باین از ملاحظه
آن سپاه بتکرار این ابیات مشغول بوده گرفته باقبال صاحبقران ؛ زمین
را سپاه آسمان ارسنان ؛ نه لشکر و نیزه و تیر بود ؛ جهان نیستانی پر از شیر بود ؛
بدفع و رفع آن جماعت بی عاقبت در حرکت آمده مقرر فرمودیم که مقرب الخاقان
امیراخور باشی و تولیت و ایالت پناه نظرعلی خان بکیفیت مسعود بطریق
ایلغار روانه گردند و قبل از ورود سپاه منصوره جمعی از آن سپاه مستان
صهبای غفلت که پا از گلیم احتیاط بیرون نهاده اند باموال و اسباب رعایا و فقرا
دست درازی نموده باشند در تقصیر ایادی تسلط ایشان تقصیر ننمایند و مقرب الخاقان
شاه الله و تولیت ایالت پناه مزبور با جمعی از غازیان ظفر توامان بموصه

[illegible]

عمل نموده بر سبیل ایلغار روانه شده در حوالی کرنک با قلیج خان و الله قلی خان و قباد خان

که با موازی سه هزار نفر بتاخت زمین داور رفته با غنایم بسیار مراجعت نموده بودند

ملاقات نموده بسیلاب حملات مردانه بنیان ثبات و قرار آن قوم را خراب و ویران

نموده قلیج خان بعد از وقوع این چنین فتحی مبین مجال توقف در تثبت ندیده راه

سالک طریق هزیمت گردید مقرب الخاقان موسی الله وردی و توکلیت دایالت بنیاد مزبور

مانند شعله‌های پیوسته گلگون فرش عنان از دنبال دخان باد جولان فی نار زده

قلیج خان را تا ارض بکنبت اتراد رنگ زیب تعاقب نموده نزد بعد از تلاقی فریقین

چند دفعه جمعی از مبارزان دشمن شکار و مردان کارزار علانیه بارحه و حسام

انجا حسرت رجینه بسیاری از آن قوم بدار اخترز اسالک طریق نیستی گردانیدند و بعد از

ورود امرای عظام و علاء عساکر نصرت فرجام اورنگ زیب بکمال الله تا به جبر این نقصان

تواند نمود رستم خان دکنی و قلیج خان و سایر امرای خود را که بمزید جرات امتیاز

داشتند با فیلان کوه مثال باستقبال محاربه و جدال و مقاتله جنود مسعود مقرر

نموده بعد از تلاقی جانبین و تقارب فریقین و تسویه صفوف بهادران

صف شکن و دلیران مرد افکن که روز هیجا را بر وصل شاهدان رعنا ترجیح

میدهند دست جرات از آستین جلادت برآورده بر آن قوم بی وجه حمله

آور گردیدند بمضمون صدق انتمای قال عسی ربکم ان یهلک عدو

وَیَسْتَخْلِفَکُمْ فِی الْأَرْضِ فَیَنْظُرَ کَیْفَ تَعْمَلُونَ صدای فتح و نصرت از
ملهمان غیبی بگوش نشنیده رستم خان و قلیچ خان و سایر خراسانی‌ها و سپاه
آن گروه مانند ضیل زاغ از تاب صدمهٔ شاهین تیز چنگال بیاوری بال عجز و اضطرار به پرواز
آمده هراسان و لرزان داخل اردوی اورنگ زیب گردیدند اورنگ زیب از ملاحظهٔ آن حال
در غرقاب اندیشهٔ ندامت عاقبت و سوء مآل افتاده مخلصی بجز شیوهٔ مستورهٔ هندوستان
که عبارت از گریز باشد ندیده بالکل اسباب و عساکر جانب و جاسوس درست فراهم نساخته از ذیل
مطلب کوتاه ساخته بمقتضای جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ بتاریخ پنجشنبه
هشتم رمضان المبارک دوازده گمنامی گردیدند چون بمضمون این رقم اشرف مطلع گردیده سجدات
شکر تقدیم رسانیده نقاره بشارت بلند آوازه گردانند و بتوجهات شاهانه مستمل و امید
وار باشند سواد فتح‌نامهٔ دار القرار قندهار که در زمان حضرت ظلّ پروردگار آنکه چون سلطان
دار الملک ایجاد و تکوین و شهریار عرصهٔ فسیح الفضای شهود و ستایش بیوسته نواب همایون
ما را بآیین حضرت خیر البشر و مبعوث بر اسود و احمر خاتم النبیین و سید المرسلین و خلاصهٔ ما و طین
که مشکاة چراغ این دولت ابد ضیا و معدن این گوهر عالم آراست بمقتضای کریمهٔ
ایده بجنود لم تروها سپاه آسمانی و جنود مسعود نهانی مظاهرت و معاضدت میفر
مایند لهذا از بدو جلوس اقدس ما که اورنگ سلطنت والا و خلافت کبری حدیقه
همیشه بهار ایران تاب تیغ درخشان ما طراوت دارد اکثر اوقات اثمار فتوحات

عظمی اینک از شکوفه

عظمی قبل از شکفتن ازاهیر اعلام نصرت فرجام بهار آمده را و سمن اعادی چون میوه های رسیده

بیش از جلوه کمیت باد رفتار در پای افتاد هر کس از تیره روزان را که ارادهٔ داوری فتانی

بر این شمع ابد فروغ بوده پروانه‌وار خرمن هستی با آتش نیستی و نهال زندگی اش از صدمت

شعار مانند چنار از شرارت مکنونات خاطر خود افروخته مبین اینحال و مقوی این مقال

که درین آوان از مکمن خفا به پیشگاه ظهور رسیده و باعث عبرت نظارگیان گردیده

آنست که والی خذلان توامان هندوستان از تاریخی که نواب همایون ما ابواب مغلوق قلعه دار القرار

قندهار را بمقالید سیوف جهان کشا باز نموده‌اند مضطرب وار در فکر تلافی و اندیشهٔ تدارک

میبود و قبل ازین نیز اورنگ زیب ولد سعد الله خان اعتماد الدوله خود را با جمعی کثیر و جمّی

غفیر و فیلان کوه بنیان بقصد استرداد قندهار فرستاده با نیل مقصود در کمال رسوائی و

فضیحت مراجعت نموده بودند دیگرباره بنیل این حال محال اورنگ زیب و سعد الله خان را

باگروه انبوه و فیلان کوه شکوه و توپهای اژدر خروش و مبارزان آهن پوش تعیین نمود

خود نیز با دارا شکوه ولی عهد خود و سایر اولاد بکابل آمده بجان جنان

در سکالش این امر ساعی میبود چنین بعد از رفتن چنانکه بسوای جهان انگشت

نمای پیر و جوان شده بود چند مجدداً انجمن این آرزو و بآتش تیز مغز جام و بیزه هوس

این کار دشوار و رعنا تمام می نمود بمحض خبر آمدن ایشان بنا بر آنکه جنبش بحر ذخار

و سپاه بیشمار لشکر قیامت آثار باعث تخریب بلاد و تنگی معاش و پریشانی

عبارت میشد بهر حکم ناخدای بحر بیکران در جوشش واین دریای بی پایان در خروش بیناملا
بود بعد ازانکه متیقن گردیدند که اشفته دماغی سوء تدبیر مرضی نیست بسقمونیای رسوای علاج
پذیرد و والی هندوستان لامحاله بمقتضی جهل مرکب ذاتی خجالت خود را مباین خواهد نمود
حکم بجمعیت عساکر منصوره کرده مقرر فرمودیم که جمعی پیشتر از سپهسالار با القابه بسرکرده
یکادقستان بیک با القابه براهنمای عنایت الهی و بینوای اقبال بی زوال بر جناح استعجال
بجهت رفع ان گروه مخذول روانه شده سپهسالار نیز با امرا و عساکر عراق و اذر
بایجان و شیروان و قراباغ و چخور سعد و دارالمرز و قلمرو علی شکر و فارس و کوه گیلویه و کرمان
و سایر عساکر نصرت توامان متعاقب روانه شود و الویه دولت و اعلام اقبال نیز از مقر دولت
و مستقر خلافت در حرکت آمده ان گروه تیره روز بسبب انکه طول و عرض ممالک محروسه بیکران
و هر یک از عساکر در قطری از اقطار میباشد و جمعیت ایشان علی الفور و در زمان اندک
هر چند دران باب اهتمام کرده شود میسر نیست بقدر ده یا که عساکر جمعیت نماینده حسب المقدور
در بردن سیبه و جر وانداختن توپ و یورش لشکر بعنوان حتم سعی نموده اوتار خان با القابه و سایر مستحفظان
جاقغتان نیز داد جلادت و مردانگی داد بسیاری ازان قوم کم نام را اواره ظلمت اباد عدم گردانیدند
و بعد از اصغای توجه رایات منصوره مانند شام دیجور که از طلیعه صبح عالم افروز قبل از طلوع نیر ظلمت
سورت هستی بعالم نیستی میکشد بمحض اوازه توجه رایات جاه و جلال بمفتوای حدیث نبوی
علیه السلام که نصرت بالرعب میسره شتهره اوازه دشت و بال ملال گشته با نهایت پریشانی

و طال باسامان

دلهمان بی سامان سالک طریق وفا گردیده میباید چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گردند و فلانی وارد
شود شکرانه این فتح مبین سجدات شکر بتقدیم رسانیده مبلغ فلان در وجه انعام مومی الیه رسانند

جواب نامه خوندکار روم که بمصحوب اسمعیل آقا متفرقه آقاسی ایلچی خوندکار نوشته شد

گلدسته بهارستان لیالی والیام و شمامهٔ جامعهٔ روایح حسن آغاز و انجام منتخب مجموعهٔ دوستی و دولا ثمرهٔ
شجرهٔ همیشه بهار حدیقهٔ صدق و صفا اعنی نامهٔ الفت عنوان مودت ختامهٔ اعلیحضرت آسمان
رفعت قضا قدرت خورشید طلعت مشتری رایت طراز وسادهٔ سعادت و جهانبانی
زینت بخش اورنگ والای سلطنت و خاقانی تیغ تیز تیغ ظلم زدای غزات جهاد حافظ و ناصر
بلاد و عباد مصقل زنگ زدای آینهٔ حقیقت نمای ملت جمن پیرای حدیقهٔ همیشه بهار دین و دولت بهار
عالم افروز بوستان عدالت شجر بر ورشمن شکار غابات شهامت و بسالت حارس گوهر فخر و نا
اوامر حضرت خالق حارث کشتم مطالب و امانی افواه خلایق سلطان البرین و خاقان البحرین ثانیا
سکندر ذی القرنین خادم الحرمین الشریفین باسط بساط عدل و احسان ناشر الویه بر و امتنان در
لا زال کما یسمیه مجدا در مساعی بعمارات ارضی و سماوی مشحون و زمانی بفیوضات الهی مقرون
کرابواب بیت المعمور حصول مقاصد و مطالب بمقالید الطاف خالق آسمان و زمین برائمه
اولیای دولت ابد قرین گشوده و زنگار عوائق و موانع بالکلیه بمصقل توفیقات گوناگون از مرات
جهان شاه مرام زدوده حضرگردان بساط هستی از در عجز و انکسار در آمده طالب رخصت بار و
باره گذاران محفل اطاعت از مدام دوام شده یا یارگی ربا به بوساطت زبان دان رموز دولا

ساقی رحیق یکتا دلی واتحاد زبدة الاماثل و عمدة الاقران اسمعیل قازنیه قدره نشر روایح
مصادقت و موالفت نموده مشام یکجهتی را عنبر آگین و بزم دوستی و ولا را ارم تزئین داد
گرد آینه دیگر ارسال کلمات محبت امیز و اقوال صداقت انگیز باعث تشیید اصول صداقت
محکم بنیاد ترصیص اساس دوستی و ولا گردید چون از روایح از اهیران گلستان خلت منبت
بخشم محبت و مودت چنین استشمام شد که حامل آن صحیفه اعجاز طراز للازم الاعزاز
بعلت کثرت نشیب و فراز طریق و صعوبت دوری آن فج عمیق مدتیست که از خدمت
والا دور از حریم خورشید سیما آسمان جاه الشه دبسته خاطر دوستی ذخایر ان بوده که از کیفیت
صحت ذات کامل الصفات مرضیة التحیات باقرب ازمنه استخبار کرده شود لهذا
محمد یخان بیگ یساول صحبت را جهة استعلام این مطلب که از اهم تعاین یافت
که مقید بر بقیه باقی احمال و اثقال با خفت وجوه که شاغل و مانع او نگردد بامر مزبور قیام نماید
و چون سر رشتهٔ قبض و بسط امور و وقوع حوادث و سوانح نزدیک و دور در قبضهٔ اختیار
واقتدار مدبر سنین و شهور و کار پرداز مصالح جمهور است در اثنار روانه شدن مقرب
الحضرة مزبور خبر رحلت مسافر راه دور یوم النشور اعنی والی هندوستان از این
تنگنای پر شر و شور و اختلاف دواعی اولاد پادشاه مزبور و شیوع فتور در ممالک
بیکران هندوستان بمسامع جاه و جلال رسیده چون اخبار در معرض صدق
و کذب میباشد بعد از آنکه غبار آن وقوع رسد مقرب الحضرة مزبور را توقف نمودیم
و در این ایام

و درین ایام کوتاه احباب پیرایه صدق شایستگی بزم اعلام بهم رسانید دعاگو
نصرت توامان بیاری و مددکاری سلطان تخت‌نشین مراد بخش بالقابه که از مریدان
و معتقدان دودمان خلافت نشان است و بمقتضای عهد و پیمان سابق
چشم امید در راه امداد و اعانت این نیازمند درگاه بی‌نیاز الله تعالی
نموده‌ایم و از رهگذر اعانت شاهزاده مزبور و ارسال لشکر سیلاب بسرعت
دریا شور اطمینان حاصل شد مقرب الحضره مزبور متوجه حریم والا گشته همواره
کوکب سعادت و اقبال از افق عنایت ملک متعال مستضیء و مستنیر باد

نامه بعبد العزیز خان والی ترکستان در پرسش قضیه نذر محمد خان والد او نوشته شد

تا اسامی سامی آبای عظام از وجود اخلاف کرام پایدار و حلاوت اثمار موجب اشتهار و
اشجار مبانی بنای سلسله چنگیزخانی و فایز الخطیر آن قاآنی از وجود سلطنت پناه عبد
العزیز خان بالقابه استوار و اساس این دولت والا بدعایم دعایم ظاهرا اجمع احکم باشد
و دعایم ستون بنیاد عمارت و بلند کردن عمارت اقبال الخ و والا تبار پایدار
باد بعد از طی طریق اظهار محبت بیکران و مودت بی‌پایان که مکاتبت دوستان
را عنوان دیوان آراستگی فرداله و بر لوح ابلاغ و اعلام منجلی آنکه از آنجا که
بنیان ابدان انسان را معمار وجود انس و جان بر آب و آن خم گذران گذاشته
و ضمیمه هستی ابدان را فراش صنع بطناب شریان و ستون استخوان برافراشته

پیوسته این بنای رفیع اساس از تردد انفاس در زلزال و این خیمه گردون اساس از طناب

نسیم حرارت در اضمحلال می‌باشد اگر با فلک‌دری لنگر اندیشه اطبای حذاقت پیشه گشتی

حیات آن نی از صدمه جار موج این بحر طوفانی ایمن توانستی شد متاع هستی

انبیاء مرسلین و ائمه راشدین و سلاطین ماضیین غریق بحر زخار نیستی نمی‌گردید

فردی از افراد این کاسه ناگوار را بر سر نمی‌کشید چون این منزل دل نشین جای توقف و

شایسته تصرف نیست پسندیده ارباب هوش آن تواند بود که از ظرایف این دکان پر زینت

و منزل مردم فریب دل خود را به بهای تحفه آن متاع بی پایان و آن منزل جنت نشان

سببا برداشته بقدر معانی هستی که از دریای احسان واهب ارزاق انس و جان بر آن

مواظبت قناعت نموده بر فوت مطلوبی و تلف گشتن مرغوبی ملتهف و متأسف نگردید

شربت مرارت اموات نیستی را چشیده ناطق قیمتی حیات را پیچیدنی و بر چیدنی دانند

زر رشته نفس پاره پاره معلوم است . که دل به هستی پایدار نتوان بست . گروهی که

بمعلمی لطف یزدانی شرح کهن اوراق ایام را خوانده و غبار ملال و اندیشه‌های باطل از دامن

ضمیر افشانده اند از گران خوابی دایه دنیا بر دل باری و بیمهری اباء علوی بر خاطر غباری ندارند

یقین حاصل است که آن گروه ارباب و ریاضت نیز از وقوع قضیه ناگزیر سلطنت

مغفرت پناه نذر محمد خان که در حقیقت این واهب الاداء حیات را بدان محصل

لیالی و ایام شمرده و کوه خورشید فروغ نفس شریف را از رهن ترکیب عنصری بر آورده اند

خاطر اعتبار آلود

خاطر را غبار آلوده کلفت نخواهند گردانید و عمر عزیز را که قدر آن شناختنی است
از روی آگاهی در تحصیل مرضیات الهی صرف نموده ایام حیات را بخورسندی و کامرانی
خواهند گذرانید و دوستان را در وقوع این قضیه شریک غالب خود تصور خواهند فرمود
چون در حینی که آن سعادت گزین ملک بقا را مکان گزیدن قبض عطف عنان از دار غرور برای
سرور ربیع نموده خواهش آن داشتند که نعش مطهر آن را نقل مدینه مطهره مشرفه علی
ساکنها الف سلام و تحیه کرده شود و قیام بتقدیم وصایا بمقتضای شریعت غرا موقوف
بر رضای اولیا و اوصیا می‌باشد بر ذمت همت لازم نمود که تسخیر را که بصفت
زبان دانی موصوف باشد برفاقت متعلقان و منسوبان سلطنت پناه
مزبور نموده نزد آن زیبنده اورنگ سلطنت فرستد که تحقیق و تفتیش میل آن خلد
والا در نقل نعش آن مسافر ملک بقا نماید لهذا از بندگان الاشباه خلد نژاد دانش
خدمت ساقی نمودیم به الجمله رای آفتاب ضیا اقتضا نماید مقرر فرمائیم که بیعتکاران
دولت والا بعمل آورند کواکب امانی از افق اقبال و اجلال طالع و لامع باد

نامه که در جواب مکتوب عبدالعزیز خان والی ترکستان نوشته که آینه مرات بی
غبار چهره حسن مصافات و عینک دو نمای شاهد ملاقات گلبرگ دو دسته دوستی
و صداقت سحاب نیسان یکتا دریا و مودت اعنی نامه عنبرین شمامه
سلطنت پناه عبدالعزیز خان بالقابه در وقتی که دوشیزگان فصول

اماکن باران نیسان هر هفت در حیاض اقبال و گلزار فراغ بال انجمن افروز مجلس طراز بوده
فروغ وزود بخشیده دماغ یگانگی و اتحاد و مشام صداقت و وداد را عنبر امواج گردیده
شرحیکه در باب سلطنت پناه ابوالغازی خان والی اورگنج که منشأ تحریک
و جسارت گروه فجره قلماق میگردد زبان نقد خامه مطلب نگار رشته در طی تحریر
مرقوم گردانیده بودند که اگر یکی از سلسله الدت خاندان چنگیزخانیان در زمرهٔ
منتسبان این عقیدتمندان ولایت نشان انتظام دارند بحکومت جماعت
ترکمان ساکن استراباد و جرجان معین گردد منشأ دفع اخلال و تشتت بال
سلطنت پناه مزبور خواهد شد عرایس مضامین در مرآت اطلاع جلوهٔ ظهور نموده
چون از تاریخی که سلطنت پناه مزبور بمساعی اعانت این دولت والا بر سریر
حکومت آنجا استقرار یافته پیوسته سالک طریق انیق اخلاص گشته و یکجهتی بوده
رقبهٔ اطاعت و فرمان پذیری در ربقه هواخواهی داده و شایان آئین مروت
نیست که جمعی در زمرهٔ اطاعت سنجان منتظم باشند قبل از آنکه از ایشان
امری که منافی لوازم خلوص عقیدت باشد صادر گردد در صدد گوشمال و آزار
حال آنگروه در آیند و با وجود تحقیق این معنی جماعت ترکمان را نیز از ان
دفع جمعیت نیست که در این قسم امور رعایت ایشان نشده باید نمود
پسند بجای حمایت اولاد سلطنت پناه مزبور را از ارتکاب اینقسم امور

نسبت بان

نسبت بان مزین وساده سلطنت و جلالت که در معرض اسعاد آنست
منع فرمائیم که اگر بامتثال آن مبادرت ننماید و از کمه متحقق عذر گردد و بدانچه مناسب
حال و مقتضی افعال او باشد بعمل آید پیوسته نهال اقبال و اغصان اجلال
از رشحات سحاب الطاف حضرت لایزال سرسبز و ریان باد در جواب نامه
عبد العزیز نوشته شد نسیم گلشن خلت و موالفت و شمیم بهارستان ود
صداقت و ولاء زلال چشمه سار بیغش صدق و صفا شیرازه قلوب قدسی مشاکل
مرآت انجلا عینک چهره نمای شاهراه یکتادلی و وداد اعنی نامه والا و
مکتوب معلی خان والاشان عبد العزیز خان بالقابه که مصحوب زبان
دان کشور فصاحت و شیوا کلامی حاجی جابی مشتمل بر تشیید مبانی دوستی
ارسال یافته بود در ساعتی مسعود که اسباب حصول مرام آمال و ابواب
اطمینان برروی دل صداقت منزل گشاده بود دماغ الفت را بنشر
روائح مودت عنبرآگین و مشک اندود گردانید و باعث ایراق نخل خوشی
ثمر نصیبی جاوید شد شرحی که در باب القای عهد و ارسال جیش منصور بصوب
کابل و موانعی که عرفت الله بفسخ العزایم مشعر آن توانند بود رقم زده
خامه موالات گردیده بود صورت نگار مرآت اطلاع شد یقین حاصلست
که سلاطین ذیشان که بهیچ نمر و دخه امکان در سلک فرمانرسی پنینانند

عموماً دانا و دریافته دقایق توافق گفتار و کردار خصوصاً در سبز کردن حرفی که از سویدای سینه

خیزد و مثمر ثمر نیک باشد بدل جهد مینماید و شاهد این معنی قبل از ورود والا در قریه

مودت عنوان بمیانجی مترددین صحیح البیان بمبارکه عتبات پوشیده نبود بمعاضدت

یقین راه بیت المعمور قلب محبت اساس بر قبیل شکوک و شبهات مسدود گشته چون

ظاهر است که نخل مثمر را از اینکه سالی بر نهد و تقصیر در حاصلیت برومندی بهم

نرسد ان شاء الله تعالی هر وقت که این تخم محبت بآبیاری سحاب لطف الهی بیازاید

حلاوت بخش مذاق صداقت خواهد بود اگرچه در باب آشنایان دشمنان که

بیگانه رسم آشنائی است نگاشته صحیفه ابلاغ و اعلام شده بود بر آن ممتاز اقلیم دقیقه

شناسی پوشیده نخواهد بود که در آغاز حالی که سلطنت پناه موی الیه والا ممالک

محروسه گردیدند بنا بر رعایت خاطر فهمان که بر ذمت همت میزبانان فرض عین

و عین فرض میباشند اگرچه شایان رسوم و آداب مهمان نوازی باشند بتقدیم

رسید با وجود آن اراده که در خاطر داشتند بنا بر رعایت خاطر آن والاجاه

که محرک سلسله دوستی شده بودند عطف عنان عزیمت از آن وادی

نموده سالک طریق استعفاف آن نگردید بعد از آنکه نوشته والا که از روی خواهش

تمام سلطنت پناه مزبور مشتمل بر تواله الحدود در سالک تحریر آمده بود منظور

نظر صداقت اثر گشت مظاهرت والاجاه موی الیه را مهتم مراتب دوستی آن

دارالسلطان شود

والامکان شمرده روانه الحدود گردانیده و با آنکه خدام معلی مکان مومی الیه بعد از نهضت کر ایلچی فرستاده
طالب مطالب گردیده بنا بر استشمام روایح عدم رضای آن والاجاه فرستادن جواب نامه
سلطنت پناه مذکور در عقدهٔ تراخی و تعویق مانده مرخص ساختن ایل و اویماقات که سامعه افروز
شده این جهت دارد که بعد از ورود ایل و اویماقات در رسیدن اعیان و سرخیلان آن جماعت
به تقبیل سدهٔ والا بنا بر مراعات شیوهٔ مهمان نوازی که سرشته طینت کریمانه شیمهٔ مقرر فرموده‌ایم که
هیچ فردی از افراد متعرض حال آن جماعت نشود که بمقتضای نیرنگی اوضاع سپهر بوقلمون
ترک وطن مألوف خصوص مسقط الرأس نموده گذرانند که مرفه الحال در ظل الویهٔ دولت و اعلام
عدالت باشند و اگر اراده توطن الحدود داشته باشند بهر محل که خواهش خاطر
عنان تاب عزیمت ایشان شود روانه گردانیم [illegible] اگر جمعی از آن گروه
روانه الحدود شده باشند چراکه خبر از صدق گفتار نرسیده وجهی ندارد
و حمایت خصم دوستان در کیش ائتلاف و التیام چنانچه در طی نامه گرامی تحریر
یافته بود محض کفر و کفر محض ست پیوسته با اعلام صحت ذات ستوده صفات
مسرت افزای خاطر دوستان گردیده فاتح ابواب یگانگی که تا انقراض ازمان
بنیان مشیدة الارکان آن از تطرق اختلال مصون خواهد بود باشند
آفتاب دولت از کسوف نقصان ساده و ماه کوکب مرام از افق حصول
درخشان باد

نامه که در جواب نامه عبدالعزیز خان والی ترکستان نوشته‌اند

زبان حمدسرا اگر بیک برگ از صد توقیع نخل طراز گلشن ایجاد است شایست چگونه عوض
بهارستان شکرگذاری نماید و بکدام طرف دامان بیان باندازه گلچینی این روضه جنت
عنوان گشاید زهی علیم که مقدم نوبهار رعنائی بستان را منتج اثمار الوان نمط
واز موضوع و محمول شاخ و ثمر نتایج شایان باغ قدرت را کام معرفت شیرین فرموده
چنبد حکیم که در کاغذ خطائی اوراق لاله از داغ سرمه بینائی نظارگیان پیچیده و از حسن
ترکیب به قدرتش فصول چهارگانه تریاق اربعه مزاج خوش نشینان دیار هستی
کرده به شتا و ربیع و تموز و خریف باراستن و پیراستن روضه حکمتش مانند باغبانان
از بهار روشناسش و با وجود تباین ظاهری در نظر تحقیق مثال جوارح و اعضا در
نظام امکان که ان کبیر عبارت از آنست باهم در مقام استیناس
اند عندلیبان خوش نغمه این گلستان را در مقام مدیح سکالی صفیر سرایانه
قاصر بیانی و طوطیان شیرین کلام این شکرستان را چاشنی سخن خاموشی
و بی زبانی است گلهای بی‌خبرک حواس ظاهر باش از فیض لطف نسیمی با گلزار صنعت
باطن بارور و نهال وداد و ائتلاف از فیض رشحات سحاب ارادتش زود بر یافی
قلوب خلایق و سایه گستر است از اثمار این باغ غریب الازهار رنگین میوه پیوندی
دوستی است که در ریاض مکتوب صداقت اسلوب دوستان میرسد و از گلهای
رنگارنگ این ارم سبز دیگر از بار اظهار مطلب است که از نهال خامه وسطی یه مداد

دمیده

دمیده منتخب این اثمار حلاوت آثار و گلدسته این گلهای بدیع
شعار یعنی نامهٔ صنعت نگار سلطنت پناه عبدالعزیزخان
بالغایه در وقتیکه بعون عنایت الهی چمن آرای حدائق عز و
علا بوستان افروز فرادیس مجد و احتشام گلهای حصول مرام
بر بار و ثمر اشجار عیش مدام رسیده و ابدا نبوده مذاق آشنائی را شیرین
و بزم یکتادلی را رنگین ساخته خصوصاً نسخه‌ای که در باب سلوک ابوالغازیخان
پیرایه اظهار و اعلان پوشیده بوده که چند بدم از سروری صرف قریب
هم موجب بزرگی گلشن مواخات آن برگزیده قرون و ادوار
و برادر والاتبار آن بلند قدر رفیع مقدار کرده و هم در تخریب
بعضی از اقطاع و ارباع و نهب و تضییع عقار و ضیاع سکان آن ملک
کوشیده جمعی از منتسبان دودمان والا نسبت آن خان بنیاد
او مامور گردند در نظر ایقان جلوه عیان نمود بر آئینه ضمیر که از مصقله
عنایات الهی مصفا است منطبع خواهد بود که سلطنت پناه
مزبور حدائق و در سلک رتبه خوارزم این حوالی ایدتوامان انتظام
داشته و نیروی استظهار ناظمان این دولت دیر بنیاد به نیل
حکومت موروثی آبا و اجداد استعداد یافته و از تاریخی که بر فات ...

عنایت کارکنان این دولت براوج حکومت ارتقی ترقی نموده الی یومنا
هذا در احکام سررشته نیکو خدمتی ساعی و سلوک طریق رضاجویی را مراقب و
مراعی است و در کیش مروت از اراده احرار مشخص که همواره سر بر خط فرمان
و چشم تیقظ و بیداری بر پایداری عهود و پیمان داشته باشد بدون
صدور جریمه محظور و از قاعده مرحمت ذاتی و مروت جبلی دور است لیکن
بنا بر مراعات مبانی دوستی آن ناظم مناظم سلطنت و بانی مبانی
صداقت که نصحت پیوسته کبی موجبی مکرر اگر در صدد تهذیب بعضی از افراد
جفای ساکنین آن دیار بر آمده یکی از بندگان درگاه خلایق پناه را تعیین
فرمودیم که سلطنت پناه مومی الیه را از ارتکاب این قسم امور ممنوع و متقاعد
سازد و یقین حاصل است که بعد از ورود منهی نهی دیگر باره پا از دایره خود
داری بیرون نگذاشته بمقتضای امتثال فرمان ضبط عنان لمیت
از اراده های چنان خواهد نمود و احتیاج به تعیین دولت ها و دیار گردان ترکمان
نخواهد بود و ریاض همیشه بهار طبعیت را از خس و خاشاک خلجان
این امور مصفی خواهند داشت که بعد این قسم حرکات از مشار الیه
نخواهد شد شرحی که در ذیل این مدعا در باب تردد تجار آن ملک با این
دیار فصیح الفصحا بزبان خامه بلاغت ترجمان گذشته بود بعید است

از صدد نقض

که در صدد نقصان و منع جلب و نفع این گروه که در حقیقت انفتاح طریق
آمد و شد مفتاح ابواب روزی ایشان است در آمدن چندان سودی
که در دیدۀ والای جمعی که انظار ایشان بملاحظۀ کلیات امور مقصور است نمودی
نداشت بلکه در باب عدم تعیین جمعی بجهت تحصیل این مطلب بملاحظۀ آنکه
موجب تضییع مواشی و مرعی و اغنام سکان ممالک محروسه خواهند
شد گذارش یافته بود هرگاه مأمورین سرا ردۀ اطاعت بحیثیتی بر خلاف
فرموده‌اند قاعدۀ ان امور سلطنت اراده ارتکاب این امور نموده مخل بمضمون
آیه کریمه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه نمایند بدانند از دستی عنایات جناب
کبریا و معاضدت دولت والا منسوبان این دولت محکم بنا در تقریر ایادی
ایشان تقصیر نخواهند نمود سلطنت و جلالت پناه در طی نامۀ مودت
عنوان اشعار به آمدن فرستادۀ والی هندوستان نموده بود که طالب
وفاق و اتفاق از آن یگانه آفاق شده و بنا بر پاس داری عهود
دوستی دوستان به نیل مأمول راجع گردیده مشاهد شاهد دریافت
مدعا خواهد بود که جزء اخیر علت نامه استرداد ملک دار القرار قندهار سلوک آن
تیره روزگار بدکردار با مستغرق بحار رحمت حضرت آمرزگار اعلی
حضرت نعیم جاوید بر تری آشیان منظور انظار الطاف کردگار بود که بعد از وقوع

ودوستی فیمابین خان عظیم الشان والا مکان واین نیازمند درگاه بی نیاز
که ریاض ممالک شاهی ایران را از فیض قدوم رشک گلشن جنان ساخته
جبر نقصان آن خان والاشان مینو مکان برای امر سلسله جنبان
گردید وبعد از انتزاع آن ملک منتزهة الارباع سررشته امد شد ونوید مودت
چنانچه فیمابین نور ظلمت در روز وشب قایم است ناعنایت کشید و
حال انکه آن گم کرده راه تدابیر اندیشیده را تباه ودست امید را از چاره کار
کوتاه دیده گردهای ناهنجار خود را نسبت بآن دودمان والا تبار برکنار گذاشته
وانچه در راه آن سپاه مستی اقتدار وبجز بی کرده بود نسیاً منسیاً انگاشته
در کنگر اتش باب الجل برآورده دوستی اعادی میکوشد وفروغ افعال
خود را که مانند آتش در شب نمایان است با یک به سرعه تند ورزی میپوشد در
دیدها خرد فروشان بدیع وبعید مینماید که منهاهل دوستی با وجود شور پدیکی جنان
دیگر باره صاف وطبع والای تجربه اندوز بفحوای حدیث لا یلدغ المومن من جحر
احد مرتین وثقه لاف وگزاف ترانه شد اموال بند یا گرش بلتیکتوش
که زبان خامه باسترجاع آن گویا شده بود مصحوب ملازمان آن سفر گزین
ملک البقا لاریب منزه عن الاشباه ارسال شد چنین مگر
از ادای حقوق حضرت یزدان وخدمات سگران بندگان ایران شمارش

بادولادان

با دولادات ایشان است یقین که اموال مذکوره کما فرض الله بورثه مرحوم مذبور خواهد
رسید پیوسته مرکب کام سمند حصول مرام خوش عنان و در مضمار بی انتهای
عمر دوام در جولان باد نامه که بابو الغازی خان والی اورگنج نوشته شد پیوسته
کوکب مطالب و اختر مآرب ابر الفی زیجان بالغ به از افق حصول طالع و لامع
باد بعد از تشیید مبانی اتحاد و وفاق مکشوف ضمیر منیر خورشید اشراق میگرداند که بنابر
ائمه سلاطین مالک رقاب و خواقین کامیاب را که اسباب حصول مآرب مجموع و علل
تفرقه خاطر والا مرفوع است همواره استعلام چگونگی حال سعادت اشتمال دوستان صداقت
نشان که در حقیقت متمم اسباب شادمانی و نشاط و موجب ازدیاد مواد ابتهاج
و انبساط است منظور نظر والا میباشد و مدتی بوده که از کماهی احوال و اوضاع آن
سلطنت پناه اطلاع حاصل نبوده لهذا درین اوقات فرخنده ساعات که از
نیروی عنایات حضرت واهب عطیات اسباب جهانبانی منتظم و غنچه های
حدایق کامجویی و کامیابی از تنسم نسیم الطاف الهی متبسم است بجهت استعلام
این مرام و حصول این کام بدین تذکره موالات سلسله جنبان مصادقت و
مصافات شد و چنانچه در کیش وُد و ائتلاف انتظام امور دنیویه دوستان
منظور است هم چنین معموری سرای اخرویه ایشان نیز در آیینه ضمیر منیر جلوه گر است
و چون بمکرر بمسامع بار یافتگان سرادقات جاه و جلال رسیده که آن سلاله

سلسلهٔ چنگیز خانی بکرّات در صدد نهب و یغما و سکان دیار ماوراء النهر که اکثر از سکان
و والی و اهالی ان ولایت امری داعی براین حرکت صادر شده باشد در امده اند
و بدون صدور و خطور احداث شورش و فتور باعث ناخوشنودی حضرت رب غفور و
باز خواست و مواخذه یوم النشور میگردد و بمقتضای ظلیّت حضرت رحمن که موفّق و مشترک
در درگاه خداوندگاری انحضرت یک ... رفاه حال افراد ناس بر نظر والای
خداشناس بلا تصادفی داده و معهد اهدنیا شده که دلهای والاقدر آن ولایت نیز
سالک طریق دوستی و یکجهتی و الفت است لازم نمود که باظهار امری که در حقیقت
خیر نشانی ان عالیجاه و در ضمن ان مندرج در رفاه و فلاح جانبین در تحت ان مند
فج است مبادرت نماید و جنت تو قف و انکار بال منتهی بر نتایج ان احوال بعد از
ناخوشنودی حضرت رب متعال و وبال مترتب و منتج اثری نمیکرد و یقین حاصل است
که بعد از تعمق و اذعان این مقدمات که در حقیقت باعث بران دوستی ان
ان عالیجاه مرضیه السجیات است مرا این امر که موجب اکتساب رضای خالق و ترفیه حال
خلایق است خواهند نمود همواره سمند دولت در زیر زین و بوستان سلطنت
از گلهای حصول مآرب رنگین باد رقمی که با امارت پناه بوداق سلطان نوشته شد
اگر امارت پناه بوداق سلطان بالقا به بعنایت بیغایت شاهانه و
مرحمت بی نهایت خسروانه مفتخر و سرافراز و معزز و ممتاز بوده بداند که عریضه

انهی

که درین وقت مصحوب رفعت و معالی پناه زینا علیقلی بیگ به درگاه جهان پناه
و آستان خلایق امیدگاه مشتمل بر خوشنودی از الطاف بادشاه والاجاه گردون
بارگاه ستاره سپاه فرستاده بود درینهنگام که گلهای کامجویی و کامرانی در بوستان
بی خزان صاحبقرانی بریزش سحاب عنایات سبحانی شگفته و گرد غبار
عوایق و موانع عیش و عشرت به نسایم الطاف الهی رفته و ولات اطراف در
درگاه جاه و جلال فرش آستان سلاطین با تمکین در محفل بهشت مشاکل مانند
ساغر بخدمت در دوران بودند بنظر کیمیا اثر رسید برگ پان که دفعات از سال
یافته بود بتخصیص بازخانه لاهور به بوی نوبهار دار الخلد بزم ارغنان سبز
در پان واله گردید بنابر عنایت شاهانه در باره آن علام زاده خلاع فاخره
پوشیده مصحوب رفعت و معالی پناه نظاما سهراب بیگ غلام خاصه شریفه
فرستاده شد معروض داشته بود که اعلیحضرت بادشاه والاجاه کامیاب مالک رقاب
بنابر مراعات یکجهتی و یگانگی مقرر فرموده اند که متعاقب ارسال برگ سبز پان
بوستان یادآوری شگفته و خندان باشد این معنی موجب اهتزاز و ازدیاد
بهجت بستان سرای خاطر همایون شد چون از طرفین بساط تکلف و تمهید ابواب
منافرت و بیگانگی بالکلیه منتفی است آنچه از اثمار حلاوت آثار مختصه این دیار
مرغوب خاطر والای آن بادشاه جم اقتدار عدالت شعار پسندیده

اظهار بوده موجب خواهد داشت که بندگان درگاه گردون اشتباه بارسال آن مامور گردند
در عریضهٔ علیحده اظهار میلان خاطر خورشید مآثر اعلیحضرت پادشاه گردون بارگاه
بارسال عمدة الاماثل والاشباه برهان الدین خوشش ایالت و شوکت پناه حشمت
و جلالت دستگاه عالیجاه فاضلی خان شده بود بران غلام زاده بواجبی ظاهر است که
در حینی جان نثار خان برسم حجابت بدرگاه خلایق پناه آمده بود از جملهٔ مطالبی
که بعرض آن مامور شده بود استدعای رخصت جمعی از مردم این دیار بود چنانچه در آن
اوقات تراکم غبار نفاق مانع دخول شاهد مسئول بالجمله اجابت و قبول بود صورت پیرایه
حصول نپذیرفته در این وقت که بحمد الله تعالی آن غبار از رهگذر خاطر رفته و گلهای الجهتی
تر شاخسار مودت شگفته است زبدة الاقران موما الیه را مرخص فرمودیم ارقام
مطاعهٔ لازم الاطاعه باسم بیگلربیگیان عظام و امرای کرام و وزرای ذوی الاحترام
ممالک محروسه شرف صدور یافت که مانع و مزاحم مشار الیه نشده او را در کمال رفاه
حال و فراغ بال با منسوبان و متعلقان و احمال و اثقال روانه نمایند و علیقلی
بیک مشمول عنایات شاهانه و انعامات خسروانه شده و چون از
تاریخی که آن غلام زاده دیرین از بزم خلد آیین دور و از محفل ارم تزیین مهجور
گشته بمحض الطاف ازلی عنایات لم یزلی فتوحات بی پایان قرین
حال اولیای دولت قاهره شده و آن فدوی اخلاص شعار تشنهٔ زلال اخبار

مسرت آثار

مسرت آثار میباشد لهذا عنایت شامله متوجه شرح اندکی از بسیار آن
میگردد و تفصیل این اجمال آنکه سلطنت و جلالت و شوکت پناه شهامت
دستگاه ابهت و معدلت اکتناه عالیجاه عمدة الولاة المسیحیة نظام الجلال
والشوکة والشهامة والبسالة طهمورث خان فرمان فرمای ملک وسیع الفضای گر
جستان کاخت که در زمان دولت و ایام سلطنت نواب گیتی ستان
فردوس علییین آشیان با وجود چیره دستی قوت قاهره و اقبال باهره
آن پادشاه گردون بارگاه فردوس جایگاه که سلاطین اطراف و حواشی
اکناف مغلوب و مقهور باس و سطوت آن سلطان ظفر توامان
بودند بمظاهرت کثرت لشکر و معاضدت افزونی سپاه و حشم و تنها بک
اشجار و آجام و تضایق ممرها و مداخل اعلام هموار طریق گردنکشی و نافرمانی
سلوک داشته تا آخر عهد آن پادشاه غفران پناه چندین مرتبه محاربات عظیمه
فیمابین صورت وقوع یافته مادۀ فساد و نافرمانی او منقلع و منقطع نشده
بود و در زمان دارای جهانبانی نواب خاقان رضوان مکان خلد آشیان
نیز بدستور سابق سالک طریق استکبار و اقتدار بوده و در عهد
دولت و زمان خلافت نواب همایون ما از سپاه نصرت منکوب
و مخذول گشته بانواع حیل و تدابیر و استمداد و استعانت سلاطین

روم و روس تمشیت می‌بود درین اوقات برهنمونی قاید توفیق سالک
طریق عجز و استعانت گشته از درخاک ری و بندیگی درگاه تلثیم آستان
عرش توامان نموده در سلک بندگان این آستان قدس منسلک
و منخرط گشته بام و شام اجرا زسعادت بندگی مینماید میباید که چون
خاطر والا و طبع معلی متوجه بر رسیدن اخبار صحت ذات ستوده
صفات کامل السجیات اعلیحضرت پادشاه والا جاه ستاره سپاه
میباشد و آن غلامزاده تنیر ندقی بسبب که از درگاه خلایق پناه دور
از شرف بندگیها مهجور شده در حین ورود رقم اشرف سار رخصت انصراف
حاصل نموده روانه شوند دیباچه رقم صدارت میرزا ابوصالح صدر ممالک محروسه
اکنه صدرنشین بساط قرب قاب قوسین او ادنی و راهنمای صراط المستقیم
فان الجنة هی المأوی که ذرات ذات کائنات بفروغ آفتاب
جمالش بکشور شهود روان و انجم و افلاک بهوس پروانگی شمع عارضش
بیتابانه گردانند بزلال کوثر مثال آیات باهرات فرقانی ارض موات
قلوب بیدل مردگان ادیان مختلفه بفحوای الله انزل من السماء ماء
فاحیا به الارض بعد موتها احیا فرموده از هر آیتی ینبوع حکمتی و چشمهٔ معرفتی
بجداول قلوب ارباب عرفان گشوده و حراست و پاسبانی این گلستان

چمن

جنت آثار شریعت اعصار را بمقتضای حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب
الله و عترتی حواله بآل اطهار و فرقان مجید که معدن اسرار است نموده از آن
جا که نواب کامیاب همایون ما نور الحدایق پرتو آن آفتاب انور و امروز
مراتب وحی فطرت مدینه السلم ملت بیضا و دار الامان شریعت غرا مانند
ماه انور که به نیابت آفتاب جهانتاب عالم افروزی مینماید بنواب همیعنی
ما تعلق دارد همواره مطمح نظر شناس و مطرح ضمیر آفتاب منیر ملکوتی اقتباس
آنست که دار الملک شرع انور و دین مطهر از دست انداز مخالفت و ناهمواری
مصون و محروس باشد و تحصیل این مدعا و حصول این متمنا موقوف بر آنست
که جمعی از متدینان شریعت شعار را که نهال وجود ایشان از آن دوحه
والا منشعب بوده از آب و هوای شریعت پروری نشو و نما یافته آثار کاردانی
و حقیقت شناسی ایشان در پیش دولت ابد مدت بمحک امتحان
رسیده باشد جهت ضبط قوانین شریعت غرا و ملت بیضا تعیین فرمائیم که بنیروی
قوت خداشناسی همگی اوقات خود را وقف بندیرای امور و فیصل مهمات
نیز زنگ درو نماینده و مصداق صورت احوال فلان بالقابه است [illegible]
[illegible] مرآت چهره نمای نهال نشین
بعتان دوستی و محبت و گلذار همیشه بهار از هار اظهار النیام و الفت

اعنی رقیمهٔ کریمه صفدرخان بالقابه ارسال داشته بودند در هنگامیکه اعلیحضرت
والاتبار خدیو سکندر لشکر جم اقتدار سلیمانی ظل خورشید فروغ حضرت سبحانیا
اشرف اقدس خاطر همایونشان از امور ملک سبزای فی کل الوجوه جمع فرموده
ایلچی پادشاه والاجاه روم را رخصت انصراف ارزانی داشته بودند والویه
دولت واعلام اقبال بفیروزی اجلال بدار السلطنهٔ اصفهان که مقر سلطنت
و مرکز دایرهٔ جهانبانی و خلافت است نهضت میمونه رسید و از نسیم
یکتا دلی دهان غنچه های گلشن اتحاد دلبر بر تبسم گردید الحق در باب تجدید مراسم
اتحاد و الفت که از بدو طلوع نیر عالمتاب دولت ابد فروغ این طبقهٔ علیه و ظهور ماه
جهان آرای آن سلسلهٔ جلیله که چشم علاقه خورشید و ماه بمقتضای ذات
فیمابین مشید و محکم بود نگاشته خامه مطلب نگار شده بود الحق در عالم اشباه
که اجزای آن برشته دوستی دست در گردن امن زنش هم دارند جز بتقیه
و نظیر صداقت توانند بود که بنای آرایش بلاد و آسایش عباد بر نیت یابد
این امر رفاهیت اساس از صدمه تزلزل حوادث دوران و لطیمه نیرنگی
اوضاع نشأ و امکان ایمن است و ازینجاست که رموز خزانان لیالی و
ایام در رعایت این معنی مبالغه نموده اند و برجمعی از بندگان دولتخواه طریق
که بمقتضای خرد اندیشی در بیشگاه ضمیر منیر بانظیر پادشاهان ذوالاقتدار

طی مطلب با فرمایند

عرض مطلب یافته باشند لازم است که مجلی مرغبات و آئینه خاطر این طبقه
را از غبار کلفت مصفا سازند و شرحیکه در باب جنود اوزبک که بسبب
توجه پادشاه والاجاه به تسخیر ماوراء النهر پای در دامن احتیاط کشیده و مرتکب
تاخت خراسان نمیگردند صورت تحریر یافته بود کیفیت محاربات قزلباش
طغرل لشکر و استیلا و اقتدار این گروه نصرت پژوه بر اصاغر و اعاظم ظاهر است
در آن باب تصدیع ندادن اولی و ارسیده مراتب الحاحی را اولی میداند ایمای
که در باب مغتنم نکردن شیوه التیام شده بود بر ارباب دانش و بینش
ظاهر است که از بدایت ظهور این دولت ابد مدت همیشه پادشاهان
اطراف و اکناف بمعاضدت و مظاهرت این خاندان والا نسبت
از اعادی گوی تفوق در جهان برده اند و چون پادشاهان والا تبار سایه رحمت
کردگار اند بمقتضای لوازم ظلیت همواره از مشرق عنایت ازلی و قرین
استفاضه انوار جهانگشائی بوده اند در آن مقام که خورشید چهره افروز بود
شمع و چراغ حاجت نیست شرحیکه در باب فرستادن ولد علیم الله خان
نگارش یافته بود بر ان حق نعمت شناس ظاهر است که منهل عذب دوستی
قدیم بسبب شورش آن حق نعمت ناشناس آلوده غبار کلفت
است و با وجود شیوع جانگزای مستغرق بحار رحمت یزدان مسندنشین

ارایک جهان خاقان رضوان مکان علشین آشیان که ناسور دلها هنوز نمک
سود آن ماتم است وجلوس نواب همایون اشرف اقدس بر اورنگ
بلند پایه جهانگیری و کشورستانی که دقوع هریک بیگانگان را وسیله آشنائی
و آشنایان محک عیار محبت ازما سبت هرگاه لوازم لوازم تهنیت و تعزیت
بتقدیم نرسیده باشد بندگان اخلاص اسین را کجا جرات اظهار این معنی
میتوانند بود پیوسته فاتح ابواب مکاتبات محبت طراز بوده بارجاع مهمات
مسرور سازند مکتوبی که از جانب یکی از حکام سرحد بصفدرخان نوشته شده
مرات مصفای دوستی و مودت و عینک رونمای التیام و الفت گلستان
همیشه بهار صداقت و دله بوستان پرداخته از خس خار کلفت و عناد
اعنی نامه موالات رقم ایالت و شوکت پناه فلان بالقابه که درین والا رواج
افروز محفل ائتلاف التیام و بزم آرای مجلس انبساط و انتظام شده بود از نسیم آن
نوبهار یکتا دلی از هار گلستان محبت در اهتزاز و عندلیب شوق مکالمه
عاینانه در پرواز امد الحق در عالم عنصری و نشاء هیولائی با رنگ بینان
دقیقه شناس بهتر از دوستی و محبت امری بنشان نداده اند چه چیز نیکوتر
ازین معنی تواند بود که نوبهار عیش صغیر و کبیر و خزان محنت و اندوه برنا و پیر از
فیض شکر خنده این صبح صادق نفس ست افزون آنکه بمدد کاری تائید الهی

در استحکام این

در استحکام این بنای رفیع البنیان کوشش نماید خامه حلاوت رقم که رنگ
طراز از بهارگلستان صداقت و موالات است در جنین همیشه بهار
نامه محبت ختامه نگاشته بود که شخصی را که قبل ازین بطلب خربوزه کاریز
فرستاده بود رند بنیل مقصود مراجعت نموده آمده و رفته مشار الیه ثمری نداشته
بران دقیقه شناس که واقف مصالح کافه جمهور اند مخفی نخواهد بود که در آن
سال بنابر وقوع آفت و سنوح کلفتی که فیمابین بادشاهان جم اقتدار روی
نموده بود خربوزه کم حاصل و نشر یفنی آن در مذاقها تلخ و ناگوار بود و بدون عرض
اقدام این امر از حوصله جرات این بندگان دشوار و مقدمه مذکور در دایره
قابلیت عرض بیرون بود لهذا اعنه تراخی و تعویق مانده والا ظاهر است
که این مقدمه قابل آن نبود که تیلی مضایقه ذایقه اهلیت را مرات امور
کردانند و در باب آمد و رفت قوافل که در حقیقت متاع روی دست این
اوصاف جمیله پادشاهان ذوی الاقتدار است نه دریایی که منهل عذب دوستی
قدیم بنا زکی بسبب شورش مفسدان ناصاف و غبار آلوده شده بود و نه
درین ایام بحمد الله بوجوه صاف الوجوه شد باب صدور و ورود آنجا عت مسدود
نخواهد شد چنانکه در باب صداقت و محبت التیام و ائتلاف آن طبقه
علیه و این والا دودمان والانیت نشان که قبله آمال و امانی جهانیانست

تحریر یافته بود بر واقفان مراتب الهی مخفی و مستور نیست که بمقتضی بالودیتم
الاجتماعات از تاریخ دوستی این سلسله علیه که مغیض آن مانند سی نیسان
بی پایان است گلشن اقبال آن دولت قویمة القوایم اهتزاز یافته و از
آثار مودت این دودمان والادوحه اقبال منتسبان آن دولت حضرت و
نضارت پذیرفته در صورت تخریب این قسم بنای متینة الارکانی که
حوادث روزگار در فکر تزلزل آن سر در گریبان و انگشت در دهان مانده بود
بافساد ازال اساس حق ناشناسی که والد رب النوع او بوده دوازده هزار درهم
مرسوم داشته و بدان مباهات و افتخار مینموده از اشراقات انظار خورشید
انور جامع کمالات کونی و الهی واقف مرموزات سفیدی و سیاهی اعلیحضرت
خاقان گیتی ستان علیین آشیان باین مرتبه که منظور جهانبانیست
رسوم و حق نعمتهای چندین ساله را نسیا منسیا انگاشته و از طریق دوستی
و آداب محبت بسیار بعید می نمود هرگاه حق نعمت چندین را فرامش
کند حقوق نعمت چند روزه را بطریق اولی نخواهد دانست و این قسم شخص چگونه
محل اعتبار تواند بود و اگر اعلیحضرت فرمان فرمای اقلیم دانش و بینش منتخب
مجموعه آفرینش نواب خاقان رضوان مکان فردوس آشیان را امری
خلاف دوستی بخاطر مبارک میرسید با وجود وقوع این قسم امور که هر یک

بمقتضای [illegible]

به تنهائی علت نامه کلفت بی اندازه آن عمده که واقفان ملک سیر الی العنوانی
که میدانند رخصت انصراف نمیفرمودند درینصورت با وجود وقوع اینقسم
قضایا با تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت از لوازم دوستی بود والحمد که درینولا
سالها این بزرگ کرده پروردگار و باعث آرایش و آرامش روزگار
و باز گشتن شاهزاده عالی تبار و جنود جغتای بمعرض در آمده بود درینولا
و بزرگ مستور نیست که از آغاز این دولت مرصوصة البنیان که نیر عالم
افروز جهانگیری ببرج الشرف خود که عبارت از همان عالیتبار این
کامکار نامدار عالیمقدار است بتحویل میمون خاقان بلند مکان یکتا گوهر
دریای خلافت سیف مسلول بازوی ولایت علیین
آشیان فردوس مکان صاحبقرانی درجه از آنکه سالکی بنیروی
پنجه استیلا و اقتدار رقبه فرمانفرمایان اطراف و اکناف را در ربقه
اطاعت و بندگی کشیده بودند و بعد از ارتحال آن یگانه گوهر عز و علا
بصدف عالم بقا و از زینت سریر و کلاه مظهر الطاف بی پایان حضرت
اله نواب جنت مکان علیین آشیان در سالکی بمقتضای الولد
سر ابیه متقلد بامور سلطنت و جهانبانی شد و بعد از واقعه ثانی

الجناب مطهر از الانیس تن عنصری روان بخش قالب افسرده
صناب کلاهی زلال چشمه حیوان الاهی نواب گیتی ستان فردوس
مکانی در سن هفده داعلیحضرت خاقان رضوان بارگاه نیز در سن
مزبور روشنی افزای چراغ دولت ابد فروغ گردیدها اند و اخلاص یکجهتی و سر بازی
وجان نثاری لشکر قیامت اثر قزلباش بفرت تلاش که شیوه
شجاعت با لت شجعان روزگار ممتاز وازتیغ شعله بار
روشنائی بخش چراغ اعجاز نسبت باین طبقه علیه نه از مقوله
اقا نوکریست که خسروی و بزرگیا منظور باشند بلکه از محض ارادت
واخلاص پیر و مریدی نقد حیات را نثار مینمایند و حقیقت جرات
وجانفشانی واخلاص غازی گرطرفین معلوم همگنانست بهتر انست
که درین باب انیقسم گفتگو کرده ازان مقوله حرفی مذکور نشود ولله
الحمد لله والمنه که امنجخش فدویان جانسپار سایه حضرت ملک منان
افتاب فروزنده عظمت و شان خلف صدق ائمه اطهار منظور
الطاف بی پایان حضرت کردگار در سن چهارده اند امابمقتضای
جوهر فطری که لازم ذات این سلسله علیه است گوی دانش از پیر در

[illegible]

[illegible]

حواله داران ربوراند و قطع و فصل مهام انام منوط برای رزین آن برگزیدهٔ انفس
آفاق است از بدو جلوس بر اورنگ بلند پایه جهانبانی ارکان دولت و
اعیان حضرت و سایر طوایف قزلباش در مقام بندگی و اطاعت و انقیاد
و فرمان برداری بیشتر از بیشتر در آمده همگی را آرزوی خاطر آنست
که چون بمقتضای تقدیرات ازلی از فوز عظیم جانسپاری در رکاب نواب
خاقان رضوان مکان خلد سریر فردوس سریر محروم مانده‌اند بتلافی
و تدارک نقد جان را در راه این برگزیده یزدان صرف نمایند که از عهده
عشری از اعشار و اندکی از بسیار اعتقاد و اخلاص وافی بیرون آمده
باشند و حقیقت مصالحه پادشاه والاجاه روم سامعه افروز شده باشد
که این معنی را فوز عظیم دانسته با وجود کثرت جیوش در نهایت اقتدار
و کمال استقلال مکرر احکام بامرای سرحد ولایت خود نوشته در
تشیید مبانی صلح و صلاح نهایت مبالغه نموده بود که مبادا چنان نمایند
که امری منافی امور مصالحه و پیمان باشد وقوع یابد و در طی این مراتب مندرج
ساخته بود که ایلچی نکته‌گذار سخن‌شناس دقیقه‌یاب بجهت
تقدیم لوازم امور تهنیت و تعزیت فرستاده خواهد شد و بندگان اشرف
که جان ما بندگان فدای نام نامیش باد نیز ایلچی بادشاه والاجاه مزبور را

رخصت انصراف ارزانی دارند و ایلچی کاردان تعیین نموده باتفاق فرستادند و از
هیچ رهگذر امری که نه بر وفق رضای فدویان این دولت عظمی باشد واقع نشده
و نهال آمال جانبیان از فروغ خورشید ماهچه اقبال در نشو و نما است بسته
ابواب مکاتبات را که در حقیقت از مقوله مکالمات روحانیت مفتوح
داشته بارجاع مهمات ممنون سازند که بنیروی اقبال صورت انجام یابد کتابتی که
بیاران فرودین نوشته شده از عهده شکر التفات گوناگون
حضرات عالیات که در پیرایه های مختلف جلوه ظهور مینماید باوجود بی زبانی
و قاصر رسائی بر آمدن متعسر بل متعذر است اگرچه دیدار ارباب ظاهر که در
خلوتسرای تحقیق راه دخول نیافته اند بعضی امور موجب بی التفاتی
باشد اما دیده آشنایان طرز یکجهتی بمقتضای نظم بهر رنگی
که خواهی جامه میپوش :: که من آن قد موزون میشناسم :: بغیر از دوستی
و مهربانی معنی ندارد اگر باعث عیب جویان و خورده گیران در نکو اینست.
کتابهای التفاتی نموده باشند این معنی را حمل ادویه تلخ است که طبیب حاذق
باوجود محبتی که با مریض سبب دانسته باشد تجویز مینماید چه ظاهر بود که باوجود
اعتبار و ملاقات شبانروزی اگر لطف عنف نمائی در میان نمیاید
بر خود که نعمت مواصلات گلستان زندگانی دشوار بود امید که باجر و ثواب بنشستند

دیلی ۱۰ اخذ ۱۱

دوستی اختلاط بی نفاق را دوست میدارد و کتمان داشته که امیز نش ایشان
باید بکر از این مقوله باشد هر چند ان الظن لا یغنی من الحق شیئا حق
ست مسئلت از درگاه الهی مینماید که سخن سازان فیما بین ایشان
توفیق را حرف ست یافتن نباشد انچه در پرده اجمال جلوه ظهور نمود اگر
چه بر مطلب شناسان پوشیده نیست که بدو درد کدام بی التفاتی میرساند
اما پرده از چهره این امر مکتوم برداشتن و ذخیره در خاطر نگذاشتن اولی مینماید
فی الواقع که در صورتیکه باشت ملازمان عظیم الشان را نسق ملازمان بطریقیکه از
ارتکاب امر شنیعی نتوانند نمود بیشتر نبوده باشد اگر یکی از منسوبان انگلیس
مرتکب امر حبسی که روح این بیگناه را ازان مجروح باشد گنجایش لوم و توبیخ
نخواهند داشت خصوصا در صورتیکه بر خصوصیات احوال کماهی اطلاع داشته باشد
که اگر از طرف از طلائی احمر یا یاقوت اصفر باشد احتمال انه امری که متوجه دوستان
امروز در معرض استاد الست اباد ارد انیکه در مقام عذر خواهی و پاداش مردی
بعضی از مردم انجا که نسبت ملابت خالخواهی باینجانب داشته اند بر بنائه
شاید این نیز از عالم قباحت فهمی ما باشد که بضاعت مزجات حاضر
را قابل باد برده ندانسته باشد خواهد که بجبری که شایسته اداب قباحت
فهمان باشد تدارک نماید کما قال فمن قال لعل له عذرا وانت تلوم

باری همینست با خود این سودای می پخت که اگر بمقتضای بشریت ناشایستی ...
سر زند سپرداری وفا به حضرات از تیغ بازی زبان حاسدان ایمن تواند بود
ان خود چه احتمال لا اشترط بودن نیز تحقیق یافت درینصورت چندین کار دشوار
پیش آمد اول عمری را که در پاسداری آشنائی گذرانیده بهبادپیمن کما قال نظم
تو گر برهم زنی سودای دل بازی زبان داری ؛؛ مرا سرمایهٔ دنیا و دین نابود میگردد
؛؛ دوم اگر بتکلیف تمدن تحصیل دوستی را ناگزیر داند بخوان مصرع ای همساز موافق
بجهان میطلبی ؛؛ در انتظار عنقا دل نشستن دیگر چه بود که بگذاریش الخبر نوشت
نیز راضی نشوند شفقة بدرت نم قرت به بعضی از آشنایان نوشته شد
الله الحمد والمنه که رسوم و آداب تازگی گرفته و نوبهار غرایب امور شگفتن آغاز نهاد
سرمهٔ اصفهان بوسیلهٔ ان در دیدهٔ بینندگان در می آید اکنون هم از کرم جلالت
کمیت خوشخرام خامهٔ حضرات عالیات مخادیم عظام دار السلطنهٔ قزوین نیز تحفگی
وامید و مشک که بشمیم تحلیه سازان از کشور ختن بر دماغ دریافت داران رسیدگان
میرسید امروز در جای دیگر جلوه فروشی مینماید چشم امیدواران روشن گر
غریب سرمه دیدیم و زخم ناسور دوری تازه که عجب بوی آشنائی شنیدیم
گذار چو ردکی از حرفهای ناشنیدنی را بتاملی خوش بیاید این عطیه زمان
تلافی و پرداختن از عشق بدعا داشتن و دوستان روحانی را نیز باسینی

که شناخته است انگاشتن ادنی مرتبه سینه صافی است از اهیرا
آثار مواصلت که عبارت از مکتوب دوستان است رسید و از
شکفتن این شکوفه و میوه مقصود امیدواری حاصل گردید حق بکام امید
مشتاقان برساناد و چشم بد مرساد چنانچه رسم آثار است که بفاصله از
دنبال اثرها در رسی اینده انتظار مقدم خانه چشم را نزول منصه تا کی از در
درآیند و ابواب خورسندی بروی مشتاقان گشایند الحق از سخن سازان
که وسیله گستاخی این مراتب اسلوب ادب شناسها بودند منت بر سر گردیدیم
که این شوقنامه بی ادبانه موجب این همه عنایت نامه شد و گرنه دماغ [illegible]
دوستان از آن بالاتر بود که بفکر معانی بیش پا افتاده ما اوراق مشتاقان افتد
[illegible]
عیسی آن مسیحا وجی شکست طلسم سموم است سر به بالین زانو گذاران
را که مژه گرم کردن خواب سینه بست ممنوع که این رو بار دورنی نماید و
خضری عقده در بستان را راه هم نگشاید اگر داستان محله گذاری که
اکنون از تحریران که محض اسکات سخن سازان مطلب بود [illegible]
باد در میان نمیگذاشت کدام صبر از عهدها بی رحمی فراموشی ایشان بیرون
می آید الحمد لله علی کل حال دفع سخن ملال کشید و در دسر نخاریم بنهایت
انجامید گمان دارم که بفحوای [illegible] رباعی

بوج پوچ وچارهای مغز منتظران باشند که حرف معقولی بنبرد رطی تحریر
این ترهات بسمع شریف رسد هرچند خواهش این معنی از مقوله
چوپای کوهر ارکان نشسته است اما بموقف اظهار میرساند که بنمک ترکی
سفید پوستی قسم که از نگارش شروحی که بنظر رسید بغیر از ان
مطلبی شور که کذب اقوال جمعی که حامل این سخنان بوده اند بر همگنان
ظاهر شود وگرنه بنده را ایشان رنجش نیست وقبول کذابی اباطیل کردن
خط نیافهمنده نی خود دانسته است که در مدت مدید آشنایی ومعاشرت
شبانروزی بادیوی شعور را الف شناخت چندین بی شعور و
باخت باشد بی شعوری بجای خود معاذ الله که شناخت باشد وهر
عیب که باشد راضی می تواند شد تجر اینمعنی که طبع فاتر از ان مباینت
کلی است
پیوسته خاطر داستان طراز
که بدستیاری فکرت جادو نژاد از اندیشه موری دستگاه سلیمانی چیده
خلوت تنهایی را برقش فحش کستر شاهد وهمی ان میباشد
که در هنگام تحریر شوق دریافت خدمت بعبارتی چند که از عیوب
کوتاهی وناری بری بوده وفا باداء معانی نماید دستگیر بی زبان مطلب
نگار کند وبعد از طی وادی گفتار که هنگام سیر دار الظهور کردار است

چون دررویست که مرحله‌پیمای خلاف وطن بوده بوسیلهٔ بار رفیقان
لاف امتیاز می‌زده باشد و بنا بر تیزتکی قافله‌سالار قضا ببلدی نابلدی
در بیمار گمرهی رای تخجیلت ابا وطن که محک عیار گفتار خطا و صوابست
رسیده ریخت دعوی بضاعتی بتاراج راهزنان شهر رگ عبارت وقوف
بر حال اوست رهزبان خامه را بمهر سرمهٔ مدلها از حرف مرا سرگشته
وادی حیرت میسازد ساده‌لوحی خودبینش از پی بنتواند بود که با وجود
تجربه‌اندوزی بازتر این گفتار بر فریب را مغز کردار بر زینت زیب
دانسته گرد تحصیل این دعوی بضاعتی مسکر در جهکویم مغلوب طبیعت ورزند اینا
حسن الی ان بنبزو کی زانده بود که سر رشته آرزوهای باطل برآورده سناحیت
بحری ساحل امور لا حاصل ننماید تفسیده درونی و تحصیلی نیست که بالتماس عقل
دوراندیش دست از طالبان میراب بر داشته مانند شوریدگان بهر جانش منش
بکن نابود و با وجود فقدان آب هر زبانش از تمنای پا در آتش نشاید الی
کاشش این فریفته ملاعب مرغ دست آموز تکیه اندیشه باطل بوده مجال
معرفت اندوز عدم نیل محالات لا تیناهی میشد تا بر بنیاد نا هر مطلب
بمقتضای توطیه انجاح مطلبی مشکلتر از ان نمیدانست چنانچه
به بنیان فطانت و اطلاع علم حضوری دارند امروز که هفتم دورۀ عشر رابع

پیمانهٔ مستی‌ام حیات است همواره به بدمستیِ غفلت نقد عمر را نثار زلال
دنیا کرده در بزم آمال دیگران میر قصد عیش و پیوسته قفل این گنج بادپیما بر در ابا لنی
و مستیِ بی‌پروا گشوده درین ایام که آغاز طلوع صبح شیب و اوان افاقه مستیِ
راح هوش‌پرداز شباب است مانند مستان که از وسواس فقدان
در قرین بی‌خوابی می‌باشند چشمی گشوده شمع عقل که هنوز فی الجمله روشنائی دارد
ملاحظه شبستان هستی می‌نماید چه می‌بیند بساط آراسته زندگانی که
عبارت از ایام جوانی باشد برچیده و هم بزبان خواهش از بدمستیهای
طبیعت از هم ریخته و نقد فرصت را دزد غفلت دزدیده چه میگویم مصرع
نه بیند هیچ کام از جوانی دیدم ؛ درین حال نفس جاهل اندیشه‌ای نه آن
سرمایه که تلف شده او سردی خمار هوش تواند شکست و نه آن
قوت پرواز که به بال افشانی تواند از دام گرفتاری علایق تواند جست در حالیکه
که اثمار اغصان زندگی پرباره گلهای انبساط بر شاخسار توجه ازین بستان
سرا المتعی حاصل نشد از اوراق گلهای ریخته خاک آمیخته و میوه‌های
از شاخ گسیخته که نیم‌خورده مگس هوا و مور حرص است چه تواند اندوخت
نظم بجهان چه کار سازم که بساختن نیرزد ؛ تا چند حبل المتین لیالی
و ایام را ؛ که بنیان الفنس و آفاق رشته جاهسار حقیقت دانسته

۱۲۰ ازنازلال مو فر

مختلف ۵

بان زلال معرفت بر می‌آورند مانند کودکان که در رشتهٔ جاهای سر الدلو ال برآسمان اختران
لی مغزی تعبیه نموده هردم از برآوردن رشتهٔ حسرت‌فزای مشغل خود دمی نگه ندارند دست آویز
ملاعبه نفس طفل مزاج خشک این سرمهٔ بینائی را چشم بند دیدهٔ بینائی سازند و در موقف
باز خواست که خانیان ایام بانائی حوادث مانند نقود مطلس که نقاب بر روی اندود دنیا
از پیش بر داشته بر سواد نفس خود گواهی میدهند زبان بشهادت ناهنجار گشایند بکدام
عذر زنگ خستهٔ زبان بادائی آن تواند کشود ائی کاش گران احباس این نیاسفرا که وسیله
چندین دام غیر مشروع شده در پلهٔ میزان اعمال وزن برگ کاهی بودی و سعادتگی
تر دوزنیم گره از خاطر کشودی سبحان الله چه بگویم و چه می‌نویسم حسن عمل را با پیرایهٔ الفاظ
و هرهفت عبارت و گلگونهٔ استعاره و اشنائی این ترهات نیرنگی از گنجینهٔ بیان پیرداز
فرصت است حق تعالی در وطلب و توفیق حصول مطلب کرامت کناد

[illegible] خواهش هم زبان اشنایان بیگانه سرشت و دیدن
دیدار رشک فرمایان گلشن فردوس ارد می‌بهشت در دل تشنگان و اموش کار
سیراب سازان چمن پژمرده دل بیماره دریا به است که بدستیاری مالک جادو زبان
کوه مانش چشمهٔ اب در سبزه برسر سبز چه گمان مر سخن روان است نگارش آن
توانم نمود روزگاری که دل در سینه چشمهٔ اب در گوهر و آتش در سنگ ارمیده بود
و پرواز کار و بار روزگار نداشت از بسیاری اندیشه‌های پریشان سامان آن نبود.

که بخود نپرداز دامروز که دل در بر هزار آرزو گره و با گلبانگی جامه هستی سپرانه از روی آرزوهای
گوناگون هر روز به رنگی نو است چه نویسد و چه تواند نوشت گرفتم که دل را از گره آرزوها
گرفته بخود نپردازم و در سگالش خواهش طرح آغاز کم چه نویسم و از کدام نوشتن نخست
در گله گذاری زنم یا سخن از آرزومندی دیدار دوستان پیش خوی گره و چون فروغ چراغ
بباد که از روی گل خیزد بر خویشتن مسلم نمی خواهد که سر سخن روزنامچه جدائی نگارش
آن باشد لیکن از بسیاری رنگیها مانند بیرنگی روی در میان نیست میکده الف
که اگر کجالیش رنجشی ازین رنگ رنجه باشد خود از خود رنجند و نیز بنگارش الخ"
میخواهم زود تر تواند پرداخت از رفیکه برادر گرامی دوستان را به ردد در
گرفتار ساخته اند تا امروز از برادران دیگر نگشته ام از دست او نیز دل بتنهائی
تواند بود نرسیده پیداست که دیگر چه خورسند تواند بود دگو هر اندیشه از آب باده
ناب گره الوده کمی نمی یابد که دوستان از بیم آن دامن طرح پاک از بزم باده و ریب
بر چینند و از گلشن بخار انشائی که رشک بهشت برین است یکسو نشینند گمان
دارم که گاهی دوست جانی میر شاهمیر از الالیش امیر شهن این کهنه کار در بوته
گداز سرزنش نه باشد چه اگر امیر شهن ایشان هر گونه نخست میبود بایستی که
نوشتجات ایشان نیز از هم جدا نبوده باشد داد از نیرداران که دانائی راز
نهانست گواه است که با آنکه روزها بسیار است که ایشان را در پاکی نفس دوستی

در میان دل مهربان جوی که چون ابریشم چنگ نوا از نفس دوستان

بی پروا می بیند هر کرا سر موی از این رنگ زا بنه روشش بلندبالایی گرد آلایش نگرفته
چون همه هنیمه جویای چگونگی گذارشش هستی یاران می باشد روزی چند پیش ازین شنیده
شد که کالبد گرامی واعظ الانامی از کوفتهای گوناگون افسردگی بهم رسانیده و
بازه بیند وری سرشک بتر دامنش افزودند جهان و جهانبانان روزی خوبی گذاشته و مانند
گوسفند ابراهیم پیغمبر که روشنی دیده خود اسمعیل را بدان خرید و غنچه از آن گلبن
هستی که البته صد هزار رنگ گل است بتاراج چیدن رفته هر چند تا گریز سرشت آدمیزاد است
که درین کارها که روز از یادش جز دانش بکوار گراید و دلتنگی وی آرامی نماید اما شیوه ستوده
خداشناسان است هم چشم نهاد که کاخ مردم فریب هستی را بر آب روان زندگی گذاشته اند
این خانه را گذشتنی و گذاشتنی و برده گسترده هستی را برچیدنی و برداشتنی دانند و میهمانی
گرامی را که نموده بود ناچیز از اینجا و ایشان امده رخت بال بر برج ستبر و از زندگی شمارده و تخم سرشک
را که در هنگام خوش گلشن بهشت بر تو اند دلاور شورش زاری آرامی نگاه داشته کلک را در دامن
از رنگ سیز رنگ روزگار نیز پرسشت و خار را زبان در سرائیدن داستان نامهربانی
این زال سپهر ... سراپا زبان گشته میگویدم با این یکدم هستی هم مرا دل اند سوختم و لالا
همه تن دهان گشته میسراید که با این سرمایه خوشدلی هم مرا روی نمود بجز داغ دل چه
اندوختم آفتاب جهانتاب چشم گشاده برای زن
گاه زمین و آسمان با آنکه پای در دامن کشیده همه چشم ... سر گشته از چشمک
دور ... اندیشه توان دیده ... خون ... اند و از نامه

گردان

روزهای از رفته توان خواند که سنگ بودن همیشگی در برابر تراز بودن زندگانی کسی نه بهار اگر کجا ایش
سوگوار رنج باشد در باره خویش باید بود و اگر این گره سرد در کم زا امید گشت ایش باشد از
رشته های سیم خویش باید گشود چه سیر ایام از کجا و به کجا روان و اندر رنج سر ایش زکی بجا ماند
از سنگ مایه که آب زندگی در پای بر رفته را باز بدر پا باد الحق از رگ ابر خامه بسیار ادب گذشت که از ان ورز بی
دانش در ام شده به جای نخست خویشش باز گشت مینماید که ورکرد از رگ گوهرهای دانشش
با عنان کمال زندگانی جاویدان است و در رودن آن دو شاخ نو رسیده را بر اساس شکر و هستی
آن خداشناس ستم دیده آن دبستان دانش را حیف است افزون تر دلها دو نهال هستی
و دبستان یکدیگر از بان نسیم بهار الله بتی با حسلی بیت منتخبیه نوشته شد الدرس الشیخ
و حبکت و معجون شهید کثیرت الحیث ترش داب بنای حام افات مقلیت و تقوی شعار
صلاح حسیت و ورع آثار بدر بحر نزود رست کرامی میرزا حسن سلمه الله تعالی در وقت
مرغوب بکام خواهش برکامکاران احتیاط بکار جلادت بخشش که باید حق بحر و علمداران مینیای
کنن شراب مدام رنگ محبت مگر پایان مال صحبت از آسیب شکست بگبد الله
هر چند از کتابهای مصحوب عالیجاه خلیل خانا با حوالی محمد و ... شد عندلسیان
از دبستان بدر رفته است اما عدم تردد مردم و آمدن جمعی بر سبیل بدرست بر جناح
استعجال عذرخواه دیگر است چنانکه آینه صافی از زنگ نادیدن خود را صافی دیده بینا
استغنا دارد الله این ساده لوح کثیر الذنوب مقصود ده که با اکثر بامرف آشنا کرده باشد
گوید که باید عمر برباد جانیست اخلاص بعدم مراعات جزئیات در عالم اتحاد

تیرماه جمعه برج ۱۲

دادرسی

در دوستی سهل و هر کرا اینمعنی گرد خاطر گردد در کیش اخلاص منشان نا اهل است از مژده
توفیق یافتن آن قافله سالار راه یافتگان طریق ببداد نه ضیعان ناخورشتدلی رود و اذکه اطراف
نامه و حوصله خامه وسعت گنجایی آن باشد پیوسته بتائیدات گوناگون موفق باشند تا کی
اهل مشرب در یوزه مسایل از ارباب عمایم نموده با وجود سرزنش جواب خلاف خواهش
بشنوند وقت امداد فلاطون منشی است به تناسخ سر از گریبان خم بر آورد و سنگ
موانع از راه سالکان طریق مسکیده برداشته فتوی حلیت خمر را بارباب طلب شراب
رزو شکستن شیشه و پیمانه را اسراف نامیده با محتسب و مفتی در آویزد و فقره
وجواب الغل را از عبارت قال احرزم علم الهدی تا بالنت بی تردد خاطر اسقاط نمود تحریف
کتاب وغلط رواه نهد و بحد دکار در فقه و تفسیر که بیت الشریعه را با این دو بنای
استوار باید اربست از سرزنش جهال باز ره بدرداشتن دماغ را از شرائطه و
حبوب حجة الاسلام شماله و نمازهای واجبه را بجا آوردن محراب طاق نسیان کذاله
خواب را در وقت نماز صبح اشرف عبادات دانند و پیمانه شراب تلخ را یک کوک
بوسه شیرین از ساقی نستانند مکروهات را سنت
و محظورات را مباح گردانند الحق عالم عجایب گلستانی میشود و اهل هر ملتی
با این دین مبین مسکرانند پرده اختلاف از میان و ملل و ادیان بر خیزد و مفتی
شب زنده دار با برهمن می آمیزد چشم پیاله روشن که منکید صد اذار
الفضل خواهند خواند و دل شیشه جمع عبارت حرمت از دامن حریف

خواهند آمد اضطراب نقیبانه می کنند که در رسالت رشاد خواهد گفت و نسیم بی تکلفی خار
و خس موانع را از راه بر سینه ها بیرون کرده ایابت خواهد رفت بار کوشش برادر زیاده
فضل و تقوی می باشم خداوند عز و جل بر سبیل تعاقب و توالی نشنیده ام تا در حلقه جات
صوری را علاوه حضور معنوی گرداند تا بعد از طی طریق گستاخی طبیعت را در رشحه فکر
در دبستان عنفوان به درس تحریر خوانده بر لوح ابلاغ نقش کرده آنچه در باب تقاعد از
شغل اشتغال مطالعه تفسیر و فقه قلمی نموده بودند ظاهر را اظهار آن از مقوله این باشد
که دزد گرسنه از حال خود اخبار نماید از آن معنی خاموش بودن بهتر است بعد از طی
این مواد مکشوف ضمیر الاهم خاطر مخلص آنست که مخزونیت را الحمد لله والمنه که کارکنان
جوارح و عمال ملک بدن باشغال مقرره خود مشغول اند و نزع نفس اماره با مطمئنه
برقرار است گاهی که اشک ندامت آبی بر روی شعور زند از خواب غفلت برمی آید
اطمینان بخشی مطمئنه گردیده منجر آید که از بنیان وجود نفس اماره امارت نگذارد
و زمانی از اهمال یا به خود شیار گونه گون از ادراک را بر بستر هلاک می اندازد و مانند سبکباران
دون همت خدمت اماره اختیار کرده از ملاحظه لذتهای سریع الزوال بی ثبات
مطالعه شاهدان ابدی البقا نمی پردازد و چون طبیب را مرض استسقای کاذب داشته
باشد با وجود تیقن و تفکر از ضرر شیرینی بتوانی ضبط خود نتوان نمود از ارتکاب
اموری که بغیر سنگینی از آن چه ریست مبنی بر روز ان و دنیا که در سرایه اوضاع
مختلف می شناسد در دریچه رغبت چیزی نشاط کلاه می آراید نه آن غفلت

١١١١

والا که ازین دور و زمانه متمتع از نادانان را میسر است اگر گردون دون انتباه که اگر عقل
خردمند همه بار با لقای نماید در پذیرد بر خاطر خردمند خورده دان پوشیده نیست که تا قابل
و سماحت حصول آثار اقربا با نقد روکلفت توجهات کرانست که اقارب و چندانکه این نسبت
نزدیکتر می آید چون قرب آتش سوزنده در ایلام می افزاید چنانکه سید ولیتی برادر
از بنی اعمام دشوارتر است تا اهلی فرزند از برادر و برادرزاده بیشتر و اکران خاطر
در اعضا باشد صاف صفت ضعف دل افگارتر است ازین تمهید ظاهر شد که این گرفتار
را با نفس اماره بسر بردن با سگ دیوانه در یک خانه خفتن چه سازم
که چون نخل پیوندی پروازی و خودشناسی از یک ریشه سر بر کشیده اند و اکنون
پیش دامان بیرون از یک شاخ بر دمیده گل رخسار اگر از راه عاشق
از دور رنگ دیوان گریبان شد چه بسا زردار از ظرافت رنگ رخسار است دانند
بکدام مصقل این رنگ از مرآت وجود بر دارد زر گشته شکستگان در تا علاوه
را جز لطف الهی سامان رهایی معنی رنج را از دست لطف حق شناسان
کن بنده مشکلی نیست چنانکه سالکان خلاف مسلک خورشید را از فروغ
مهر منیر بهره مندی میباشد اگر لطف الهی یار باشد وسیله نجات از هیچ میسر است
سوال ما گدایان از خزانه جودی که قفل بخل بر مخزن احسانش نیست و توفیر است
در بین نشاید رفاه حال و آسایش و در آن نشاید عیوب کامیابیش نقشی که
چون دست او بر کار جمعیت خاطر است به نیل این دو مطلب فایز

خواهد شد درین ایام مطالعه نیز رسید راه معالی نسبت روحانی شده حق تعالی بامری
که بکار زن نیاید مشغول کرده اما میرزا محمد امین برادر خود نوشته شد باده پیمای بادیه
گفتار و گم کرده طریق ارتفاع سبب المعمور کردار رستم فیروز جنگ معارک لاف
فلاطون خمکده رزم پرداخته گزاف دنباله دوعول آرزوهای باطل رشتهای مزارع
امید بی حاصل بند از بند طی مراحل با دهان پر حنظل هم بستر دشوار ره رود فکلیس قرب
روز غدار با اسلحه حواس مختل محمد طاهر مانند در رفت بادیه که هجوم آتش بکر فتنی
دامن صحرا از هر کجا پا بسته و بیکس نمی در راه انتظار سیلاب نشسته و از نمی
که بمقناطیس جاذبه مقدار آن فراگرد از کاو کاو بنیان وجود غافل باشند
و به تیغ تغافل که از زدن کندی نمی پذیرد رگ‌ها را نبریده تراشند بر کنار
بحر طوفانی حوادث خانه رفیع البنیان امل را که بمعماری عمر نوح بنای طاق نتوانند
رسید چون طاقت خود را طاق دیده اند از سیاه کاری لاابالیانه اند و میخانه
و هر نفس یاری تازه از تعمیر بنیان منهدم الارکان می افزاید واحد
در زمره اعداد با آنکه در سلسله ائتلاف مجتمعان نمود داشته اند ازان
برکران و چون نرگس طرف گلستان به اوضاع جهان سراپا یک چشم حیرانست
از یاری که دانا یا نفس و بال جوی بصیرتان مربع نشین کاخ مکعب کمال بوده اند
از قبیل عدد واحد جز اعتبار صرف کلی نمی خندند و از طعن ضرب رد و قبول
دهر بغیر از بی حاصلی نتیجه نمی بینند هر چند بوده و نبوده بساط وجود را بهم میزنند در کعبتین

بلا

ملکت ب

سبک سرانجامی سوال وحدت و نفوذ نقش مرادی ملاحظه می شود و بای تردد بغرا از گوشه
دامان ترک طلب که در حقیقت سر منزل مقصود است بجای دیگر نمی رود اگر گاهی
تکلیف هوای نفس حس شیم بی نیازی تماشای مقابله صفحه رخساری فرماید تشخیص نظاره
حیثیت محذورات شرکت ملکی در پس هفت پرده طبقات مسکر سرزده بسی نکهت
گل رعنا را دامنش از آلایش لوث گوهر رنگی پاک است با خوب و زشت روزگار
نمی آمیزد با ثروت تمیز و ملکت شعور در میزان شناخت و بله فهمیده که از سیاه
ملکتر ستوان بود را بابهاست تیره درون محض تجربه اندوزی بمحک انگشت نما و از
سر مکتوم نقود مطلس سره کن است تا امروز که اوان اهتزاز بهارستان عنایت
بود از شاخسار کامجوی شاخ گل چیده ام دردی ماه شیب از آن گلاب کرده از
زال سبز رنگ چرخ خورده گیر آیینه ضمیر نقش فریب تازه نپذیرد فاتحه کتاب
مصحف وجود را عبارت سطر سر و روی بابانه سفید شد از قیام قیامت دیگر
خبر از غافل بود در پی شورش یوم بایس که امید تخم حرص باشد الحمد الله والمنه که فراغت
سعادت فلکی خلوت دل را از خیال لذت گونا گون بوار و رهای رنگارنگ پرداخته
و عمر را که هر دم در صورت سفر شمار اهتزاز نمی نماید در پس لباس برنشان فی الاعتبار
شناخته است بلندی پایه جاه را چون خطی که گردکان مسافت قلل شامخه
جبال لب تمهید اند و حظ ترسانی اوضاع گیتی را لجراغ روشن سودای درست
مسجد آنده چون کعالی از پشیمانی طلب لذتهای سریع الزوال پشیمانی ندها و دود در بسط

مسلک روندگان خلاف طریق دنیا توفیق رفیق گرداناد سواد رقعه‌ای به آقا رضی قزوینی
نوشته شد چندان سال او رخامه برادر و دوست گرامی مدرس دار الفضل دانش
گل طراز بنده بینش آقا رضی مرضی رفع الله بتحصیل الآمال وحفظ من سوء المآل
که حلاوت آثار رشادت را در پرده‌های نازک از نارنج القی ترکیبان صحبت
میرساند گل افشانی نموده بود رسید پیوسته از جویبار عنایت حدیقه سیرابی در
گلشن اتحاد سرسبز و ریان و بارآور و فیض رسان باد در ورود آن گلدسته
غرایب بخواص مختلفه برای ازهر بخش فیض رسان گردید هم شعله شوق صحبت را دامن
افشان و هم آتش حسرت را پیوند بزم شریف که خاصیت زلال بقا دارد
شعله نشان گردید سبحان الله لولا الاعتبار لبطل الحکم باری چشم
انتظار ناچار در یافت صحبت فیض بخش که تأثیر نسیم پیراهن
دارد کنعانیان فراق را روشنی دیده فزاید احوال بنده مشتاق آنکه
الحمد لله والمنه از ترکیب عنصری و پیکر هیولائی صورت صحت دارد و خاطر بهانه
جوی که پیوسته از گردش ناخوش شده‌ای دلگیر بود ارای خاکستر نشین غبار
کلفت میبود در قبه نافرمانی بر بقعه رضامندی در آورده پادشاه دار الملک
رضا و تسلیم است و چرا چنین نباشد که هم کنون عمریست که در آسیای
فلک با آنکه بارگی ندارد به سفیدکاری ریشش مشغول است و میدانند که
این راه رفتن آسیا یا زیست یا غبار آلودگی کار نیست و رباقی که باعتقاد

مختلفه

هوا

خود بر صاحب جمع نقد هستی کشیده با وجود آنکه در بهای تلف خرجی دالهم عبارات
و حسن ترتیب عامل نفوس ملکی و ضیوانی از فرمان روای اقلیم بدن بیکار و کریمه لم تقولون
ما لا تفعلون مهر لب اظهار است وگرنه بکلام منتج سیری از این حکایات
شیرین مجال خاموشی از ادای این معانی بیرون از قلم و احتمال است لعنوا آنچه الله ضعیف
البصر کسر از شیمه کملا و حکمل الذوست دلها رجوبای آن هر لحظه بتازی تشنت نماید
بتمنای حصول کار را در تمنای اتمام افاده مقصود تواند نمود هر دم بامری مشغولی
دارد و هر ساعت بهوای مطلبی چهار شعله آتش للبلس وضع تازه در بر می آید
در این ایام این تذکره دوستی تحریر می یابد بهم صحبتی دوستی رنگان خیال ربوی امیرش
از آشنا و بیگانه نیافته از هر سخن برفی از هر باب اندیشه بندی و از هر جنس خیال قدری +
اضافه خرافات شد اغلب گفتگوها از مقوله مقالات نشناختگان سیر زال
هزار روزه دنیا است چون حرف توصداردی معلا الصوب صواب قزوین در یزد
مذکور میشود ارسال آن را موقوف داشته است شاید خود بزبانی در بزم حضور
گزارش دهد سواد رقعه ای به آقا رضی قزوینی نوشته شد رشک بهارستان ارم و روضه
اعتراض از هار التفات نسیم اعلی مکتوب حضرت ازکی الاذکیا و افضل الفضلا
اخوی آقا رضی مرضی سلمه الله تعالی در حینی که کلبه احدی نوای انبساط از شمایم و دوری روی
در پژمردگی داشت رسید باعث خوشی و نضارت سر بستان انتعاش
گردید بلکه اخلاص بیش از پیش تواند بود را با وجود دانستگی مانند اطفال را بنا بر

سواد تبریز از رکاب گران بها بجز دو مو خیز سلسلی میگیرند خود را با وجود هجران گلشن همیشه بهار صحبت
بکلی جا عهدنامه مودت و حب داده عذر جاری یا اصل خدام را از دست او نیز ابتلای دوستان
بمحنت هجران میبینند بجای بهرابان الم بر خاطر خفه دن میسازد اگر دماغ تماشای مراتب حقایق
نازکیه دوستانه را در رشته انتزاع در سلک حرف با رکسوت گمنامی در بر داده
داشته باشند معانیه ملاحظه خواهند نمود از در آنچه زبان خامه سخن طراز شده صادق
است باری چون دیگر وحشت میآرد طی این وادی بمفاد التماس استمرار وظیفه التفات
که عبارت از توالی نوازشنامجات باشد مینماید مأمول الحصول موصول باد و اگر دماغ
شنیدن حکایت احوال داشته باشند الحمد الله والمنه از ارتکاب شغل مدام نادم
معلوم نادم و در رفقا عداران امر مستهجن تمام و مطاع متاع اعمال از دست انداز این
گروه از نقاب مبیان ایمانست تا امروز رسالم بود بجای ساغر پیمانه این سر دار حسرت
مافات میکنند و در عوض لعل مرلب تأسف می کشند پنبه غفلت از گوش
شعور برآورده سوسته برگذرگاه قافله عمر نشسته و بوندار روی ما باطل
از جبهه دست سعلی قلکار ز هم گسسته بود بصابون توبه از نسخ قصاری و سایح منیم
و بصیقل دید رنگ متراکم غفلت از دل میزدود و نادم از وضع ماضی
و از بستگی گشتنی می برخستگی راضی بود تا فیما بعد گردش قمار باز کاسه گردان
آسمان بر چه طریق باشد و از نهفتگی اعضای دست انتباه است چه وسیله
تراشند گدای دعا را هر از توفیقات گونا گون از کنجور التفات بلا نهایات داده

بقلم فیروز

چون ضعف جاپرنشت تلقی بقبول خواهند فرمود به یکی از دوستان خود تحریر نموده
عدم قدرت تحریر جواب بملاحظه خلاف دل آزردگی نور السینه در چار موجه تحریر نموده گاهی تحفه نثاره استعاره
توسل ممنوعه و گاهی از خویشتن بسیاحت بجز سعی تسلی شده گشاده دری که هم فروغ آن گوهر شب تاب تواند
بود فراهم جنگ را در رهی درین هنگام تلاطم امواج گالذار زنجیر تار و در سیاحت گشته دیر جواب برده
دل حق شناس اند و عذر پیروی عدم وداع هرچند قوت بخرنق تحریر خاموشی تحریر تسلی نیست
اما این نسبت را که بدیهیست بدیهیه از بار طبیعت چیده منسوب اگر وداع نو نالیده رفته ام از سوختگی
زخم مریخ که مشکل بود بوداع حیات در عالم اتحاد که یاران بیکدیگر در کام فسح الفضا منزل دل
جمعیت دارند و منت قرب از نزدیکی والم مهاجرت از مباعدت نمی کشند و بابش نفس
گرمی چراغ یگانگی افروخته جدائی را پروانه وار بر بال شمع اند فروغ سوخته اند بجز طریق تمسک
جسته طریق ارباب ظاهر پوید و در جواب نسیم زلف تا بخانه دل آید گلدسته حدیقه یگانگی اندم گوید
اشعار ... در باب عدم ارسال اخلاص نامه شده بود شهادت این شاهد عادل کم یکی
دل فیض و دیگر محدوم کامل ملازمت ثبوت می بود ... متصدیع که ... و از ...
خجل است بجز ... یک ... لطف الهی مرتفع باد کتابت که بمیرزا محمد یوسف قلی نموده
امیدم هر دیده را سرمه سلیمانی روبت جنبان ... لقای هوا و هوس از دار
خانه الطاف الهی محصل باد ارباب ذوق را طعوم عمر به شهد شکر روزگار
چشیده شیرینی نیست که بعبارت سخن راست ... بلا بهل از اصلاح اباداد
مرا رقی نیست که با دخل شهد فایق سبراب قبول نشد و طرفه تر آنکه با چنین مرارت

اموری که در کام احبا و دوستان سرمایه شراب مسکر و هر صحبت گذرد از ظهور این
معنی از اجلای بدیهیات اولیه است لیکن چه سازد که دراز شدن صحبت بدرازا
نکرفاتن کودکان نگذارد که بر تقبیل شرفات بام بلند بوده مشرف بر سقوط باشند
اصرار رشته سخن چند که بمبالغی بعضی از مجربان انگلستان یافته بود از این مقوله
است و بقیه حاصل است از محمول بر مطلبی دیگر نخواهد بود شرحی که عقیده درست
اندیشان خدام این اجواب شافی نام نهاده بودند بعضی در نظر دید چنان نمود که شخصی را
بجهت مداومی کیمیا بیازار فرستند و آن شخص در بدل الحبة الثمن خریداری نماید
و این گمان کنند که دید ابو علی و بنیان محمد زکریا یکبار سره چنین این دان را
از آن منزه تر بدانند که استاد نادر مقابل بودن جواب بالجناب تران که مناسب
چنان می نماید که بکوتاهی تقریر مبالغی محمول گردد و الحق در باب رجوع بمنزل با وضعی
ما لا یلیق میرزا به جواب پوشیده بود از تمامی لباس تکریر می شد که مضایقه
اینجانب در شغل دراشتن باشد و غافل از این افتاده اند که هرگاه تاجر درست
اندیش ابتیاع خود را در منازلی که بیکم بر بام باشد از برافروختن چراغ مانع
آید که روشنائی آن دلیل قاطعان طریق نشود از صرفه روغن چراغ نیست
و اظهار اینکه در آنوقت چه کس را اطلاع از آن وضع حاصل می تواند شد
مشعر بر این بود که انگلیس را از راه دانستن غیب اطلاع بهم رسیده
الهامی حاصل شود و معذرتهاست از اصطلاح که سوبت مزاج را علت

آن ساده

این ساخته اند نمیشاید حال همین جواب داشته باشند چه بغیر از دماغ خشک
که از ریگذر اختلاط ابخار بنت بهم رسد چیزی که مبیح بی ازین مواد اختلاط ریعه تواند
بود در دکان امیرش اینکه نشست تا تهیج ماده سوداویه رسد و بنیاد وی که در منازل
نجابت بغیر از آنکه دلیلی بر صدق مقال خط ابرار ادعا نموده باشند دیگر چیزی
مفهوم نمیگردد و جواب گوی فتاکی ظهیر اوجاره ترقیم تعلیقجات که احواله با آوردن
اورندگان نزد ایشان شده بود بعد از خرابی جوابهای دیگر گردیده بر سر آنکه منطوق
کلام در این مقام این بود که ضمناً این ماده الرابطی بغیر از تعطیل بعضی امور ترتیب
بر کار باین تدبیر نمیتوانند یافت دیگر چرا دیدار معاودت نیفکنده شد
که در باب عیوب خود نگارش یافته بود چیزی نگی از انها نمیز قبیح از حسن آن است
منت آنکه خاطر الجوابهای سابق گشت اخر این حرف بسیار گفتگوی آن
شخص شنیده است که بدر دکان با رکیف فروش رفته خالب معتبری که نشان آشنا
کلید زندان خواه شناس و خوشدستی در ربوده بود گردیده و انصاف
اسرار که بر کار و از عالم بیخبر آینه طبعت را متحمل این زنگار مراتب شعور ساخته
جلادی اشرار باب بر هوار حمام حواله نموده در آن معلوم به جای حکم برنشانند
باید از شستو صفای ظاهری نیک معلوم لالی در اصیل درون خویش کدورت
افزوده گرداند در سیر آنها با لجاج لجاج اعتراض دالالخاطر گذرانند که ما را

که آن مشبوه دو فانه خویشتن نیز مفقود است و از خصوص این جواب ۴

بیخبر جز دار یوبد قدری از آنچه دریا برداشت بر و بیمود و رند نخواهد ۲

خالی است ۳

فروشنده متاع منزور یاب در شیر و سوزن در حریر یکی برکنار خواهد بود از دو جهل
با انتفای شرط شروط منتفی میگردد از راه دعوای عیان ساختن چیزی که در بهای جنس
معدود معین دوشرعاً و عرفاً مقبول و معقول خواهد بود از انجا که بای آنکه سری با
مغبون ۳
گشته بهمت باد نماید از لباس بالا سروال کلاه اکتفا نموده بدر دکان بایع جنس
معلوم آمده زبان به تشنیع گشود که نه از صنعه مبالغه بشرط بحری جریان یافته بود
چون فقدان شرط تحقیق یافت در رد ثمن حسبت بلکه کرم باید نمود رند حریف
شناس فریاد برآورد که چون آن وجه را قدران نیست هم موجب نزاع گشته هرگاه
به تصدیق شعور خودشناسی شما اختصاص باید بها نانستی نداشته باشد هرگاه
فریاد از این شده هم چرا این معنی رای وقوع دانسته در ارتکاب اهتمام نمینمایند دیگر ادا
آن لطریق تملیح بر لطفی نداشته خواهد بود باری دانسته سرا برالکاهست که از این
فصلی ۴
گفتگو بعبرت از آن منظوری بود الله که مبادا الغرض چندان کرده باتش وضعی گرفتار شوند که
زبانه آن سرودگان را بالضروره دور کرده سالف و عذر برشانی این نیز شاید سند
منع ما بیشتر تواند شد چرا که هر وضعی که میدانند اخرجات لاالعین بیشتر مترتب
می تواند شد حرف زجر و منع را عارف معارف ربانی عذر خواسته الحاکم
فی معرفه بیت هر بند چوبی که انبار مرد زرد هر بند انبار از برگ او چوب خطر را که از
چوب معلا سبب انیز شیشه بیت هرگاه در طبع جرون الیف اثری نیابند سخنهای سخن

راه بازی

راه تماشا تواند بود چنانکه گوش سخن شنودن نتواند است که عذر
بجای سنگپای تر اشنیده نمک خود ان قصه خمره شیشهای دلهای مهر
سازد والله یهدی من یشاء الی صراط المستقیم
وجه علیک اینها فرع اشنای و امیزش میباشد ان خود جرا باشد دو
که بجاها رفتن ایشان امدی کرده است و امد نهای ایشان لبس رفته الی
که از ان ان می شنیم باین طریق است ان هماهی اشنیان وحشت را از عالم
شکن دست اموزی میبند که بعد از ان شبهای دراز صرف استیناس
شیرین را مانند شکر دانه دام ان مرغ خوش گفتار نموده باشند بدو دیر و
بال خود نماید همه سعیهای باطل و بیداریهای بیحاصل و سخنان معلمانه لاطایل مس
اخر اگر اشنای نباشد حق جوار خود هست با وجود نفی این معنی که دوستان
کیفیت صحبت ایشان حال افیونی قوطی گم کرده میباشد احوال بازگشته گذشت
دل از یاران باز گرفتن است همانا بعلت انضمام صحبت همسایه وحشت
بس طبیعت باد هندوستان فطرت نموده رسیمان تمرین و زنجیر عادت
در خرام اباد سعا قلکی خود سرانه میگرداند [illegible]
[illegible] سفر گزین معمور اباد تجرید نفس شریف که بتوشه هیولانیت
و راحله برق تا زنتنزل بظلمت اباد صورت وحصار بند بدن که مجمع وکمین را
هزنان الام و محن است نزول نموده و بندهای علایق وطن مالوف از هم گشوده

این خانه را از خانه غبار رفته و بر بستر اطمینان خفته است و گمان آن نموده که این منزل
دلنشین بی اشتراکت آن و این از وجه انتقال از محال و دخول بیگانه درو
خارج از دایره احتمال است غافل از این معنی که اگر بر واردین اغذیه
جامده و مایعه و صادرین رخصت یافتگان قوت دافعه یکروزه راه دخول
و خروج بسته آید توقف درین ویران سرا دشوار و کار رستگان این خانه
سراسر اضرار و آزار است و بعد از تیقن حصول این معنی در بروی خروج
و دخول گشوده و بجهت تردد آشنا و بیگانگان نموده زبان را که دروازه بان بدن و عیار
شناس دوست و دشمن است امین خانه تن دانسته رخصت دخول آینده گان را حواله
به تمیز او ساخته و او را دقیقه یاب کار روان و ارخورد آن و نیت واردگان غلط بر کران ساخته
و ندانسته که تجار آشنای شعار اغذیه که در لباس دوستان داخل این و بار میگردند بعد از
استقرار در منزل حوصله و سرای معده که باتش خون گرمی با هم میجوشند و در تمیز و
تشخیص این انبتر و ناخن نفع و ضرر خود میکوشند در هر دم ایتاع تازه و سرمایه مجدد می
پوشند در این حال این غبار شناس صاحب تمیز راحت گشاده دریافت از نیل
تشخیص آن انبتر و ناخن گره گشای وقوف سر در کام آن شکسته است و نمیداند
که نتیجه این ازدواج مدام و حاصل داد و ستد ایشان را چه نام است داخل
احزاب اخلاط صالحه میشوند یا معین و معاون طایفه مواد فاسده میگردند

دلها وسته ایشان با صاحب جمع مقصوره بدل و وکیل خرج ما تحلل بچه نوع خواهد بود و از شهر
و سر اسر ایشان در خیابان عروق و شرائین و لیس کوچهای سواقی و بازار رجهای امعاء
چهارسوی کبد و میدان کاه طحال و پشت بام حمام دماغ چه رو خواهد داد هر گاه این تهمت نقض شعور
لقمها نزدیک کند صلاح دو رحالت این باشد یعنی دست قدرتش از کار و بار خویش بسته و دم
شمشیر دشمن شکارش از کشیدن افشاندن شکسته باشد دیگر بکدام سپر دو کدام روز بازو دفع مکروه
از دیگری تواند نمود و با اختلاط حق چهره گرفتاری غیری تواند شد تنها با این همه بر زور غفلت و بیخبری آن ها
الیست که بمقتضای پیوسته نظر بر اصابت مکروه دیگری میکارد خود را در اعداد گوسفندان
این مسلخ نمی ارد اگر پیشتر از و یکی از دوستان در امواج خیز این دریای طوفانی معمور و غریق گرداب
چون خود را از آن دریا بر کران و نه مانند دیگر این در میان سینه نشسته و تن تا سف و تحسر و
فرسوده احزان و تکمیل میکرد و هر کس خود را درین کشتی طوفان رسیده دید میداند که دست
از خود برداشتن لنگر انداختن و کشودن دیده بتماشای بنیان افراختن است بیداردلان بفحوای
مصرعه ساکن شدم میانه دریا کنار شد در چار راه حوادث و چار بازار عناصر نشسته
خفته اند و با وجه هفتیک در عالم الام که ملال از ضمیر خود رفته اند و شنیده ها هر چه باشد یا می
را چیز گفته و بدبختیت دعا دعا عاقبت بخیری از هر کس شنفته والسلام کتابتیکه بمیرسا رضی داعظ
الدنا یک نوشته هرچند ممتاز مراتب مجد ایم اما اینقدر میدانیم که زبان تفیده مهب هبوب
سموم را جز امر مراد از در خشیدن برقهای بهار چنان روشن بمیکردد از خلوت جان از دود
سینه خام برادران روحانی فلان فلان خاص میشود الخاص مکتوب بدل نعمت حریم البدل

ملاقات خوانده رهین منت گردیدیم دران گلستان بیخزان گلهای کامرانی چیدیم لله الحمد که باوجود
کم بضاعتی و توقف هرگز در قمارخانه سخن بازی حریفانه نرد نبردم یک بیند اخته و از داد اختلاط
بکوره هجر لمیسی درا هرگز نباخته کاروان گله فراوان و راه بیان از دقت شعورستان تنگ است امید که
این فیض مستمر باد بعالیجاه قلیچان رنگه بیگلربیگی سر راه نگارند درین قحط سال انسانیت که بوی از
گل اشنائی چنین زخم معشوق بر عاشق نمی اید و غنچه درین باغ خالی دانا از تماشای بابت دلبند اوضاع
روزگار میاکند پیدا از پرده غیب بخرق عادت امر غریب روی نمود و کاروان نسیم محبوبه
کاری قضا بارشمیم قمیص یوسفی بر در بیت الاحزان گشوده حسن طالع مباهی گشته بر زادان هر هفت
که معانی از روشن و روزن تقبه قلب انس ملاحظه حور و غلمان الفاظ رنگین رشک گلشن گشت زیارت
قدم مقاده خانه التفات یعنی مکتوب عنایت اسلوب لطریق نظر واقع رنج کلفتهای ریگانگ گردید
و نسخه نیرات نوازش نامه که غیرت حقه گوهر است مفرح یاقوتی قلب حزین شد این کتاب
محو و اثبات اندوه و نشاط مایه که انجامش بحسن عاقبت تجربه یافته و عنوانش چنین ابتدای
جوابست روزه داران انتعاشش را از سواد مداد و بیاض قرطاس شب عید و روز نوروز
نمود و جواسس قوای مقدم این فیض منزل را چنین شعیب پیغمبر رسل گرامی داشتم زبان
بشکر الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن گشودند امیدها همیشه حرکات افلاک بر مراد هواخواهان
دولت دیرینیاد خرم و نشاط باشند حالت این خیرخواه بی اشتباه آنکه بر کنار آب روان عمر
گذران مشغول نشست و نشو ارساخ چندین ساله توب خلقان عارضی ایجاب میباشند
و هر روز لکان الکه شاید موجب بهبودن شاد باقی توانر شد و لفد بازمانده به کیفیات

بقلم ابراوقات

چون سایر اوقات بی مصرف صرف نشود کاری از برای خود می تراشد و چون کوئی بازیچه
طفلان که بعد از دفع زدکی کودکان همان بسوی ایشان باز کشت کند با مور هنرنمائی که بتجربه غیب ایشان
ظاهرست رجوع مبدا الابتحوال العادت کالطبیعة الثانیة درست از این وبال مستثنی بقال
هر چند الا و دانسته و ترتیب این دزد متاع فرصت که کاهی در لباس حکمت و زمانی در پرده
مجاز و حقیقت جلوه کرست خرمن شب و روز می آرد و چنین طفلی ماسوله که از صورت
کتاب مصور خورسند می باشد اوراق شب و روز از برای دیدن اوضاع غریب
که صورت روی نماید می شمارد امید که خدای عز و جل توفیق تحصیل اموری که بکار تمش
آید کرامت کناد و الحالیجاه حالا امروز نقد دریافت به همین جودت طبع دقیقه یاب
ایشان است از مکروهات محفوظ دارد تا بتیغ کم و بیش [illegible] علی بن زنکی منکر [illegible]
تا نتاج داری وجود در کارکاه امکان بتار زرین فروغ مهر تابان جامه زربفت
کل یافت ظلال و انوار و قماش شب اندر روز بپوش و نهار را باندازه قامت
هر یک از ساکنان ربع اخضر جان با تمام می رساند دست دولت و بازوی شوکت
و یار مددکار دامنت مشغول تحصیل املاک و عالی عنایت یزدان حارس و نکاهبان
جان و مال خدام والا مقام منیع المکان رفیع الارکان اعظم الشان جاه دار دنیا
قالب افسرده ارباب کمال نضارت بخش بشر مردکان قحط سالی فضل و
افضال طراز ذروه ارتقا سپهر مجد و اعتلا زیور سما معدلت کستری دره
التاج مشتری و برتری سرلوح دیوان داد رسی فال مراد کرفتاران زندان

کمر

سبکی بود که از طمطراق حدثان و حوادث صدای رعد امان بار برق عرض میداد در حینی که
این غواص بحر تعجب در دریای بی پایان تفکر غایر و در بیدای بی انتها خوض و غایر بایر
بود که آیا بحر حیرت بشیه غرایب اطوار و عجایب آثار که بطریق خرق عادت در سوالف
زمان و عهد باستان در جوشش و دریای اعجوبه کاری بفحوای کل یوم هو فی شان
در خروش بود اکنون خشک شد و غزالان وحشی آن سرزمین را پای سبک
جولانی در کمند است نه در معجر برجیده منزویان استار عیون نابینایان می گردید
و نه شمیم نزهی از مقر معمورستان رعایت تنگ نگاهان چشم ساکنان زاویه بیت
الاحزان می آید که درین اثنا مرکز گردش خامه اعجاز آثار را صحن او از بای خطر نو بهار شمیم
گل و سنبل میباشد بر دماغ آگاهی رسید صبح صادق تکذیب خیال این غلط اندیش
از افق ظهور و بیدای دمید صدای پای قاصد حلقه اذعان و قبول در گوش انتباه کشید
دماغ از رسانیدن بوی ارشامجه که کیفیت باده انفاس عیسوی دارد رسید کاسه چشم
از انوار ازهار آن چمن صحن گلشن و سراچه طاق حجتین مطلع مهر درخشان گردید روشن شد
شخص انتعاشش در سور آیین سرور در مضیق سینه حبس عظام رفات اهل قبور
بنفخه صور زخمت پوشید و چون روزه داران انتظار از وعده منجم بدیدن هلال
عید چشم روشن کردند خروش و افغان برکشید الله الحمد معلوم که هنوز نهال اعجاز بارور
و دوحه شیخ جلال با ثمر است لیک لذت شهد فایق این خوشدلی و یاد هوش بردار شیرین کامی

از جام بود

در جامی که مرا رتبت حیرت آنکه بچه زبان از عهده ادای شکر آن احسان برآید و بزیور کدام عبارت
دوشش و گردن عرایس الفاظ و معانی را آراید در این امر از عجز و بیچارگی چشم بندد و
در خلوت چاره گری بتحصیل جواهر و لآلی تابناکتری و بدیع سلکهای نغز نشیند سوداگران اندیشه
را که مساوات گهر و بر خشک و تر نهند بطلب معانی خوشش قماشش که شایسته ارمغان
محفل خلد مشاکل یک شکر شهرستان جمال و دار السلطنه غنج و دلال فرستاد که
هر قسم متاعی که در مخزن دهان و رسته بازار زبان ولیکن گوهر گیسو و چار بازار خط پشت
لب ابرو و رب طاخط بناگوشش و در بر دوشش دست فروشان ساعد گلپوشش
بهم رسد بقدر آنکه وقت خریدها و بترازوی نظر سنجیدنها بحضور او رسند که شاید تار و پود
قماشش بحسب بحیثیت تواند بود بعد از تگ و دو و گفت و شنید چهره شاهد مقصود
از گلرنگ رخساری دیده و از سنجیدن این خزف بارها بان گوهرهای گران بها
خجالت کشید اکنون چه گوید که با آنکه از گفتنها سطری بخواند نگفته بر جای ماند امید که
عذر تقصیر پذیرفته و غبار انفعال از صفحه خاطر رفته گردد رقعه در بنازاده قلم
گیرم که تحصیل کلمات شوق انگیز و عبارات اشتیاق آمیز باقتضای مراتب تواند نمود آخر
کدام عبارت از عهده آرزومندی صحبت اکسیر خاصیت ممتاز مراتب نازک خیالی
صاحب درک رسا و فطرت عالی چمن پیرای گلستان سخن و خار نگارت رنگین گلزار
همیشه بهار معانی را باغبان و گلچین فرازنده طاق بلند رواق فصیح بیانی محیّ مراسم بدیع الیبدیع و

وسخندانی پرده کیان معانی را از الفاظ رنگین محل طراز مخموران مصطبه سخن پردازی راجرعه بخشش
باده سرشار فلان برمی اید همان به که رجوع بقلب محبت سرشت ارجمند که ممتنی الکلام سرار است
نماید که گفته اند زمن هر چه بینید مو بمو بالجهت میگوید بغیر از طلب خود نمی بینم رسول راست گفتار
امید که توفیق تدارک تن یا تن باحسن وجوه ان کاشف امتیاز سخن را روز بروز بعد از
طی ولای شوق از اظهار ان از مقوله ممتنعات میدانند مکشوف رای شریف میگردانند که بندگان
اشرف ارجامند قدر نام مبارکش باد استفسار احوال خیر مال فرمودند و بعنوانی که
خاطر خواه احباب بود مذکور شد برو اگر تنخواه مواجب ان افصح المتقدمین والمتاخرین را
دراین تقید همه سال از بابت وجوهات فارس یا اسم وزیر انجا گذرانیده خواهد و سلام
خاطر شریف جمع دانسته تا زمان ملاقات شریف حقیقت احوال سعادت اشتمال را روز
بروز قلمی نموده بارجاع خدمات ممنون سازند ایام عطوفت و مودت و محبت مخلد باد
رقعه میرزا ابو[الحسن] برادر خود ترقیم نموده خازن امین گوهر ثمین و اخوت و برادری مهر معتبر عنوان نیکو
محضر اعزی میرزا امین حفظ الله تعالی از زهر نابسندی در پناه وقایه و کلاءه حفظ حفیظ
علام الدهور و الاعوام بوده باشد طوطی شکر ریز خامه که در وطن مالوف هندوستان مجره
مشغول بال افشان نشاط بود ارد دستان را بارسال مژده سلامتی شیرین لب میگرداند
بمقتضای قد تحیل الاوقات بخوارق العادات در حین صحیفة الوداد نکته سرا گردید بصورت
خفیف و ضعیف از ساحت خاطر اطاره ابواب البابن نمود الحمد لله علی ما اولنا من نعمة صحیفه

الاخوان

الاخوان والاولاد والخلان اعز آنچه درباب عدم جریان خامه کسیر اللسان قاصر بیان بروجه شایان
صورت اعلان یافته بود بران عزیز ظاهر است که این پاسدارِ دقایق الفت را نسبت باخوان
لمکان باانکه این موالفت هرکس را بنامی و تبرکی حاصل می تواند شد درین مدت متمادی تا چه
پله و پایه بوده بلسته در پاسداری شیوه گستوده تُرد و خود را الا بد از تبسه اهل محافظت می نمود
درین صورت چگونه تواند بود که باوجود انکه بان عزیز در اصلاب و ارحام اسلاف متحد بوده
طی تلال و وهاد و نشیب و فراز ابوّت و بنوت نموده در منزل شهود باز گشوده باشد
از پاسداری چنین امری ذاهل و غافل ماند بلکه انچه زبان زد خامه شده بود مبنی بر انست که
روزی که بتموج انفاس کذب اساس مفتریان شمع منصب این بی نیاز را عاقبت زمنه ان
انطفا پذیرفت شارع اشنائی که سلوک ان فرع روشنائیست کسوت ظلمت پوشیده
رهروان طریق انیق را از اهرود شد و تردد مانع امد هریک از مترسمان رسوم اتحاد در قطع
خیل تردد تشبث بدلیلی جداگانه از دلایل شرعیه و عرفیه نمود بیراهه روی را چون اهل قافله
که از بیم راهزن جاده را از دست دربسته همات و حیرت پرسند چنانه واقعه ساخته لوح
یاد داشت ضمیر را از نقوش صداقت و قرابت می شستند تا انکه تانی الحال که چین
سنگ و اهن از برهمخوردگی اوضاع شرار ساطع و فی الجمله رافع ان ظلمت گردید
گروهها بروشنائی ان فی الجمله رجوعی نمودند و ان برادر عزیز از عالم اغتنا پاسداریها
احوال خود را بی اعتنائی بحال اینجانب رعایت جانب احتیاط را راجح شمردند تا رفته

برای با بعضی ۲

الطفا ص

رفته علی الکم عزالعزیز در انست که باینجا قرابت و تنبیه نداشته باشد تحقق گردید پس اگر

تظاهر باین نسبت شده باشد بغیر رعایت خاطر منصب آن عزیز منظور نبود والسلام

دیباچه بر بعضی از تصنیف خود نوشته شده الحمد لله بدیع السموات والارض الذی ابدع البنیان

واحکم المعانی فی البیان ونصب مجاز الصراط التحقیق حقیقة اعمال المومنین وابس الخذلان

جل عن المشاکلة والمزاوجة والتشبیه والتمثیل وعلا عن مجانسة من تصوره الذهن العلیل

العقل فی ادراک ذاته بعقال العجز المعقول والوهم فی تصور صفاته بحبال التحیر مکبول من

اصول الکاینات بصنعه طباق الاضداد وناظم کتاب وجود الانسان بجمع الصور والتفریق

الاعتقاد له فی فقره وجود کل موجود من عدمه السابق واللاحق تشابه الاطراف والیه رجوع

وفود ارباب التجرد بمطایا العجز واقدام الاعتراف ابداعه متضمن القاء النوع بالمزاوجة ومراعات

النظر وانشاءه مشتمل علی لف الابدان فی القبور ونشرها فی النشور قد بان حسن تعلیله من

مرایا المعلومات وظهر جمعه تفریق الابدان من مظاهر الایات التنبیات عن لطف

کما فی صورة تاکید المدح بما یشبه الذم ونقمه کتاکید الذم فی صورة المدح یکون للمنافقین عقاب

ونعم خاموشی هر ذره از ذرات در ادای شهادت یکتائیش کلامی است خالی از

تعقید وضعف تالیف وخطوط شعاعی مهر تابان هر یک زبانیست موافق مقتضا

حال گویا باوضع وتشریف لباس هستی موجودات از کارخانه جودش استعاره

وبرجستگی کواکب وخورشید از شعله طور ایجادش شراره ایست در کتاب تالیف

نوانی

قلوبش البیام ذکور با امانت صنّف از دوابع و در صحیفهٔ ابداع غرایب اسلوبش
اضمار جنایان اجنه در ارحام امهات نازل منزلهٔ ادماج باد للالی و برتری پایهٔ انش علویات
را السبع مرتبهٔ سفلیات و با تقدس ذات کاملش تنزیه بالتشبیه در پلهٔ برابری مساوات
فوات مرصع افلاک مشرقات کواکب الجد خوانان دیدستش را درس بینایی و انجاح
موزونه قماری و حمایم گوشش بر اوازان نغمات توحیدنش را دور شنوائی پیچیده کی
غنچه و کنادگی شمیم در کتاب گلستان حکمتش هم لف و نشر و هم جمع و تقسیم و عزبایی آنشابهان
از اهتزاز نباتات تمام طالبان شیوه بیعاقلی را شرح تجرید تعلیم سعادت استخدامش سرها را
تاج اعتبار و شرف بندگیش گمنامان را سرمایهٔ اشتهار زبان سخن بسرایان زلق البیان
از ادای شکر یک یا یانش راجل و بیان زبان اوزان سحبانیان از احصای انعامش
وامانده‌تر از باقل ایجاز زندگانی این جهان را باعث اطناب حیات جاودان عنقا
ساخته و فصل مشتهیات نفسش وصل نعم مخلد جنان در قفا انداخته دیباچه مختصر اتصال کاف
و نون نشش تکلم لشرح مطول کارش دائمی افلاک از ادای تفصیل قاصر و نارسا و بنیان
دقیقه شناسش در تماشای کنه ذاتش عینک بینائی بر لقهٔ تاریکی چشم و عماد داغ لاله
با وجود سیاه خستگی سوختگی از پرتو احسانش هاله وار و آب گوهر با وجود کمال خشکیدگی
در نظر سیاحان بحر معرفتش دریای بیکنار است له الملک از ایات باهره سلطانش
اینست والله المصیر از باز گشت سایلان دیار امکان و بدرگاه احسانش کنایتی سجانی

صنّع

الله بازمن بیجدان حیران را که کلاوۀ خام رشتۀ سخن دست او بر نشود دست بیخبری بکدام

بار آورده و دل طفل مزاج که کلوخ چنین عبارات را از بی تمیزی کاخ زار اندوده ستدیر

و خورنق میشماله دیگر فریب چگونه تمنای خورده باز بلیه همت و سکوت فرا تر نهادن و

در معرض عرض کمال ایستادن رسم فن نبود یارب مراچه افتاده و برده زبان انگشت

گفتگو از عیوب دل ناقابل برداشتن از طریقۀ خودشناسی حرمی نموده ندانم چه شد وچه

روداد در معرض شکایش حمد حمدافرین در امدن چنین فن بیجدان بسفینه کاغذی از دریای

آب وانش گذشتن و کنجشک بال بسته را به تمنای نشستن بر شاخچه سدرة المنتهی از بسیط

غبراء جستن است در رسیدانی که معنی بندان قوی بازو سر عجز بر بالین تسلیم نهاده اند تیغ

بازی زبان از نیام نبدیست و پای بد نماو در مضماری که تکه تازان در خلاب حیرت وهشت

مانده اند جولان سیان از نیم زمین کبیر ناتوان نا زیباست احصای ثنایش بفحوای لا احصی

از قدرت تقریر ما امکانیان بیرون است بلی تعالی الله عما یقولون وصلی الله علی عبده و رسوله

خاتم النبیین و سید المرسلین و خلاصة الماء والطین و علة الایجاد الاولین والاخرین و علی

وصیه و ابن عمه و خلیفه من بعده اسد الله الغالب مظهر العجایب مظهر الغرایب و مفرق الکتائب

علی ابن ابیطالب و اولاده الطاهرین الی یوم الدین   بعد بر آئینه ضمیر واقفان

اسرار بلاغت و مرآت خاطر دانایان رموز فصاحت و براعت منطبع میسازد

که سالک طریق نادانی و بی سواد دبستان رموز خوانی محمد طاهر وحید نشر لف مجلس نویس

بی لحکان

بن حسیحان قزوینی عمریست که در رو باد و تلاطم و سهیل و جبالی زندگانی گذران و تصاریف
ولیالی ایام هجران جیاد فرصت و مطایای همت میتازند و با خوب و بد و نیک و زشت
نزد صفای باطن بامید آنکه گرد کی رو نماید میتازند در آغاز عمر و اوان صبی و عنفوان بهارستان
نشو و نما که هنوز خط جوار محاسن رخصت آمیزش ابنای نوع نداده بود و بر بنهه روی مانند تیغ
عریان قطع علاقه آمیزش هر کس می نمود اقصا مسیر پای تردد لکا بودان و باغ دلکشای
دیده خواندن و نوشتن می بود حسن خط استادان در نظر جلوه شاهدان ماه سیمای داشت
و خار خار طلب آن هر دم گلش در ریاض سینه میکاشت تا آنکه بر روشنائی بر چهره گان معانی
مکتوم که در حجال نقوش مختفی و محتجب بودند گردید جمال ظاهر خط را پوست آن مغز و قشر آن
لب دانسته در اقتناء نقود کمالات ساعی و ادخار جواهر دانش را مراقب و مراعی شده
در همان ایام متکفل مهام رزق مقدر مقدر این سیار گلستان بیعاقلی که عبارت
از والد ماجد داعی ارجعی را امتثال نموده دامان نزهت روح مطهر از غبار الایش
ترکیب عنصری و پیکر هیولانی افشانده همراهی رحمت و بلدی مغفرت سفر دار الخلد
جنت اختیار نمود این نابلد طریق که معاش را سامان این کار از تحصیل کمال
حاجز و دست چاره از بر داشتن این دو امر متناقض عاجز گشت چندی نیز در
بعد از وقوع آن داهیه که شرح مرارتش بیرون از وسعت گنجای عبارت
است حینی هنوز موی خط کلید طلسم خلوت نشینی نشده بود بنقد عمر جنس علم

سواد می نمود تا نهالها می که چهره کسوت خط پوشیده و خاطر بهانه جوی خلیع العذار گردید

در زمره محاسبان دیوان انتظام یافت چنانکه شیوه دنیا پرستان و پیشه خود

شناسان باشد زمام خود سری رسا و نفس بهیمی طالب تماشای گلعذاران ماه سیما

گشت سگ نفس باید از صید آهو چشمان در تیه طلب گم گردید و دل خواهشمند رخت

اقامت از وطن مألوف سینه بیرون کشید چنین بلبل قفس شکسته که بعد از عمری بصحن گلزار

افتد بسیار صد باغ و پروانه صد چراغ شد فوا اسفا علی ذهاب الفرصة فی ایام الغفلة گوهر گران

بهای حیات برایگانی مال میراثی که بوارث نامخلف شده باشد تلف میکرد دید و لغزیاد دل

مظلوم که در اوقات افاقه در پرده شکایت می نالید نمیرسید درین اثنا باحتیاط آنکه مبادا

اوقات بالتمام بتاراج بطالت رود در سیاقت سلم و تلفیق انشا دست کاری بکار میرفت

تا آنکه بحمد الله درین هر دو شیوه پسند طبع پسند بزرگان و مقبول خاطر پیر و جوان گشته بدین هر دو عینک هم نظار

روشناس هر دو بستان شد و رفته رفته بشرف قرب بندگی صاحب قران زمان و

مهدلب اوج و امان عیار نقد سعنش شهریاری گوهر گران بهای دیهیم والای تاجداری نقش خاطر

خواه کعبتین اقبال فال مرله منفالدان مصحف کمان شمیم از ابهر گلشن نامیه بهار

جهانگیری مرات گیتی نمای صافی دلی و روشن ضمیری کبرای کمند خصم بندی پسندیده طبع

دشوار قبولی و مشکل پسندی زلال کوثر بلند اقبالی و جوان بختی گره گشای عقاید

سردر گم دشواری و سختی قوت بازوی قدرت رای و تدبیر و مسند آخرین پایه معراج

از تیلی و

برتری وارجمندی ثمر شاداب نخل سربلندی دانش و شجاعت ترجمهٔ آیات بینات
بسالت و جلالت مالک رقاب الامم ملاذ سلاطین العرب و العجم ملجأ صنادید ملوک العالم
حافظ البلاد و ناصر العباد ماحی ظلم الظلم و العناد رافع منار الشریعة النبویة ناصب
رایات العلوم الدینیة خافض جناح الرحمة الذی سدته ملتثم شفاه آل اقبال و معوّل
رجاء الآمال السلطان ابن الخاقان ابن الخاقان عالم اسرار سفید و سیاه شاه فلک
مرتبه عباس شاه سرفرازی یافت و چون طفل طبیعت را در تمادی ایام بطالت
بالکلیه فطام از تحصیل علوم نشده بفحوای بیت برشته گره می افکنم گر بکنم بیکاریم از روش
کار نداریم در فرصت فراغ اشغال بکتب آن اشتغال داشت بخاطر رسید که چون در علم عربیت
رساله که حاوی اکثر مسایل بوده از ایجاز مخل و اطناب ممل عاری باشد بزبان فارسی
نگارش نیافته و ازانجا که این علم شریف مفتاح کنوز اعجاز قران و مرآت جمال
شاهدان استار فرقان است عموم ناس را بدان احتیاجی حاصل و چون اغلب
این دیار فارسی زبانند نفع آن شامل خواهد لهذا این کتاب که موسوم بمرآت
الاعجاز است بصیقل خامه در سنهٔ هجریه مطابق هزار و شصت و شش صفا و جلا
یافت مامول چنان است که چون مراحل این صحایف را جواد قلم در عرصه بپیمود
اگر اهل دیدار بر خطای وقوف افتند ذیل عفو بران بپوشند و در اصلاح آن کوشند و بالله
التوفیق دیباچهٔ [illegible] بر رساله آداب تعلیم [illegible] نوشته دانای غیب و حضور و سخن آموز

زبان بستگان طیور که بلبل مست از روایح گلهای حمد شش بال افشانی آن طوطی سرور
ونکس عسل از جانشین شهد ثنای او در شو است واقف است که قشر الفاظ را
بلب معانی نسبت پیمانه بپیمانه ارغوانی می باشد و چنانچه اختلاف ظروف
زرین و سیمین و سفالین را در رسانیدن آب ناب رنگین دخلی نیست هم چنین ر
لعاب گوناگون را در ادای حمد حضرت بیچون بلطافت خود نسبت تا ولیت تازی بلفظ
یارحمن سلسله جنبان سوال است و یارب بعبارت بخشاینده انس و جان
طالب نعمت نوال و شاهد مطلب که در خلوتخانه عرض حال عارف بپیرایه یارب دلبر دلاله
دلنواخته اش در لباس قدوس نصیر یار وصف اظهار در می آید و سرایندن ارباب وجد و
هوا است و ترانه مرغ شب آهنگ زمزمه یا دوست از صحبت دل زبان عارف سبزه
حق میرسد و طاهر شب زنده دار نیز حق میگوید درویش زولیده مو که زبانش وقف
سنائیش است بتکلیف احتیاج حرف شانه بر زبان می آرد و هر چند تجرد شعار بجز
موی سر شانه نمیداند از زبان دانان دیار دانش را که زاده و پرورده شهرستان
بینش اند میدرانند که ندای اعجاز انتمای ای من شانه محک عیار این دعوی و تو به
خلاص این معنی است و ازینجاست که جان عارف هم از ذکر خفی خموش جمادار در
جوشش و هم از شور عیان فریاد مرغان خوش نوا در خروش می باشد ناله زاری
که شیرازه حلقه صوفیان صاحب حال تواند بود از دایره طوق قمریها خارج نیست

در اینک سرشاری که مایه رنگینی صد چمن گل تواند شد از ظرف پیمانه لب عندلیب زاید نه سخن
خیزان گواهند که شعله شوق رقتی که از حلق بلبل زبانه میکشد مقری تسبیح زاهدان هر گرد این
نگردید وصیت اسلام تسلیم خاموشان دیار بسته زبان بگوش نکته سنجان دبستان
عرفان نرسیده ازین قرار در مقام سکالش حمد ایزدی بجه اینکه نالد که از در و دیوار
که در کمین نشستگان ارباب نطق قند کنایه بجارح ادای نشنود و بط سخن بجواهر کدام
لفظ آراید که از صدف گوهر در دهان دارد و خاموش است آشنا منده نشود
همای اوج سعادت ستایش ایزدی بالا نشانان ارزان والا تر است که صید حرف
وصورت سخن سرایان نشود و پرواز نگاه عقاب این خیال از آن بالا تر است
که تا هیچ چشم بسته اذهان بنیع نوع آن باندازان پرده زبان طوطی مقالان
را درین مقام زخم دندان ندامت سینه باز میباید و طایر شوق کلک قلم
پرداری متسل است از دهشت این مطلب بر می اندازد اگر بدانی که ریگهای
پریدن صید کدام میر شکار است سراز اشتیاق عوی بیابان هر بنیاری و اگر به بینی
که برقهای نهان اشک رنگین را چه قدر و اعتبار است جواهر ثمین عبارات
را در اعداد خزف ریزه شماری معلم مکتب خانه زبان دانی که نفس
از شور انگیز انا افصح بدید کلام بی نمک بود به نوای الا احصی نکته سرا است
دیگر چه گویم و دادی سبیل حریف عرفان را بمعوره عجز و تسلیم راهمان است

دیگر بکدام راه پویم مگر بسوی گلها   نعت سید بشر عندلیب ناطقه نوا طراز دبستان بر دارد این
چمن برفتار و نغمه پردازی گردد زهی امیر شکار صیدگاه امکان که بطنطنهٔ طلبش جبرئیل آهنی شهپر
جوارح معلم از اوج آسمان روی نیاز باین تیره خاکدان می آورد و حصول مطلب گذارا
را شکار زبون و صید لاغر می شمارد جوارح آن شکار شکار را بدست معجز نما از جانب زمین
سیر نموده و باز مردم خوار حرص و آز در کارگاه تعلیمش چشم خواهش نگشوده مرغ دلهای
کافران تا صیادی ایمان را نشانید بر بام داغ فتیله جز رند دیده مومنان در شبهای
دراز مانند شاهباز بیدار دست زنده دار منجنیق ظلم و تعدی از فرمان شریعتش چون بلبله
بی پر و دست افتاده مانند نشیمن همای مرغان قوی بازو بست قزل قوشش بلند رو
بهمک نیر تعلیمش رام و فرمان پذیر و آهو چشمان خوبان بدام حیا گرفتار و اسیر نه تنها
حامل جنس در مرغزار تسلط مرغ عدو شکار نیست بلکه بلد دست ترین شاهباز
این کارخانه اعجاز طراز حضرت کرار است بلی خود را مدام از آن گرسنه میداشت
که شکار کفارش در نظر بود و با وجود رسیده گی به نهایت چنین مرغان شکاری را
نو آموز تا بروز علی غنود چه شاهبازی که چشم از ماسوا دوخته و طریق
اطاعت و فرمان برداری آموخته است چنین بازی از بیضه اسلام بر نیامده و همای
بدین همایون فالی در قلهٔ امکان بال میمنت نگشاده صلوات الله علیه و آله اجمعین الطیبین
الطاهرین الی یوم الدین   بر ضمیر صیادان معانی و امیر شکاران شکارستان

نکته دانی

نکته دانی که ببال اذهان براوج آسمان طیران دارند مینکالاکه غواص درمعرفت در هیچ قطره فرو نرفته
که سر از دریای بی پایان بر نیاورد و جویای گوهر شب چراغ حقیقت ذره شرر ندیده که چراغی
در پیش راهش نداده سوخته برشته آتش شوق میداند که هر شراری سرمایه چراغها
ولب تشنه چشمه سار ذوقی می بیند که آب هر گوهر منبع دریای عمانی حضرت مولوی را پای تعقل
به رشته سطور کتاب بسته و طایر تخیلش بر شاخ ازان لم یزال قدم نشسته است و گرنه
در چشمه هر گاری لاله رنگ رنگ صنع بیچون در یکدیگر شگفته و در معدن هر شغلی گوهرهای
گران بهای معرفت نهفته است جواهر گران بها دران کان است که دست لقات اذهان
بدان نرسیده و طراوت سایه پروردگی در جمال شاهدی که دست مشاطگان برده
از جمالش نکشیده هزار دستان از گلهای گلاب کشیده چه تمتع تواند یافت
و بهوی کدام آشنائی بحریم وصلش تواند شتافت مگس انگبین فشرده موم دام
پرواز و اخذ شهد از حقه سربمهری طور عمر دارد از آنست یکی از گنجهای سربسته
حکمت که بسته دریافت نقابان اندیشه بسر وقت آن نرسیده و دیده صیرفی
امور برادران نقدی ندیده شغل میر المکاری و جوارح داریست که اگر بنظر
حقیقت بین دیده شود سیاه چشمانش را لاله داغی در سر و زخمهایش را کرشمه
نرگس شهلا در نظر است کجوزه عذار خام از منت طبخ آتش فارغ
نشسته و بتعلیم تو گل چشم از سر چه در نظر آید بسته اند شبها که کتب تعلیم معلمان

شکنجه بمقتضای دهر روزش در صیادی بسر نبرد و بذیرای فرمان مطیع نداز ازادکی چنین بشرد لباس
زمستانی و تاب نیستان بی تفاوت و کشت زار تجرد و قناعت شان بی آفت بود که
کل دام صیادان در حلقه نشسته رشک نقش ونکار اوست با انکه به بی نیازی و نند خوئی مثل است
در مکتب تعلیم بمه تن چشم حیا و در میدان شکار بمعنان با دصبا ست در عرصه کاه سیاه
شعور باران که خلاصه جبابانست ردیف و در بزم خوش نکاهی رعنا غزالان غالب
حریف است وجهت ابنای نوع در اخذ این جنس علم اکثر بتعلم زبانی ساخته اند و بطریق
سایر علوم در ان باب کتب و رسایل نه پرداخته اند و بتکلیف تعارف زمان بیشتری کار
کذاران این امر جلیل ترکان میباشند بدانچه از یکدیکر تعلیم کرفته باشند اکتفا نموده و طریق تالیف
و تدوین نه پیموده اند و با وجود غموض و کمال شرافت این علم را دفتری تا غایت بغیر از فرد دربان
مشتغلان ان نبوده و تصنیفی که مناط اعتماد تواند بود از منتسبان کتب نشوده امروز که عروس
این شغل کرامی به پیرایه وقت فلان هر هفت تمامی دارد بر سراچه ضمیر منیر شان از
اشرقات عین جنان پرتو داده که درین فن مرتب کردد که دیباچه دران را شرح این طلسم
تواند بود و چون بنده النسبت از بساط بدان جناب حاصل و باعتقاد شریفیان این
غریب دیار کمال نکارش جنس منشور الادئی را قابل بود مامور داشتند که درین باب
رساله مرتب ساخته انچه ازین علم باستانیان وان خان والاشان بلند مکان را در
بممارست و تجربه معلوم شده باشد در سلک بیان کشد بمقتضای المامور معذور بسیج این کار را

ملاحظه

کمر مطاوعت بر میان استوار کرده‌اند التماس از دقیقه شناسان رموز باریک بینی انکه اگر بر خطای وقوف یابند اسپ سیمیا با بتاز زند و باز اعراض بر بین صید ضعیف بنید از زند و باصلاح ان پردازند والله الموفق والمستعان

طبیعت که نقشبند شعر با فخانه سخن است

تماشا نقش نگاری در نظر داده و از محمل حجه خوابه فکر و خیال هردم صورتی جدیده تامل می‌ارد میخواهد که زمین بیاض سفینه را از مشجر سخنان شاخ بر شاخ جهت بلبلان گلستان بیان نمود از نقش از رنگ سازد و فرشی ملون که جامه گلبندی بهار را در نظر بینندگان خوار گردانند و برای مسند نشینان بساط سخن زند از زد از قلمرو ناز اهو چشمان نرگستانی شگفته روی باغ خیال اراید و از تفضیحه کلام شکر لبان شیرین سخن برای نقل مجلس بستان معانی معنی خوانی ترتیب نماید که جهت تر طبیب دماغ می و مزه و باغ و کنج فراغ مهیا و اماده باشد

ما می ندیده ایم که نقلش بود زخویش
جز از شراب بعض اشعار با مزه

سوداگران استقرار و تتبع از هر مصرع از امصار و قطره از اقطار مانند قدح اباد حسن معاشرت و عیاش اباد جلادت و شجاعت و قزوین بزم خوئی و الفت و سیر بز سلامتی و صحت و مشهد مقدس جانفشانی و شهادت و کربلای تشنه لبی و مفارقت و چین جبین بدخوی و نزاکت و خطای بی بروای و عدم مروت و نیشا از مهر امهات عطوفت نثار و بخارا بور عقوق اولاد و اسپاهان کثرت کنج و دلال و کاشان ارزوی وصال و قندهار شیرین سخنی و حلاوت و تبریز و از خط نونهالان سرو قامت و بحرین دیده تماشا و حیرت و شام

خوبان بیکسی و غربت و نمک مکیدن لب شاهدان و مدینه از رسول پیغام وصال مشتاقان و کرمان
صبر ایوبی و نگران تکرر معشوقی و دلکولی از هر قسم متاع که یافته دست خیال استادان دقت بینست
لبته لبته آورده‌اند و در انتخاب هر متاعی بجای پای دقت و لب تا دکی دندان بر جگر افشرده بوده شنیده
نیست که قبای شالی که در کارخانه خیال از موی میان و زلف بتان و خط گلچهرگان باتمام
رسد و زربفت طلا و نقره باقی از خیال سیمین تنان و زردی رنگ دل باختگان انجام یابد
نه بدان قماش خواهد بود که دست قدرت ارباب صنعت بدامن دریافت آن رسد و از
نظاره گل و هر که آن هر شامی بوی العجوبه کاری و بدیع نگاری گشته این باغ همیشه بهار گلستانی
ست که انوری نوری از این انوار و ازهری برگی از این ازهار و فردوس نهالی از این اشجار
و رودکی نهری از این انهار است چرا اصناف باطنیان روشن دل که توفیق تماشای این
نزهت آباد یابند چشم آب در حوض وجد و الا رزوی و از غنت لب تر نخوانید و با کمال
آرامیدگی سیر این بوستان ننمایند هرگاه من مجنون لایی پروا که در بیابان بی تعلقی و سودا
تکه تکه آسیلی در جرگه آهوی خیال دارد در گلکاری این بوستان برای خوشوقتی دوستان دماغ
سوخته و چراغانی چینی افروخته باشد روانست که آتش طغیان پرواز بطواف آن گلشن
دلی پروا نیابند و از میوه های پیوندی نازو نیاز و حسن عشق این روضه همیشه بهار
لذت نیابند شکر الله که این بوستان را از تاراج این وان و دل بستن تماشائیان چمن
در گرفتن چراغ از چراغ و سفر کردن بوی گل از باغ نقصانی نیست چندانکه مواید نعم از این

خوان انعامم

خوان آراسته بر کشیدند همان نعمتهای تمامی بر خاوران شمع فروزان بدستور نخست صاحب
صفات سخن کوتاه و قصه مختصر آنکه در پرده بیان حسن صورت آن بمنصه ظهور کشید سخن آنست
که از دریای محیط تجرد بقصد دلجوئی پای در سلک رفتگان کل از تقیید نخست دارد در بند
صورت تصوری و تصدیقی گشته جهان آباد قلوب ارباب عرفان را مقر و مسکن میسازد
و از آنجا لباس موزون الفاظ در بر کرده از خیابان زبان و دروازه آذان بکوچه هوش و
دریافت و زبانان در می آید و گاهی در بنفشه زار خط رحل اقامت می اندازد و
مانند آب زندگی در ظلام و سیر تو چراغ در تاریکی شام جا نموده تازه و روی مجلس را صاحب
غازه می کرد اندر مدتی یاقوت روح یعنی نفس همدم و شبهای دراز در آتشکده بر ده دل
محرم بوده جنس مهمانی للدماله بعنایت گرامی و کوزان نعمتش نمک بحرامیست آن
که دیده بصیرت بینا و آینه دل صاحب جلا باشد بی اختیار رطوف کوی این لیلی نژاد آن
می آید و مانند مستان لا یعقل ترک خود آرائی مینماید و آن را که غبار دیده تمیز بسته راه گشته طریق بکاهل
بوید های محرومی لعل لبش دیگر کسی او را چه گوید

آتشکده ص

بسم الله و بالله و الحمد لله بانی بنای والای سخن را ثنا و ستایش در خورست که بدو خشت
از زمین بنا که عبارت از کاف و نون است مونس افلاک و مربع خاک و مسدس جهات
و روان کس ثوابت و سیارات ساخته و قیب توئی آیات را بید و کاری محمد و استوانات
بر عرش برین افراخته ذکر جمیلش جان در تن سخن کو و فکرش خواب از دیده نبد ار دلان

سر در کریبان الفاظ و محالات برده در بزم لطفش عدم زادگان اسما و افعال بعضی سه پایی نوازو

بعضی رباعی خوان و کلام و کلمات در بزم گاه افواه و محافل اندیشه و خیال با صول مخمس در رقص و جولان اند

حرف مدغم در بین محفل انبساط چون زیبا گویان تبسم بی حرکت شده بخیال وصال دوام در آغوشش هم بستر خزیده

ومعانی رنگین برفاقت الفاظ محرم نگارخانه زلف شاهد منظوم و منثور گردیده الف که باستقامت علم انگشت

نمایست در کعبه کوئیش همزانوی سکون و حرکت را از نارسای راحله سعی دل بر از خون است افعال را بمحاصلی

افعال در تکاپوئی طلب معلوم و بنودن در مقام ادای لم و لای گفتگو محکوم به مجزوم است حروف تهجی در بستان

حمدش بعضی چون بلبل کرم صفیر و طایفه را زلال همس و خاموشی چون گل در رخم مجورات را طنطنه و لاتجهروا زبان

در سر مداد خوابانیده و مستعلیات را ابهام و لاتعلوا بر خاک مذلت کشیده علی را از سر دی

بنیای چشمه امید پیوسته از جداول زبان در خوران و نون چون ماهی بر خشک افتاده در شباک

خیال نسیم طیبات است این سودا گران ظلمات دوات را که بضاعت الحیات است هر چند بر مرکب باد

جولان زبان جلوه شرار و درخشش است لیکن بمحفل خلوط بی انکه بسبب اتفاق سرمایه را

نقصانی رسد تا نقش بست بخشش است سبحان الله چه بوالعجب شیوه کانند که گاهی از غایت

ائتلاف لباس یکدیگر میپوشند و گاهی با فنای وجود خویش در ابقای غیر میکوشند موزون ناشناس

با نهایت معانی فلکی در قید تقطیع و با کمال بی پروائی و سر در هوائی در بند ترجیع اند لفاظ

امرشان کجا دلیست که فرمان شان را بگوش شنیدن و جمال شان بمرتبه که بدیده تمنای

بصرت دیده نیست دلها را از موقوفی کلامش وظیفه استفاده مهیا و زبان را از خم گفتگو این شان

شان

شاد و روان ممدوحیت سخنوریها بر بالیت امیرش شدیده و رخوه حروفش چین سنگینی
صفحهای چهل مرکب شکسته و لباس ذات اماله اش متوالی اضعافش بر در افاده مطلب
زهی شرف بنای الهی که مسکن شاهدان معانی مطوطن تجرد نژادان کلام ربانی و وحی آسمانیست
گاهی از خزانه صورت آبادی پذیر بود و زبانها از سر گنج قوت و شدت گیرند گاه گزارش کنند
که باب خانها را در فرمان دهی از آن تا کی نظیر است و گدایان درگاه معرفت
را وسیله اظهار مافی الضمیر هر حرف مطلبیه گران بارکاردان سخن و در هر جا بر یکی
ترجمان زبان نکته پرداز هر فن است هم شاهد زیبا عذار است و هم گلگونه رخسار
هم صدرنشین نجال ضمیر انوار است و هم سبحه گنجی اسرار الله اکبر این چه قدرت است
که از چشمه گزارشش چندین بحر بیکران جوشیده و این چه کرم است که جهانی را
خلعت توانائی کشف مافی الضمیر پوشیده عقل دوراندیش نه همین در کارگاه آفرینشش
دایره آسمان حیران است بلکه در دریافت سر نقطه سویدای زمین نیز
سرگردان است اگر مستغرقان دریای عطای بی انتهای در صدد ادای محمدت
در آیند دهان را کاسه دریوزه عطیه تجدید نموده باشند و زبان سؤال العافی
تازه که قدرت سپاسش حمدست گشوده از بین احسان بی پایان چه توان گفت
که با بی نهایت سپاسی و کمال رهبودی که شب پره خفاش را در پرتو خورشید ظهورش
یارای پرواز نیست به نور معجزات انبیا و رسل چراغ هدایت افروخته و طریق

سلوک مسالک نجاح وفلاح باجاد عباد داموخته خاکیان را باشراق انوار معجزات

فروزان گوهر معدن سنخ بشر وبهای آیت ام الکتاب قضا وقدر اعنی رسول الثقلین

ونتیجهٔ صغری وکبری آن تاجی انگشت نمای مقربان درگاه قدس ومن شار الیه بحرم

انس ساخته ماه تمام را از فروغ هلال انامل اعجاز کاملش شکست درکار وبردهٔ

خلاف ملال واد بای را بقوت بازوی دین مبینش نکوبی انداخته صلی الله علیه واله

خصوصاً علی ابن عمه وکاشف غمه ومروج دینه وصنو عیبه اسد الله الغالب مظهر العجایب

ومظهر الغرایب ومفرق الکتایب نور الله الاعظم وسر الله الاکرم وبرهان الله

الاتم واله الطیبین الطاهرین   چنین گوید راقم حروف بر بیان الواثق برحمة

ربه المجید اللطیف محمد طاهر الوحید الشریف که چون علم حرف مبدا علوم ومنشاء

قواعد ورسوم بلکه بنای هر علمی بان منشد و دریافت چنانچه بای فوقانی باسباب

ان موید است لهذا پیشینیان را که اهتمام در مهام سنی وجیاد عزم شان در سباق

بخت محض سنیه بوصه معادن ابنیه را شکافته وگوهرهای گران بهای رموز یافته

درین علم شریف تصانیف معتبره ساخته وعرصه انرا از غبار تفرقه وتشویش

پرداخته اند لیکن محصلان این عهد را نبابر اشتغال علوم عقلیه از توجه باین

علم شریف غفلت حاصل وشاهد این فن از حلیه رواج عاطل گشته عفت

الدیار محلها فمقامها وبا وجود ان بعض را نیز از راه صعوبت مسالک وعورت

میان

مناهج ارتقا بر شوامخ این دستور و بدین جهت این متاع گرامی کم خریدار است
و چون درین وقت بعضی از خلان و اصحاب ایمان را که حسن اعتقاد باین غریب
دیار دانش بود دواعی دریافت بر آن داشت که دوشیزه گان این فن را
که در استعار لغات عربی از دیده اکثری پنهانند بجلی و حلل زبان پارسی آراید
و این نقاب حجاب از چهره گشاید بنابر التجاء این مسئول و استعاف مامول
با کمال توزع بال و تشتت حال ارتجالا بدان قیام نموده و بتاریخ روز چهارم
ذیحجه الحرام سنه ۱۲۸۸ هجری سیرایه اتمام پوشید چشم داشت از ناظرین آنکه اگر
بر خطای وقوف یابند در اصلاح آن کوشند و ذیل اغماض بر آن پوشند و بالله التوفیق
سخنی که بجاد و کاری معانی تازه سازی
دار سفینه‌های کاروزبان را که پای انوار آثار روح الامین معانی را در لیالی دیجور
نقش رقوم دام فریب دلها نموده کلیمی است که صحرای تحیر دهر وشناسی روانه
طور نفوس آن و دلهای این فن و شجره زبان که بصفت اصلها ثابت
و فرعها فی السماء در حدیقه مدینة السلام دهان انگشت نمایی گردیده
و نفوس انسانی را که هر یک در مصر وجود کارکنان قوی و حواس را مخاطب بخطاب
انا ربکم الاعلی میکرداشتند در زلفه تسخیر و فرمان برداری کشیده بحر نظم را بعصای
قلم چنین دو مصرع بیت لذیذ شکافته و بر بیان نثر را نیز بهمان عصای معجز نما که

قصب السبق سخنوران لقب. والا هم یافته بر ساحل مجمع البحرین لفظ و معنی که
برزخ تجرد و تجسم است خضر سبزپوش خط بشو اساخته و باآنکه سلیمان وار مسند
سلطنتش بر هوا گسترده می باشد در غار تا رصاح رحل اقامت انداخته موسی آرای از نسبت کلام
آوازه کلیمی بلند و ادعیه مسیحای او سبب سخن شخص اجابت دل پسند است باآنکه دامان تقدس
الوده غبار تجسم نیست ماء وجود عناصر و افلاک گردید و هرچند از الایش نسبت علو و
سفل مبراست رشته نهال طوبی منالش از آسمان برنهی دو دیده اگر کسی را در صدق این
خامه صادق بیان بیان اخبار ربانی نموده اشتباه است کلام خدا که بیان امر جناب کبریا
نموده بفحوای انما امره اذا اراد شیئا بر آن گواه است سلسله اعداد معدودات
از و برپا و صورت حال باطن گویندگان از آئینه حسن تالیف او هویدا است کام مطلب
وضیع و شریف از و صورت کار حصول و نشأ عذرخواهش تر به صاحبان افعال قبیحه
مقبول است واحد را تا از خود شمرده چندان بر خود ببخیده که در خانه حصر نگنجد مقدار تا وزن
و قدر از و یافته چنان بلند گشته که میزان بیانش نسنجد باآنکه منتمی فلک ثوابت
بطفیل او اطلس پوش و مسدس جهات بمحل دو خانه روز و شب بر آن الغروش
است از آن حسن معاشرت برای وارد رجلد هر بیاض خریده و حسن نظم در جای
بغور فهم افتادگان رسیده باندازه خواهش هر کس چند آنکه از و چشم سخن گزاری
داشته حکایت گفته و مطلب را در پرده ادب باشد ادا نموده که نشنود تجسم

بخود گفته

خوش شگفته خط را از رو دلربای سواد چشم خوبان و بیاض معجز ید بیضای موسی عمران است
عاشق رمیده و معشوق رنجیده در مجلس انس همین منقار القلم رشته هستی بالم بسته
وسیاه و کدا و غنی و بنو احجم نسبتی و بلندی در اغوشش هم نشسته اند سک
لیلی را با هوی مجنون محبت مجنون با لیلی و طفل بد خوی کله گذاری در اغوشش دایه ر
رضامندی سر مست تیل است بر مشش را از امید کی لذت بریں و بلندی آسمان
و زمین غزلها غزلیاتش دفتر است هر سفینه قافله‌ای است که مسافران دیار عدم
با متوطنان شهرستان وجود در انجام صحبت می باشند و سواد هر بیاضی
محکی است که عیار نقد کلام هر کس ضمیر فنان سخن بان می شناسند هم هست نوشته
خاموش و سیاه مستی است بالای با سر هوش نا رنگی حیدن سرمه بچشم
کشیده و در سواد حبل مرکب سخن نشناس همین الحباب در ظلمات بادی در دامن بچیده
هر حدیقه بیاضی تا بنا سحاب در بابش طباع دریادلان سرسبز و ریان و گلبن ای برگل
این گلستان بنسیم انفاس مسیح دمان شگفته و خندان می باشد دامن مصاحبتی حبلی
را اگر هم برای گرفتن دامن معشوق است از دست نتوان نهاد غافل می باشند
که سخنی است که قوت روح و قوت بدل است سخن انیست و غیر این سخنی است

سپاسداری

و سنگ گذاری شاعر ضمایر موجود است و منشی فقرات هستی کاینات حد بیان و گفتار زبان

نیست چه ادای هر شکری مستلزم شکری مجدد و در راه ذهاب سلسله لایتناهی
براهین غفلی منسد است لیس مناسب شمهٔ اندازهٔ ذاتی خود شناسی نسبت
که از آن مقام والا که بر فرازش از حوصله بال طایران ملاء اعلی افزون است
فراتر آمده فراخور طاقت سخن گوید و در راه قریب فهم عجز و ناتوانی پوید سبحان الله چه
میگویم و من که عمرها از طلسم شکسته خط که درست دام نظاره شکار زلف نیکویان
می نماید با قدامم توصیف بیرون نمی آیم حساب آمری فراتر از آن بر پردازم و مطلع دشوار
تر وجههٔ همت سازم زهی سواد اعظم که ساکنانش با کمال خاموشی سخن
سرا و نغمه دانش با وجود پوشیده رویی دلربا باشند در مجمع سخن طرازی این حریف
حرفان چشم دیده وران گوشش و زبان بیان از ادای مقال خاموش می باشند
نه خط صیادی است که مانند چشم نکویان حلقه دامش در گرد سرمه بینان واز
لباسش نمایان گلی فام مداد سیاه جمال معانی چون کواکب در شب تابان است
گلزار همیشه بهار است که الفش لمبانجی جدول قلم از سرچشمهٔ حیوان جاری و
گلشن بر دایره و شکنج هر حرفی بر بر وبیان معانی را بمنزله عماری است سر این
شبستان کسی را میسر است که از سوختن دماغ شمع سواد روشن کند و بفروغ
آن شمع بینش در این ظلمات راه چشمه سار معانی ببرد گلزاری است
که خسروان سلیمان شان بتماشای آن می آیند و مانند چمن سراپا نادراست

نوازشی

نوازشش با بیاری آن می‌گشت بیند شد بدین مدعا آنکه ریحان خطی که از زمین بیاض این سفینه
دمیده نتیجهٔ دست پادشاه گردون سریر و نهال حروف و نقوشش دست نشان صاحبقرانی
بی شبیه و نظیر است زهی گنجور بلند مکان که رسم خطش از شرف کتابهٔ عرشش را زیر دست
و بلندی و مضامین آنش طاق فلک را پست میداند و دودهٔ مدادش از دودمان تجلی
و معانیش در شیوهٔ اعجاز ید بیضای حضرت موسی است هر بیت چون خانهٔ کعبه بندگان را از
حوادث زمان بیت الامان و هر سطری خط آزادی غمهای غلامان فدویت نشان آن آستان
خط شریف این اعظم سلاطین ذیشان در باغ امکان نمونه ایست از شاخ طوبی در روضه
جنان که الوان اثمارش از شمار افزون است و از حیز تعداد بیرون نخست از این امتیه
هنرنمائی نماید که این خسرو جهان با وجود اشتغال اشغال اقلیم کمال را بکلیم سخر ساخته و
مرکب سبق از سایر سلاطین پیش تاخته و دیگر آنکه غبار سجدهٔ کی هریک از غلامان را
ناصیه غایت شناخته است اگر بازای این منشور امتیاز و افتخار که علی الدوام مر اللیل و النهار
باعث سرفرازی این خاکسار است بعد نقد حیات نثار رساند همان رهین دنیا
شکر گذاری و مشغول الذمه دام سپاسداری است اگر نه هنر خود گویا بودی از
قاصر بیان لجه زبان از توصیف و توصیف آن مینمودم و این راه دور و دراز را باقدام کوتاه
بیان میپیمود توفیق تماشا یافتگان را چشم روشن و ریاض خاطر گلشن
که بوغ نسیب سبزه زاریست که از کلک از صحیفه دمیده و عجیب گلی از جویبار خامه

می‌نمود ۲

بالا کشیده نقوشش را رتبه نسب قدر از جبهه عیان و معانی را فروغ مه بدر از جبین تابان
است نمیدانم از جا کدام یک عالم مطلب در قالب این حروف تعجب نمایم یا از تجدید
خود باین خوشدلی در پوست حیرت بر حیرت افزایم و یک الف از زلالش شکر
گذاری در جوش و زبان بیان بمقتضای عجز زادی ان خاموش است
یکجا بخانه خواهیم و چندان امان از روزگار که این جهان جان بران جانجهان سازم
نثار

قافله سالار

کاروان وجود و ملک حبشی مائده کرم وجود که صدای درای تکلیفش خفتگان قارعه
طریق عدم را انگیزنده از خواب و بمحک انا الملیح بخشی لذت یابنده بیداری
گوشش از صدای صریر قلم ایجاد از بستر راحت خواب عدم جسته و قبل از طلوع
صبح تکوین و بلند شدن کلبانگ اذان کن از حضرت رب العالمین بر مصلای
عبودیت گوشش بر آواز امتثال فرمان نشسته هم مانند خضر راه بیابان گردان خشک
لبان بادیه حیرانی را رسیده و هم بطریق الیاس معلم کشتی طوفانی جیحون باکیان
بحر ان گردیده شجره طیبه هستی را هم اصل فرع برور و هم فرع باراور نهال پیوندی
امکان و وجوب ازو بارور و سدرة المنتهای کمال اصلها ثابت و فرعها
فی السماء فریق و در بق و سایه گستر است مرکز نبوتش دایره انبیا و مرسلین
را حاوی و ساقی کوثر از سلسال ینبوع انامل اعجاز کاملش رواست غزالی

اصلها ثابت و فرعها فی السماء رفیق و در بلق و سایه گستر است مرکز نبوتش دایره انبیا و مرسلین را
حاوی و ساقی کوثر از سلسال ینبوع انامل اعجاز کاملش را ولیست عند ابی یا روح مقدسش در دبک
ابیت عند ربی یطعمنی بخبیته و مسها و زلال چشمه سلسبیل یسقینی از بهر اشامیدنش مصفا ابیت
نقطه وجود مبارکش مبدا او منتهای خط هستی و مدخط بطلان ادیان لسر منسوخ خداشناس و حق پرستی
است خلیفه مکتبخانه تعلیمش بیش از ایجاد لوح و قلم درس لو کشف الغطا را از بر خوانده و بجای الف الجد
سر العلم نقطه کثره الجاهلون را بمردم فهمانده کاهی بازار اعجاز انبیا را بخرق عادت در هم شکسته و زمانی
شکست بال روح الامین بمومیایی شفاعت بسته بر اهنمایی کم گشتگان ظلمت اباد جهل مرکب
وجمع شمل اعتقاد پراکنده متشتت ارباب مذاهب متحمل اعبا بار امانت و متعهد رسانیدن
نقد خوشش عیار دیانت گشته فرمان الهی را بفرمان بران رسانیده و ذائقه رغبتشان را انگبین
از شهد شهادت چشانیده لیکن چون غلبه خلطی را در هر مذاقی کیفیتی جدا و اختلاف
بی انتهاست چنانچه صفراوی مزاج را شیرینی عسل در کام جان طعم حنظل میدهد و سوداوی مزاج
ان را بر هر طعمی ترجیح مینهد از ینجاست که امت مرحومه انحضرت چنانچه خود فرموده اند به هفتاد
سه فریق انقسام یافته و هر یک ره از گفته و فهمیده دیگری تا و چین خمش در مهب ریح عاصف
هر یک براهی شتافته و ابی معارف را هر کدام بنحوی شکافته و باین اختلاف خمن خامه مصور در اصبع
واحد متحد و هم زبان و با هم زبانی مختلف در شرح و بایند طایفه را عقیده انکه و عامه جنام را
اخیام با سرای ابدال و در مجاز اختلافات نوعیه جنبه دایر و کردان است چنانکه

شیرینی

که در قوس عروجی لطافت هوا و آتش سوزان و چرخ گردان در قوس نزولی کثافت
زمین ساکن الارکان و معدن و نبات و حیوان میگردد و جمعی منصب اصالت اجسام را حواله
بهوا و بعضی باتش یا بد یعنی باب و برخی بخاک ساکن الاخری نماید و بعضی از حکما را عقیده آنست که هیولی
عبارت ازان اصل و سرمایه فعل و قوت فصل و وصل است و طایفه ازان تابع متکلمین اجزاء
غیر متجزیه را البنات اساس هیئت الانضمام اجسام میدانند و جمع و تفریق و حرکت و
سکون آن را بر مسند حکومت اصل اصیل می‌نشانند و بیشتر اقیان جسم مطلق را مطلع آفتاب
اصالت میشمارند و از اثبات اصالت هیولی و ترکیب جسم از جواهر جان و محال احتیتر از آن
میدارند باری همه طوایف مومن موحد و کافر ملحد مرجع کثرت بوحدانیت ترکیب و ابتدا و موجد بانجام
و اغاز راجع و آن نور بحت را از افق ذات بذاته شارق و ساطع میدانند کاشه
هر سرمایه از پختن این سودا جوش کدو یا در بوریا قلندران مشتمل بر الوان اطعمه خیالیه و آتش
این تمنا بوسته در جوشش از آتش حرارت حرکات احتمالیه است بنا بر آن این بستان بهارستان
پر از بارهای مختلفه از اجنان بخاطر رسیدها که پخته و خام این موائد را جدا جدا در خوان
بیان بمحفل اذهان لذت شناسان عرفان اولوالالباب نهادند که هر طایفه را آید چنان یکدام رنگ
از خیال احتمال سوی آن مبدا جلال و جمال که همگی را راه بدولت کشید و هر یک
از جهت راه رفته خود را برگزیده اند و چون تماشای سخنان اهل تصوف که در کارخانه بدیع
طراز مطلب سازی یافته شدها در شرح دریافت مراعات قواعد عقاید تحریر نمازی می‌نماید و این معنی

در لفظ

در نظر بعضی از دقیقه یابان که تتبع اقوال سلف نموده اند و طریق مجاز و حقیقت را از روی
بلدی نموده اند باوجود کثرت وجلالت شان کو نه کمان غریب می نماید لا محاله تقدیم اقوال
این قوم در تشریح اسرار اهم دانسته بر لوح بیان می انگارد که ذات مقدس حضرت باری
در مرایای شعوریها و اشعاری واحد احد و صمد لم یلد و لم یولد است و باوجود احدیت صرف که
دامن یکتائیش آلوده غبار زیادتی صفات نیز باشد چگونگی صدور کثرت از چنین ذاتی یگانه
در نظر عقل بیگانه می نماید و کلید اندیشه به پنجه حواس هیچکاره را پایه احولی در یابندگان نیست
این قفل ابجد را که سواد خوانان رموز کلیدان راهنمای از خود دوانند بدین گونه بیکنی
هر کس بقدر فهم نظیری از برای بیان آن مطلب دشوار عنوان و مقصد بعید از ان بدست افتاده
و بقدر دریافت خود بران نهاده عقیده صوفیه آنکه آن حقیقت واحد ساریه در مجاری
حقایق غیر وجود مطلق چیزی نتوانند بود چه لیس صرف و عدم بحت را بی خیال وجود قابلیت آنکه
متعقل بشر گردد نیست چه جای آنکه او را ثبوتی و تعین باشد پس ملک تحقیق و تعین در
بسته بی شریک و انباز مسلم بر آنهمین وجود که عین جود است بود آنکه از دایره وجود خارج
افتد در نظر دریافت عقل عقلائی نمود باشد در این سلطان عظیم الشان را معارض و تابع
دیگر آن یکتای را احولی گنج بنیان شان شان را از هیچ تر انشید و چیزی از انها در میان
نیست دانستن سرمایه خسران و کاهش و غلط فاحش باشد و واحد ساری در مراتب
اعداد را که کثرت غیر متناهی جز اعتبار مراتب وحدت بحسب نسبت سلک نشان

راه معرفت ساخته میگویند که وحدت مطلق که عبارت از وجود مطلق است که در وی شائبه کثرت

و تعدد نیست و در مرتبه از مراتب اعتبار به چنین واحد که در مرتبه اثنین اثنان است صفتی خاص

میدارد لهذا این مراتب را مظاهر صفات احدیت میدانند و میگویند که نقطه عین وحدت

ذات و صفات و اسما است بملاحظه این تعداد که مذکور شد و ابتدا سیر قوس نزولی او است

الف میگردد کسر ایا انگشت شهادت از برای ادای کلمه توحید لیس فی الوجود شئی الا هو

بلند ساخته و اسب جلادت یکه تاز ان به تنهای بر قلب کثرت تاخته و اسالیش

در اخرین مرتبه تکثر که عین و الف است انداخته و بعد از سکون قلب و فارغ بالی از

حرکت همان ذات خود را شناخته و نقطه انجام دست اتحاد در گردن نقطه اغاز حایل

ساخته و بیان منازل سیر این مسافر که الفش نام است چنان نموده که خط الفی ماده

هر یک از حروف و اشکال المختلفه صورت مقوم ماهیه ان حرف است پس حروف بیست

و هشت کانه ایجاد را عین اخر موجودات اعتبار به الف بل نقطه مبدا انند و باین ابجد

کتاب وجود را میخوانند و میگویند الف از قبول حرکت نخستین همزه میشود که فیح اواز

مخارج حروف اقصای حلق است و از اسما الله و هشت اسم را که ائمه اسما و انند مصادر بیست

و هشت حرف و علت موجود از موجودات بترتیب مخارج حروف تهجی میدانند چنانچه

که میگویند که اسم مظهر همزه و بوساطت همزه مبدع عقل کل است و ا

مظهر ها که مخرج ان بعد از همزه است و بوساطت ها موجد نفس کلیه است و

عباس مظهر

محلو ایو کلمه ۱۱

مهمله و بوساطت آن موجد طبیعت کلیه مظهر غین معجمه و موجد شکل کلی

مظهر قاف و موجد عرش مظهر کاف و موجد کرسی [illegible] مظهر جیم و موجد

اطلس مظهر شین و موجد منازل مظهر ثای دو نقطه و موجد فلک زحل

مظهر ضاد معجمه و موجد فلک مشتری مظهر لام و موجد فلک بهرام

مظهر نون و موجد رابع مظهر حرف را و موجد فلک زهره مظهر صاد مهمله

و موجد فلک عطارد مظهر دال مهمله و موجد آسمان دنیا و قمر مظهر طای معجمه

و موجد کره اثیر مظهر زای معجمه و موجد هوا مظهر سین مهمله و موجودات

مظهر ضاد معجمه و موجد ارض مظهر ظای معجمه و موجد معادن مظهر ثای معجمه بنقاط

ثلاثه و موجد نبات مظهر ذال معجمه و موجد حیوان غیر ناطق مظهر فا و موجد

ملک مظهر تای معجمه بنقط واحدها و موجد جن مظهر میم و موجد انسان

مظهر درجات و گفته اند هر یک ازین مراتب علی حرفی اند در مخرجی از مخارج عالم

قرار گرفته و کلام و کلمه و موالید از آن ترکیب یافته و اگر مراتب مذکوره اثر احروف

میگویند از عالم بیرون روند عالم باقی نماند چنانچه حروف قرآنیه که از قرآن بیرون روند

قرآن باقی نماند و گفته اند که اشکال حروف از سه بیرون نیست یکی مستوی چون الف و دویم

منحنی چون لام و دیگری مدور چون میم و تفتیح سوره مبارکه بقره را اشاره بآن دانسته

و عالم ازین ۲۸ حرف حاصل شده و نیز گفته اند که حروف را ۲۸ مخرج است اول

اتصال حلقی دران مرتبه عقل است دویم وسط که آن مرتبه عقل است سیم شفوی که آن مرتبه
ان انسان کتاب وجود ازین ۲۸ حرف است انگاشته شده و نیز حروف شعبدیه شفویه
میباشند و غیر منقوطات شعبده و منقوطات شفویه و کم النقط متوسط بین الشفویه و الشعبده است چه
کثرت عین شقاوت و جلت مخصوص سعادت است و حیاتی چه کلمه مرکب از اسم و فعل و حرف است کلمه الله که
موجودات باشد عبارت از جماد و نبات و حیوان است و مرتبه چهارگانه الی الوف را جواهر اربعه الف
میگویند و طرف یمین را مرتبه عالم لاهوت و ساکن فوق را عالم جبروت و مفتوح و فتح موجودات دلیل را
عالم ملکوت و مرفوع وداد و ولایت و تحت را عالم ناسوت و عالم جبر از امتداد و موجودات اعتباریه الانتهائیه
خوانده اند و گفته اند که الف در دایره اول که فتح موجودات باشد متحرک است بحرکت دوریه که آن
حرکت فتح است و آن دایره را دایره مفردات گویند و لام زالف است تا غین در دایره ثانیه را که مرتبه
دویم حرکت است دایره ایجاد عالم ملکوت شمارند و مرتبه چهارم را که دایره ثالثه باشد مرتبه جلمات و ترکیب
دانند و از انتهایت نیست کما قال تعالی

و آن عالم ناسوت و الله عوالم اربعه را هر یک با هیبت جداگانه نام عالم را لاهوت
حقایق و جبروت رقایق و ملکوت دقایق و ناسوت شقایق ناسوتی مربوط است بدقایق ملکوتی و دقایق
ملکوتیه برقایق جبروتیه بحقایق لاهوتیه و نیز هر مرتبه را حسابی است حساب احاد ذات واحد
احد و حساب عقد عشرات و حساب عقد مئات و حساب عقد الوف است
پس حقایق ابد و احد است تا عشرات و رقایق از عشرات تا مائه و دقایق از مائه تا

تاالوف

تا الف و منشعق الوف متکثره است الی غیر النهایه پس دقایق شقایق در دست هزار
هزار و اخوات اوست تا هزار هزار و حقایق شقایق در هزار در هزار و اخوات و جمع اعداد
مندرج در تحت واحد ذات است که متعالیست از کثرت و چون عیانست که الف
است و کثرت اولیت کثرت نقطه است و نقطه نقطه کثرت امکانیست که باو
عین غین شده و چون محو شود عین باشد پس اتحاد نهایت با بدایت ظاهر میگردد
و گفته اند که لطفی در این صغیر ابدا را این کبیر است که این لطیفه ربانی است
قوابل فیض متوسطه است در شبابه نور ذاتی است که یهدی الله بنوره من یشا
عبارت از آن است که تن بمرتبه مشکات مشکوه و روح نباتی که در جگر است بمنزل
زجاج و روح حیوانی که در دل است بمنزله فتیله است و روح نفسانی که در دماغ است بمثابه
روغن چون و نفس انسانی ابرآن پرتو انوار الله نور علی نور گردد فی الحقیقه همه یک نور است
که در مراتب بحث ترقی اسامی مختلفه دارد و چون سفر خجسته اثر وجود را که منزل
اول آن الف است و آخرین منزل آن عین باشد نقطه ثلاثه که در حقیقت نقطه واحده
است و از منازل اربعه اعداد گویند که آحاد و عشرات و مآت و الوف باشد باقدام
تنزلات طی نموده بپایان رسانید و در مرتبه هزاری که الف است این مسافر از سکون قلب
حاصل شده نقطه منتهی را با نقطه مبدا متحد یافته چنانکه اندر هرای لم یزلی گردد.
ازل عیان ابد بهم آرد دایره از پس برخیزد عدد و درین مرتبه حرکت کثرت را سکون

حاصل شود که تجاوز درین مرتبه ممکن نباشد و احدیت حرف با خیریت مخلوط
انطباق یابد و نیز گفته اند از عین ذات و از الف ابتدا و مراتب ذات که کتاب کبیر الست
اراده توان نمود و سریان الف در حروف چه از روی لفظ و چه از روی اشکال ظاهر است
اما از روی نقطه چون با و جا و تا و اشکال چون عین غین و نون که در وسط شکل است
و از روی ماده چنانکه گفته شد عین جمیع حروف است و ماده همه حروف نقطه است با الف
و صفت تکوین سیر قبل و ایر ولایت و سیر نبوت نیست جهة ولایت بمعنی قرب و در اصطلاح
سیر فی الله است از برای بیه غیر و اگر گویند که ظهور نبوت و ولایت ملک و ملکوت است
یا لاهوت و جبروت همان معنی اول خواهد بود و نبوت و ولایت باعتبار دایره کامله دو قوس
دایره هر یک دایره قوس نبوت روی در ظاهر دارد و قوس ولایت روی در باطن دارد
و حقیقت انسانی موسیح الطرفین است هر چه از مشرق نبوت طلوع کند بمغرب ولایت
فرو رود و بمقتضای محض بحکم باطن ظاهر نور و ظلمت همه بیکدیگر امیخته است و اما در قوس
ولایت نور از ظلمت متمیز میگردد که یدخل ملکوت السموات من لم یلد مرتین و مراد از طور ولی
باطن ولایت عالم است که آن عالم لاهوت است که ملک و ملکوت و ماسوی الله در آنجا منطوی است
و باعث امتیاز نور از ظلمت جز ان وجودی را نیست و ازین است که ماکولات و مشروبات
که از ظاهر بباطن شوند در معده تصفیه یابند طبیعت او را لطیف کند از ظلمت جسمیت جدا نموده از
رگهای تا رسا رقیقان را بجگر برده در جگر تصفیه دیگر دهد و غاذیه او را لطیف نموده بشابه عضو

معدنیت

معتدی گرداند والطف آن را کیموس ساخته از طریق اوداج بدل فرستد و چون در دل نضج یابد
از رگهای سرایایش با عصارهٔ الطف او بدماغ آید وانجا لطیفهٔ او بروح قدس پیوندد
تا بروح کلی اعنی ارواح الهی که نور اعلی عبارت از آنست رسد و این همه لطیفات
در ولایت باطن است که طور اولیست که سلوک جسمانیات و ملکوت عقلیات بلکه ماسوی الواحد
در وی طی میشود و اولین نقطهٔ ثلاثه الف را روح القدس و دومین را روح الله و آخرین
را روح الامین خوانند و نقطهٔ ظاهر روح القدس را نقطهٔ واحده و ظاهر روح الله را نفس
واحده را بنور خوانند و بعض وحده الهیت جامع این سه نفس است پس کلام منتهی
است الکلمات که حروف بنقط و لفظ بچیزی منتهی نشود و متناهی نباشد پس علم الهی در نقطه
باشد و عشق را بعضی اسم ذات نامیده اند و بعضی اسم نور ذات و درین سه مذهب است
اهل حقیقت اسما را کلی اسمای حق میدانند چه گفته اند بجز حق جمله اسمی بی مسماست و اهل شروع
میگویند که حقیقت اشیا ثابت است و اسما را جمع مسمیات است و طایفهٔ دیگر میگویند که اسماء الله توقیفی
است و دیگر گفته اند که در هر یک از عالم اربعه که آن لاهوت و جبروت و ملکوت و ناسوت باشد
کفر کبایر ظلم جهل حقد حسد بخل غضب شده خواهش حیات دنیا عالم ملکوت تسبیح صوم صلوة
ذکر جهاد طواف کعبه قبل که عرش رحمن است کثرت رجوع بحضرت با استغفار شدت
انس با عباد الله و توحش از غیر وجدان حلاوت ذکر عالم جبروت جنود سمع بصر
نطق علم اراده قدرت حکمت مهر لطف عالم لاهوت لقا فردانیت سلطنت غیرت

حسب مدح و ثنا و جود و دوام کبریا عظمت احدیت سری که تخمیر آن مخصوص شده و در بیان چهار عالم و
جهل حجاب سر است با جمال احدیت ستر عظمت تتق کبریا سرادقات عبرت حجاب مخدرات غیبیه اهل
نیز چهار است روح قدسی جبروتی روح سری ملکوتی روح انسی ناسوتی و ظل او نیز در این عالم چهار است
ظل هوا ظل نفس ظل شیطان ظل و بنیاد بنای بدن انسان که بیت الخلاء است نیز چهار است روح
نفس عقل قلب و هر یک از این چهار را در عالم اربعه نسبت با ظلال نوریه و ارواح اسما و صفات
و ظلال ظلمانیه عقد است جداگانه و هر عقدی و در مرتبه دلالو و قسم آب عقد جهل است و گفته اند که جمع
حروف بیان کثرتی که دلالو و یک نقطه هیئت و آن نقطه را بدین نام است ام الکتاب قلب نور آدم کبیر
ملک نون عقل روح عشق عنصر اعظم و عوام اربعه از مبداء حاصل شده و الف را عبارت
از نقطه دانسته اند و از نقطه واحده میگویند که بعضی سوادیه و بیاضیه و احمریه گفته اند و الف
باصطلاح طایفه عبارت است از ذات احدیت و احد را عبارت از ذات و صفات دانسته اند
و در صدور کثرت از واحد میگویند که صدور تمامی موجودات بی واسطه از واجب تعالی صدور عرضی است
نه طولی چنانچه حکما میگویند که عقلی عقول عشره و نفس کل و طبع ترتیبی که مذکور است صادر شد
بلکه هر یک بی واسطه از آن حضرت صدور یافت چون الف اقطار دایره که از مرکز هر نقطه از نقاط
آن کشیده میشود لیکن آنکه در نقطه و در نقطه کثرتی بهم رسید و باری در طریق قلندری که از جمله کاملان اند
گفته اند بلا کسی پوشیدن بلا تاب شد نسبت یعنی برود قبول کسی کجا باید داشت چون التی
پوشیدن قبحات بار گران تکالیف به تکلف شکل نیست و تهی پای رفتن خلع نعلین

گویی نیست

گویند سبب در پیش تراشیدن لطف محاسن اذعان شایسته برداشتن است و بروت
تراشیدن لب از اظهار اسرار فهمیده بستن است و نیز اشارت بآنست تا یکموی از عالم علایق
با او نیست بعالم لاهوت رسد و جوالدوز بر آن است که بیک سر نفس اماره را باید کوفت
و بجوالدوز از درز و دریچها طاعت باید دوخت و رسن بر میان بسته در پس زانوی تفکر
ساعة خیر من عبادة سنة نشست و کلبانگ دع نفسک و تعال بر همه رندگان
دعوی دار توانند بود و با جرعه‌داران باطن ایشان از بار حال سر اندازند نشود و در میان معرفان
سرمست هاهوی لی مع الله وقت از تو مسلم به دل او تا بار سر العصر محری نزنند و بر سر صدای
شیئاً لله نبارند بلکه کول نامرادی از هر صاحبدلی مرادی نخواهند که مار از اسرار درویشی ظاهر
رایان باطن خبر است خلاصی ده قلندر نباشند و نیز گفته‌اند نقطه را یکبار بر ممیز حروف
اطلاق میکنند و حکیم میگوید که واحد اگر غیر از عدم قبول قسمت مفهومی نداشته وجود و حدت نیست و اگر ذات وضع باشد
نقطه طرف خط و اگر وجود داشته جز وحدت و قابل اشاره حسی نیست عقل و نفس است که خلاصه اقوال صوفیه
و اما حکمای مشائین را عقیده این است که از آن ذات بحت جز یک چیز که آنرا صادر اول گویند چیزی نمی
تواند رسید و از صادر اول که آنرا عقل اول میگویند عقل دوم و فلک اطلس و نفس کلی و از عقل سیوم
و فلک ثوابت و همچنین عقلی و فلکی تا عاشر صادر گشته و در کتب ایشان مذکور است و اشراقیان از آن
بانوار تعبیر میکنند و سوای انوار عدد خاصی قرار نمیدهند و اهل حق را عقیده این است که آنچه از گفته نبی و تفسیر
وصی جانشینان او بنید فهمیده شود اعتقاد کردنی و آنچه غیر آن باشد از لوح اندیشه سترده چه ظاهر معقول

شری را پرواز تا عرش تحقیق امور نیست پس آنچه مامور باشند محض صلاح است باید اکتفا نمود و راه بلندی پروازی

که حکم گردش پروانه چراغ دارد نباید نمود

نیایش ذات کامل الصفاتی که قطره‌ای که دعات از وسعت فضای میخانه کان ازدواج ذکور و اناث آب و گل

و گرفتاران کمند هیولانی و سلاسل زمان این منزل بیرون است خصوصاً من قاصر بیان که در صف نعال سخن سرایان

جا دارم پس باب چه توانم گفتن و به منقبت زبان الکن لوازم آلای بیشمار اندیشه چه در توانم گفت زهی کرمی که پیوسته از

عنایت کرم مانند سایلان از طبیعت دایمی قلوه حلقه بر در دلها زده ندای اُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ گویا

و برای وسیله بخشش در ضلال هر تقصیری بدست دقت قدرت بهانه از پیچ مستتر آید یکی از جلایل عطیاتش آنرا که ساله

سوال تعبیر دهان است که تخصیص احتیاج انسانی به تحریک زبان قوت شبانروزی او آن که عبارت از الفاظ

در آن ابتدا از آن می‌باید و در هوای تحصیل حیات چون سکندر جانب ظلمات بپایم و حسرت نمی‌شاید فرستکان آن

را بموجب فرمان واجب الاذعان تا دعاء داعیان را بمواجب بنماید دریال چون شانه باز و عرق حد مد کدامی

چون رشته طنبور و چنگ بمضراب بپیش دوست و کار سازی سایلان در اهتزاز است نسخه گنجینه‌ها بیرون و غنا که عبارت

از تعلیم سوال است بگدایان کوی ملکان دله و خازن خزانه احسانش بدین رشته کلید خطوط ممتده قطرات زیر ایشان باران — گنجخانه

دریاهای ازرق بروی گرسنه چشمان خوان هستی گشاده چون مفتاح رحمتش بر برگی ایلی آید ز بی از سختی چون آب از

سنگ و ناخن از گره چوبی بر بها از لب زبان تا پیدا از مخارج متعدده راه گشا بحروف سیحن گستعفا فرزبانی بلدر کار خانه

سخن باقی دهان تعلیم صنعت ضیاعت و ترصیع منظوم و منثور فرموده صد طایر سرکش شعله آتش بموجب فرمان گرفتار کردن اشاره است

بمصقال — که داعی بجرب استعانه ساحر الواح امرداد آرد و از آن به تنگ آب با مصقال آتش بر زلال حسن می‌نماید که کلید برق نادره

ابلکی

در سلک سخنتهار امیکشاید تعالی و جل برهانه گوش بر آواز اجابت دعوت بلی
بندای بی صدای اِن مِنْ شَیْءٍ بی زبان جماد و زبان لسبحان
حیوان و نبات وجود مقصود کل هادی سبل سید المرسلین و خلاصه
السموات والارضین منتخب کتاب ایجاد نتیجه صغرای و کبرای مبدء و
معاد آفتاب طلعت نور جدس لیالی هدایت ما طلعه محی اراجی
و حقایق موات عاطله را اجابة للمسئول پیرایه حصول پوشیده
مطابق خواهش خواهشمندان بدریا رالکان و جهار صفه آخشیجان
فرستاد و کاخ محکم بنیاد دین حنیفی و ملت حنیفی او را جهت بنای
سمع شداد بروج دوازده گانه ائمه اطهار صلواة الله علیهم اجمعین
الی یوم التناد استوای داد بعرض سامعان حقایق عرفان
و معطشان مناهل عذب ایمان میرساند که بشهادت کلام ملک
علام و کفی بالله شهیدا از عطیات حواس و جوارح تحصیل ادمیت
است هیچ عضوی را رتبه سمع سمیع نیست زیرا که ملک منان او را در
سباق احسان و مسابقه اقران پیشی داده میفرماید که ان السمع والبصر
والفواد کل اولئک کان عنه مسئولا و گوش از شنوندگان شده جواهر
بعده رتبه گوش و منت نهادن از اعضای آن بر ارباب موسیقی

از قبیل رتبه محسوس اوست چه خواص بسبب گوهر عزیز زبان انسان از
ممتاز از حیوان بیمانجی تمیز است و ظاهر است که سخن را مرتبه از آن
بالاتر است که بمیزان بیان آن را سنجد باید در مکیال تنگ حوصله
عبارات گنجد زیرا که بهمدستی کاف و نون که دو حرف از آن است کارگاه
هفت مرتبه چرخ برین و چون خانه کره زمین پیرایه اتمام یافته
و نیز ظاهر است که سخن از بلندی مایه مخاطب رتبه برتری می
باید پس کاروان سخن را محط بار و نهایت لیار محفل
سماع سمیع الدعوات باشد که متاع مغفرت و رحمت در بارهٔ
بنقد فرصت خریدن آن متاع پر خریدار ناچارست
خصوصاً دعای دوام دولت و بقای جاه و سلطنت پادشاه
زمان بالقایه که در وجوب سادس فرایض خمس می باشد
لهذا داعی دوام دولت ابدی البقا فلان از جمله ادعیه
ماثوره که آثار آن بتجربه معلوم گردیده بجمیع این رساله مبادرت
نمود و آن را بر پنج قسم منقسم گردانیده بعرض اقدس رساند
امید که بعد از مواظبت آثار آن ظاهر و هویدا گردد

نیایش و ستایش و درود و آفرین شایسته آفریننده توانا ایدور که غواصی قدرت بالغه از بحر

بیکران هستی کوهر باهوار هستی انواع موجودات و اصناف مکونات برآورد بر کنار خوان شهود و بن اظهار

رونمو کذاشت و از ترکیب اجزای پریشان حروف تهجی علم و الای فصاحت و بلاغت که ماننده شجر طوبی در رتبه علو

هر یک از ساکنان ربع مسکون ناحی شمشیر و غصنی هر دارد برافراشت بر میوه حکمت کامله اش چندان زلال

معنی که در ظرف تقریر در نیاید در قالب کفتکو نکنجید و انمقدار متاع التجویه کاری که مطایای افکار بالغ اندیشان

قوی نیرو از کشیدن آن عاجز باشند بیتر ازوی و بی کفه و زبانه سخن سنجید چنانچه کوهرهای منثوره سیارات را

در اصداف ارکان سبع سموات بجواهر زواهر رسته بتبیین معوضات معانی رنگین را در یای ... کرد لشکر بحور برشته

لبان رحیق در رفعت همه قصه طویل احسان بیکرانیش بمقراض لب بستن منکران بسیط جهالت کوتاه و عمق دریای مدید

الطاف بی پایانش بکفران مستغرقان بحار لا تتناهی محروم نبود از هر اهی فیض شامل و لطف کاملش بر بربانی را از خرمن

خوانی میسر قریب و بعید را از مرایای نوال و افضالش را رتبه سر روزی مقرر نوشید او تا معانی و سرچه کان مقاصد

اربابش آفتاب اظهارش با نهایت احتجاب در استار الفاظ نوبر توجهان و منبع و کنج خانه وقایع لکات با وجود

بستکی با قفال اغلاق برادی لقابان زمین سخن مفتح از برج خیا کران برم شالک جانی کورش برآواز اغانت

تحید در سماع و از دستکیر بسر دادنش بپایه قدر افتادکان کوی کمنامی در بلندی و ارتفاع کاهل قرطان بادیه بیحی سبدر قلی

توفیقش بانداز ملتمس بر سر افتادکان در نشانت در هل و سرق رفتاران دشت بیمار از دامن کبریای سعیش اقدام

سبک بوی بادر خلائق و خل هنرمندان سر آمد در جمیع ارتقاب مدیحه کمالش الجمی و منقصب و دیده وران دور بینش

را در هنکام تماشای بستان سرای بی نکنیش حیا ابنس شیر در التقاب آینه صحت نمایی که با بیاری ترتیبش آن حدیقه دل

بالانکه محبت و بر کنده و بر سر که نه از هوای او بتاج اعتبار مانند حباب متوج باشد در بزم امتیاز بر بر
افکنده است ارکان کائنات نظر باهمال اصل اراجیف و مقالات درست اندیشان جدید النظر در
اخبار کنه ذات الٰهی اراجیف در از دست ادراکات از فیض اذیال دریای فتوتش قاصر و شعله فروزان سلاسل لم دانی
چون انوار کان ظلمت اباد کم کرده راهی از لقای للماحصل خایب و خاسر دلهای تهی از ذوق عرفان
نافذ امرش چون امر اجوف از سینه محذوف و تلاش متلاشیان تحصیل کمال بی اعانت تکمیلش موقوف و مکلوف
حرفهای خار زبان از تیغ بار فصاحت چشمش ارواح از خرم و دل و زبانی کوته اندیشان و هرزه درایان ارباب عداوتش
اخرب و ابکم تعالی شانه و جل برهانه و عظم شانه که المعمور الامکان را لکه از آسمانی چون طاق ابروی خوبان جفت
منزلت بوجه وافر الجو المقصود و معمای قبله آفرینش قبله بنیاد و بنیش حلاوت اشعار سادات ایجاد نتیجه
صغرای و کبرای مبدا و معاد رسول الثقلین فرمان فرمای خافقین خاتم الانبیا سید الاصفیا مستنزل گردانیدند
و نوای صیت بلند آوازه کیش را بمسامع ساکنان ملاء اعلی رسانیدند از مرغوله شعر منکرین مرسلش حفظ حواس
ارباب مشاعر عنبر و عنبر آگین و از طراوت گلهای محمدی حدیقه ملتش نکهت بشام شایقان گلشن اشعه چون
اوراق گلهای بهشتی رنگین باانکه پایه دون شاعر ابر اشارتی الصواب و الاجابتش نسبت حبیب دیوان محشر و رجوع
خلایق در یوم النشور بامن شفاعتش بند ترجیعی مختصر بیت زبی تبلیغ فیض ازل که در ساحت العالم ا
و مژده بند که منت پذیر لعو بد منت گذارد و در تحمیل بار التکلیف اشت مطلبش سبکبار جاهلان الفعال
معاصر لعوته گرانی بار سبحان الله پایه رعایت رعیت و مرتبه غمخواری امت ازین بالاتر تواند بعد که ذات
آدمی و نفس مقدس اسد الله الغالب کل غالب و مطلوب کل طالب مظهر العجایب مظهر الغرایب و مفرق الکتایب امیر المومنین

گلستان

علی ابن ابی طالب را مضمون صدق مشحون لحمک لحمی با نفس مطهر خود برابر ایکار نوشید که اطاعت

احتم

بین کافه برایه بندر رضی یا فرمان دوام رحم مقتضی و از بین تحقیقات رضای مرتضوی نزد خدا و رسول مرضی باشد

صلوات الله علیهما و آلهما الطیبین الطاهرین   بر لوح اظهار می نگارد محتاج عنایت معارفات الهی

محمد طاهر وحید مجلس نویس که از آغاز انتباه صبح تمیز و نمود و بدایت آشفته نمای بهارستان بروز و ظهور تا به هنگام

کرک و منش انتباه و غفلت و اوان الدرس محرری و اقامت همیشه خاطر ارادل طلب یا نوآوان و سلوک مسلک

بیدردان بر خاطر گران بود از ملاحظه الف ابجد بخاطر میگذشت که جریده رو بادیه وصول باشد و از

سواد شین نوشت در انداد است که زبان شادانی که چون نجار دریا اللازم عموم با کرده کار است

از آینه ضمیر تر شد تا بر افروختن شمع سواد و روشن شدن کانون دماغ و بهم رسیدن پیرو سر ساختن بنیادی

کمال با حسن ظن خود عشقی مبایت و مرکب سعی در تلاش و وهادغش و بیمن بر مطلب مباینت بعد از آنکه باطن خاتم

با مجموعی

محروم خلوتیان معانی کردید و حجاب نابینایی از پیش دیده برخاست چون بلبلی در گلزار هر گل با نغمه سرای که در

حلقه بر ملک افتد بر علمی جدا دل بلاد در خشمک زدن فریب بر فنی علمیه غا زنگ آرام و شکیب می نمود و در بیجه

شبهه که گم گشتگان بوادی تحوله و موجات چنان هر نعمت کردند در ترجیح مربای بر دیگری سرآسیمه سر و دو در تحصیل

کمام حصول مرام درمانده خاطر اضطراب سیرت و دل حیرت پرور خواستند بعد از تأمل بسیار و تکلیف بعقل

عاقبت اندیش تحصیل علوم رسمی که پایه معراج ارتقای مدارج کمالات است و منظور نظر بینش بر رجحان یافته لفقد

اوقات گرامی نبل قیمت آن جبر سازی گردید در ماه و سال رسید بکر از آن به بی خمار دو بالا رسید هر چند که در

استعمال با شی امور کسبی نمو منتج معمول بود اما کلم علیکم بحسن الخط نیز از تمرین مشغلی

خامه را امتیاز علم کاوپایی تواند داد سر نمیدانست و تخم ریاحین از حروف و نقاط بر حدیقه صحیفه میکاشت
بالجمله یاد دست و دلی داشت راه حیات و کراویه بست و بلند جادثات پایی و تیره طی میباید و معانی
کلیه که در سفر ناگزیر معیش هم زاد راه و هم رفیق تواند بود تحرز میکردید تا آنکه کارکنان قضا تحصیل
تتمه مقرر را که نخست مقالیدان در دست متکفلان مهام اولاد میباشد در قبضه سعی این ستیار
این گلستان همیشه بهار فلکی نهادند بلکه زرق لیاری از ملتزمان آن مسافر دیار نیستی را تیر
تا ستم این نابلند طریق کسب معاش بر آن مستمری دادند تکلیف انجمع عطف عنان از تحصیل مرام
نموده در زمره محاسبان دیوان انتظام یافت درست و دلی که داشت تارا کم شدن رفت و نفس همی
در مراتب حضوری جریدن اغاز نهاد و قوت عاقله نزار و بیمار و سامع مطلب روی نفس اماره سرشار
گشت رفته رفته چشم روشناس دیدن و دل خواه بخواه طپیدن شد مطالعه بیاض کردن و صفحه
سیما بر ساختن اشارات و سفارشات جهان پذیرفت و متاع کسب کمال کردگساد گرفت اشعار عاشقانه
و ابیات دردمندانه و سرود بلبلانه گوی و مشق از منهیات پیشین ربود و آب تازه از تحصیل بر چهره حیرانش
نشود رفته رفته کردن صحبت با دوشیزه گان خیال خارخار ضمیر را اشتغاله در گرانید و زبانه آتش زبانی
و فصیح بیانی را بکره اثیر رسانیدن امکنش از بار صبوح و قلم کردگان کسوت حیات از اعاده روح
یافتند از اشعار بلند مسافت و بعیر از سیاه خیمه نشینان معانی از سرحد الفاظی آمد رعی دل برتمیامت
درین لعل توعل بجایی رسید که با وجود اشتغال شبانروزی اشتغال لحظه از فکر خالی نبود و در هنگام غنودن دل
بر بستر آرام و راحت دل خواسته از احرار معانی می غنود جمعی از ارباب ثروت و اصحاب جاه و مکنت
که معشوق خاطر خواه را در پیرایه مختلف برخود بندد از غرایب اسلوب دم سر بهارستان تازه مینماید
بعض از خرایه و اغاید مضامین در لباس نظم و برخی در جامه نثر ترا جوبه کار اهل بینش را جلوه

ظهور تافت

ظهور می‌یافت بمقتضای من طلب شیئاً و جد و جد در یغنی بکام خواهش فهمیدن کان مطلب ساخته شد

و نقش ارژنگ خیال بخامهٔ موی رفت پرداخته آمد و بدین عینک دوربین نمار روشناس دورستان گردید و از

آوازهٔ گنجور معانی با قاصی و ادانی رسید و چون علم عروض آینه بدین نمائی شاهدان موزون خیال است

در پرداخت آن نیز ربگانش لعاب آمد در این ایام که زمان فرمان فرمای صاحبقران و اوّلین متهد ط

این دامان عیار نقد تبعیس شهریاری گوهر گران بهای دیهیم تاجداری نقش خاطر خواه کعبتین اقبال فال

منغالان مصحف کمالات شیمهٔ هیبت بهار گلشن جهانگیری مرآت گیتی نمای صافی رای و روشن ضمیری کمرای

کمند خصم نبدی پسندیده طبع دشوار قبولی و مشکل پسندی زلال کوثر بلند اقبالی و جهان بخت گرمیک تعهد سروری

کم دلاوری و سنجه قوت بازو و قوی رای و نیرومندی آخرین پایهٔ معراج برتری و ارجمندی نیر سیراب

نخل بهمین دانش و شجاعت ترجمهٔ آیات بینات نبالت و جلالت دُر گران بهای صدف علیم المثالی

مصرع رسای فطرت بلند و همت عالی حضرت و نظارت بهارستان نامه سرو بستان مردی و مروت

السلطان الخاقان ابن الخاقان ابوالمظفر شاه عباس ثانی حسینی بهادرخان ادام الله ایام اقباله

الی یوم الحشر والمیزان برخلاف ازمنهٔ باستانی متاع فهمید کرایج و جنس ناقلی کاسد است

برادران معنوی و آشنایان روحانی مکلف ساختند که رساله مختصر در علم عروض و قوافی پرداخته اند

که همگنان را عینک بینائی و تماشای پرده نشینان معانی ملتوبه بعبه باشد حسب التکلیف احباب و

اخوان ارتکاب آن را از متحتمات دانسته با آنکه نسخه مشتمات برین علم در نظر هدایت انموذجی

از منقوشات صفحه خیالی بر دفتر اظهار نگارش و بجهت سهولت دریافت مرتب بیک تمهید و دو فصل

گردانید

رنگین مجلس سخن از اسم بزرگ تواند بود که بزم امکان را چون چهره جوانان بهشت بخط طلائی دو حرف
آراسته و این حدیقه عجیب الازهار را از سبزه بیگانه نقصان و ناتمامی پیراسته عناصر و موالید را
بانتظام این بزم دلپذیر و بوستان خلد نظیر چون پیشکاران چابک دست بر پای داشته و سایبان
اطلس فلک را ابر سر فراش قدرت برفراز ساکنان این محفل والا افراشته از برای همیشه بهار این گلستان
را از چشمه خورشید درخشان و ماه تابان آب داده و از رزق مقدر خوان نعم الوان در پیش این
تماشائیان این گلکده بیکران گذاشته صدر این مجلس را بوجود وافر الجود خلاصه آفرینش و مقصود
ابصار تماشای بینش علت غائی ایجاد نتیجه صغرای و کبری مبدا و معاد بهین ثمره دوحه امکان فایده
ترکیب ممزوج اخشیجان منتخب کتاب نبوت بیت القصیده دیوان رسالت فیض خاتم پیغمبری
خاتم سلیمان بزرگی و برتری محمد عربی صلوات الله علیه و آله و سپرالجام قدرت الهی سیف مسلول
ید اللهی قوت شرع مبین خضر راه نمای طریق الیقین کاسر بنای مرصوصه کتاب ناخدای کشتی بحار موج
نوایب اسد الله الغالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب الدین علی بن
ابی طالب و اولاد اطهار صلوات الله علیهم اجمعین زیب و بها افزوده و بخاطر مهمان این بوستان جنت المثال
سرا تملک الجنان فریضه و بنا جای این برگزیده گان سزاوار اشفاق این بزم منتظم اجزا و تولیت
این باغ فیض العقبا را فرشتگان سلسله جلیله صفویه نور آن چراغ و ریاحین این باغ اند
تفویض نمود الله الحمد که امروز نوبت نیابت و دوره تولیت بپادشاه ملائک سپاه ظل الله منتهی گردید

نموداره

همواره به بینای فطانت جنبش راز مکتوم در سینهٔ ارباب این بزم معلوم دارند و بانگشت اطلاع
منازل اثرها را این باغ را دو شارع هر نهالی میشمارند و همواره بهیئت نهاد همت خیر مآل و ضمیر عدالت
اقتباس السنهٔ ارباب امتیاز این بزم که عینک دوربین معنی از آیینهٔ دل روشن در پیش دیدهٔ بصیرت
دارند گروهی که اشرف هم عصری مباهی اند در صدر نشین صفحهٔ اعتبار و افتخار و جمعی که اکثر کسانی آتش
هستی مجال توقف نیافته مرحله پیمای حیات گشته اند محلی بر ورد اشتهار یافته اند و چون اوصاف آن
همیران سخن سنجیده که میدان و عیار هر یک الاحراقی این محک به طبق اظهار میگذارند همواره در
خواهش آن میدالعهد که جواهر زواهر کلام هر یک در گنجینهٔ صفحهٔ مخزون گردد که جوهرشناسان را
از ملاحظهٔ آن اطلاع بر کماهی آن حاصل شود بفحوای صدق انتمای کلام الملوک ملوک
الکلام بر مرآت ضمیر اقدس جهان پرتو افکن گردید که بار یافته بزم نبیل مجمع طاهر وحید مجلس این
این درارای درخشان را در سلک التیام انتظام دهد

عریان تنان قدر مسکن را که از بادهٔ بیرنگی بیخبرانه متوجه دیار شهود میگردیده نخست پیراهن وجود
وقبای لنگاه پوشیده جمع عنصر سر گذاشته چهار آیینهٔ تجسیم از ترکیبات استقصاکس در بر کرده
بمیدان جهاد نفس می آیند چندین حال هستی ابدی اغلب آنست که مغلوب نفس حرص گردیده
در صحاری ناکامی سرگشته میباشند و چون هادی راه گم گشتگی لیل و نهار و بلدی و یا بلدی بیشمار است خیره آمده
را انداختن پس میخراشند و تمام جادهٔ حفظ را از دفتر دوام بکمر انک پا فهمید گوی تراشند و گروهی
به نیرهٔ خطی حظ شعاعی دیدهٔ دنیا حصم باد در زاد طبیعت را معلول جسته جالب قصر مرام میباشند و خوش وقت

انسان که بوصال کام دوام رسیده اند و بدبخت انسان که زهر مرارت آمود بدبختی چشیده اند جائیکه
از تلبیس لباس جاوید با عقول مجرده دریک پیرهن توان زیست از صید ابو العریان چه کن باید فریبانه
که بهنت بهار تجرد ابدیهٔ تحقیق توان دید ریاض سراسر خزان جسم خاکی چه نماید لیکن چه توان کرد
که کلید کن دآمود در دست سعادت و خذلان گری و دام صید آرزو در شست دیگر است

بدریست ما از ین حل و عقد چیزی نیست بعیش ناخوش و خوش گر رضا دهیم رواست

در خاطر دارم
نفس خود کام با وجود تجلی تجلی فهمیده و اسلام جوبای مرام و توسن نفس سرکش و نعل این اسب از شعلهٔ طبیعت
در آتش بود با خود دستی را رایگان می خواستم و با بود راجلی دارین و حیات می انگاشتم با وجود بی تعلقی
نهایت تعلق داشتم و با کمال بیعاقلی تخم محبت بر بیحاصلی در دل میکاشتم با آنکه چشم عاقبت بین
بود چهرهٔ سیه افعال خود را ندیدیم و با درازدستی فهمیده که گل بی آنکه گلشن مراد بچیدم دلی داشتم
بجای مینی عنصری بسته و عقلی از نبد ادراک فهمید که عواقب بسته صید ابو العریان را ابو النعیم
میشمردم و حق ملل خود را بجای بایه بی درد میخوردم برین نسق بعوساتی خود را با آنکه غفلت و بیهوده
تا آنکه خزان شیب از گریبان ابر آورد و در میان پیری و جوانی سر موئی جدائی نماند چون آن خفته
بنگام صبح از خواب بیدار و از غفلت بجوی خبردار میگرد و چشم بینش گشودم و خود را با چندین حلی کمال
نخوت بعیم کار فرمنیادم دیدیم مجرد ماده گشته و با وجود چنین حالی اباء زنده گی در نوشته ام گلشن بر ولد
ابر جوانی در خزان و هم ابر مد را از زمستان شیب در مطلا در خصوصیت چه توقع که نهال حسن عمل
بمر بندد یا غنچه گلبن آرزو موافق خندد و دلرا از بیهوشی داری غفلت بسر که تند ترش روی
بیدار رخسته متردد ان گشته از نهال اعتقاد و گل آرزو و ثمر چینم امید که بیوند این امر
بی ثمر و باغبان این آرزو و بی اثر با

نیالی و نیالی

کربلی للاکرد

غفلت

کریمی را سزد که جامهٔ اعمار انس و جان را از تار زمان و پود انفاس در هم بافته و در رشته
زرین خطوط شعاعی خورشید را جهت اتمام اطلس کلباف سپهر بدست قدرت تافته خانهٔ صورت
کائنات را از برای جهت خواص نشینان گلشن وجود بشجر قابلیتهای بساط مفروش ساخته و در
خلوتخانهٔ مرکبات طبع اختلاط و آشنائی میان مخالفان اضداد انداخته ارباب سبیل را
با سبیل خواب سبزه های مخملی نموده کرهٔ شرار را بکره های حار باشند قفل غنچه را بکشود صندوق
شهرخانهٔ لاله نیز گوهرهای شاهوار قدرت کرده و مصلح هوا را که انفاس حیات بخش زنده کنان
شعبهٔ لالت از کتم عدم بمیانجی آب و آتش آورده آب را لعل شتات دید آتش ار انت گویان
روی خویش کانرا در بغل دارد و در کف ابر بهاری آذران سراپا زبان است که بعطای آب باران
نعمتهای الوان بمردمی شمارد و در جنب رسانیدن ارزاق بی پایانی که دست قدرت ضامن
ایصال آنست آسیاهای آسمان در گرد و انی منعم حقیقی باوجود پاکان را اعشاب و اشجار و
دستیارانی اوراق و ازهار در رسانیدن وظایف معوده موظفین خوان نعم فرد است و به بیرون
امر کن دیو نفس نبات که خدمتکاران سبزدانی فواکه شیرین حرکات میباشند از تعب خدمت
شبانه بیدار و در حالت بیداری و خواب این حارس محارزن نقود ارکان دیده بانان لطف نهان
کوتوالان قلعهٔ آسمان بنیاد و خبردار از سر دردی سرف و دم سردی زمستان شور کلهای بهاری
برای اثمار کرم و لذکرم خوئی و حیوانان احتلاطی با لبان و ربیع دلهای سخت استخوان اثمار بریزم آبست
در شبکهٔ صیاد قدرتش دریای محیط و عمان چنین ماهی بر خاک طپان و عهد آدای شرح قدرتش
زبان بیان شعله از بیم سهو و خطا بر خود لرزان است نباتات لغرمالیس خاکی جمعه حیوان
را چمن را رکبان چهرهای لیس نصیح اوراق و اعضای می پرورند و در لیسها در حتان چمن خدمتکاران

چابک دست برای اسلیمی ساز بروز دکان رواج حریر گلهای بوستانی را می‌گسترند بمقراض کله
کارش طیور از ریاض عدم بقلعه‌های فرسته به بیضه‌ها در می‌آیند و غنچه‌های گلها بهدایت و سیاقت خضر
رشته‌هالیش پای دامن پیچیده از کنج مکامن شاخها بر فراز منبر ظهور برآمده جلوه‌گری می‌نمایند
چراغ درخشان برق را الفتیله‌های قطرات تیراق باران برق افروزند و بابش رشته‌ها که
نابیده دست قدرتست قباهای اندام برای موزونان سروستان می‌تازند و گاه صورت
های می‌آید که باغبانان قدرش حینی ناخن بسیار که از رشته وجوهش میکند بقوت عاریه را
بی زبانی سخن طرز خادمان چهارگانه جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه مطیع فرمان
پذیر و مصوّره را بی میانجی خامه مو بمو کاغذ لیت خجسته قلم در پذیرای تصویر در راه سرعت انتقال
او امرش الفس کوچه صبح را منور به ظلمانی و درحقّه طبیعت حکمتش برای درست کردن شکسته رنگی
ماه شبهای تار را خاصیت مومیای انسانی دکان خورشید را در طریق اطاعت از فروغ
خود دامنی برمیان استوار و دریا را در پرورش فرمان خارخس کلفت نفرکش اضطراب
خاطر از دل بر کنار است عقد اخوت سیاره‌گان با دوران آن در تربیت گوهر براواز
آن سمع کیان محکم و حال طبایع کلیه از آنجا چگونگی مانند و بعد اشخاص کائنات در هم و مبهم
ست فرس فرست در باقیکان دقایق از معقولات اول ثانی در عقال حیرت و دیده
نبیائی کلمات حقایق بین از سیاهی شبهای جهان ایک در خوابست غفلت است دلها را از بلا
رشته و پیوند محکم بسته و بال الوان طیور رنگهای عشاق را بی طپیدن در هم شکسته آن نیز را
که در صف لغال مرکبات جای دارد و کمند بالا دوی آسمان از عقل دور اندیش کرامت نموده و خلق

ابجد حساب

صورت انشای نواب ... حسب ...
صورت نوابان ...

رغبت عباد را از چاشنی حلاوت و اطاعت پیشوای ثقلین و رهنمای خافقین لذت بر لذت افزوده
این برگزیده را چون عقد آخر تمامی عدد جامع فضایل پیشینیان ساخته و آینه خاطر انورش را از زنگ هوس
خیال اغیار پرداخته نور شمع ابد فروغ شریعت غرا را در راز دراز ظلمت ادیان منسوخه چون ثعبان
عصای موسی سراپا دهان نموده و به پرتو این چراغ خورشید ضیای بینای شب تیره طغیان ظلمت
جهان مرکب را از موعه این آسمان خورشیدنشان را از دوازده برج امامت که هریک اثنین آنرا باهم
اثر قران سعدین است موجب احکام شریعت کرده و منشور فرمان این گوهر والا را بدست نگارزبان
اوامر و نواهی یزدانی سپرده صلی الله علیه واله بر مرات اذهان باریک
بینان معارف منطبع میگرداند که عندلیب آشفته بال پریشان احوال خاطر در سیر حدایق مختلفه
کتب علمیه بصحن گلزاری که بلبل الاشارات موسوم و در سلک مصنفات افضل افاضل وقت محقق علامه
زاری منظوم بود گذار نمود الحق گلشنی دید شکفته رویانش مانند غنچه نیم خنده جلوه گر و عطریاتش
و شاهدانش را از عطر چلیپا کیفیت نافه ریحانی حاصل شد چنان اقتضا نمود که این پوشیده رویان ناز
که در هودج الفاظ غریبه از نظر تماشائیان مستور اند بحلیه پیراهن به تمامی عبارات فارسی
حکم آینه بی زنگ نما دارد و جلی سازد تا بعضی از ارباب فطرت را در تماشای جمال آن دلربایان نا
بلدی طریق بیگانه الفاظ سنگ راه نباشد و این جامه که بر اندام آن دلربایان گلفام به تیزی ذهن حدید بریده
شد در یکهفته بسوزن نوک قلم و رشته بی پیچ و تاب رقم باتمام رسید توقع از مکارم اخلاق ناظران این بوستان
آنکه اگر خار اغلاقی در پیراهن شاهد مدعا ببینند از اعتراض زبان احتراز کنند و عفو و اغماض را از طعن و تشنیع

بپیچ و تاب

طعن

برگزینید   گلزار ناظرة الازهار معطر شمیم یعنی
نامه موالات فلان در اشرف آوان عز ورود یافته دماغ دوستی را معطر گردانید و نمونه از ریاض
فتح اعدا که این دوست صادق الولا را بارسال آن اختصاص داده بعد بمصحوب فلان رسیده موجب
ابتهاج خاطر دوستی ذخایر گردید شرح آنکه در باب دست درازی جمعی از خوانین شاه اوزبک کاهی پا از
حد گلیم خود بیرون میگذارند سر زبانی خامه صداقت ختامه گذشته بود این صورت واقعه چون بحر آرایی
و دریای بی پایان از تحریک صفادع و جلبان در جنبش و طوفان در نمی آید و با وجود دزدی بعضی
ازین طایفه مجهول الحال پیوسته ایلچی والی ایشان در تشیید مبانی وفاق و رفع ملقت و نفاق ایشان
روی در درگاه ولایت پناه میسود لهذا عواطف قواصف بازخواست خدیوانه سر شوران لشکر را در جوش نمی آورد
تا آنکه بفحوای   لطف حق با تو مدارا ها کند   چونکه از حد بگذرد رسوا کند   درین اوقات فرمان
همایون شرف نفاذ یافت که سردار ظفر شعار با عساکر بی شمار بعدد اوراق اشجار و قطرات امطار
متوجه تخریب آن دیار گردند و بعون عنایت کردگار گرد ادبار بر فرق ساکنان آن دیار از سر وزین
لگدکوب نعال تاری نژادان لشکر جرار خواهد بیختان سلطنت و جلالت پناه نیز که بتائید الهی
رهنمون گشته در زمره خدمتکاران و هواخواهان این دودمان ولایت نشان درآمده اند القصه کمر
یاوری یا فرصتی چنین که لازمه عدو مالی و دولتخواهی باشد بعمل خواهند آورد و خنجر قبضه آلات
حرب دو انداز و چند قبضه شمشیر عدو گداز مصحوب زبدة الاشباه مزبور بجهة اوراقه دماء دشمن نابار
ارسال محفل سامی گردید   مروحه روایح بوستان دوستی
و ولا مصفات زلال یاکه صدق و صفا اعنی نامه موالات ختامه سلطنت پناه توکل خان بالقابه در وقت
مسعود و زمانی محمود که الواب حصول خورسندی و انبساط بر چهره اقبال ابدی الاتصال باز و دست کامیابی

الت

ولکابو

وکامرانی با حصول انجاح و ازهار مطلب در آن بود مصحوب زبدة الاشباه حاجی الحرمین الشریفین حاجی صادق
مبانی دوستی را افزایش داده و مذاق ائتلاف را حلاوت آمود گردانید شرح آنکه در باب تخریب بنیان
شوکت کوچک خانی و تدمیر گروه پرنفاق قلماق زبان زد خامه اتفاق و وفاق شده یا نمونه از گلزار
زار بوستان جدال و قتال که شاهد صدق مقال تواند گردید ارسال یافته خورشی فرستادن العفو از
اشیا شد و موجب ابتهاج گشته بشوق استحسان یافت و حاجی الحرمین الشریفین المذکور بشرف
پای بوس همایون و جلوس بزم ارم نظیر سعادت فرزون و انعامات و خلاع فاخره سرفراز یافت
چند قبضه شمشیر برق پیمای عدو گداز و چند اسپ تازی نژاد سبک تاز و چند قبضه آلت حرب
دور انداز مصحوب عزت آثار مشار الیه ارسال یافت مکاتیب دوستانه که بر راه یافتگان قرب
حضور و محلس پرنور سرور در اعیان شاهزادگان هندوستان . و توران نیز بنده دیرین آستان عرش
نشان اعتماد دولت مشیده الارکان قلمی نموده بودند حاجی مذکور مامور بایصال گشته حامل اجوبه
آن گردید چون ضمیر بیضا مانند و خاطر عاطر آسمان پیوند پیوسته متوجه حصول مآرب و مطالب آن زبده
سریر سلطنت میباشد می باید که پیوسته باظهار مکنونات ضمیر منیر و مرغوبات خاطر خطیر مبادرت نمایند
که بندگان درگاه فلک اشتباه را بانجاح آن مامور فرمائیم کوکب اقبال از افق حصول امال طالع و لامع باد .

مفتاح خزاین الهی و کلید گنجخانه . ودلو اعنی مکتوب محبت طراز الذم

الاعزاز فلانی بالقابه فاتح ابواب الکامکاری و یکتا در گشته جواهر زواهر حقایق فتوحات آن سلطنت
و شوکت پناه را در دیده دوستان جلوه عشاق داد و حامل مکتوب فایق حاجی الحرمین الشریفین حاجی .
محمد صادق بشرف پای بوس بندگان اشرف اقدس ارفع امجد همایون اعلی سرفراز و بجلوس محلس میمنت مانوس

موقع

ممتاز و بانعام و فضلای فاخره صاحب اعزاز و کامیاب حصول مآرب روانه محلی عذب المشارب گردید بر نمونه که از بستان
فتح جهت این دولت صادق الولا ارسال شده بود رسید و این خیرخواه بلا اشتباه نیز چند قبضه از
اسلحه که از دربار سند عاید بود بنزد جهت دفع اعادی مصحوب مشارالیه ارسال داشت پیوسته خاطر را بموقف
عرض بندگان اشرف اقدس همایون اعلی خواهند آورد که این بندگان اخلاص نشان بانجاح آن
مامور گردید

گلشن بدیعه الازهار الفت و وداد و بوستان
نضیرة الانوار مودت و اتحاد که از ریزش سحاب مدارا و گوهربار جام منشیان سلطنت پناه
تو گلهای شکفته و خندان و نو و تر و تازه بود در وقتی که چراغ تمنای این دوست بی نفاق
و صدیق مراعی طریقهٔ انیقه وفاق از مشعل عنایت نواب کامیاب گردون قباب فلک جناب
عالمیان مآب اشرف اقدس ارفع و امجد همایون اعلی که دولتسرای منبع کامیابی و معدن کامل
نصابیت روشن و ریاض آرزو از تابش آفتاب عنایت آن مهر اوج برتری گلشن بود نسیم اشتیاق
نفحه دماغ دوستی و یکانگی را معطر و محفل انس و ولا را معنبر گردانید از روایح انفاس البستان خلت و
استشمام نفحه آن وا یافته دقایق حقایق بر اثبات التوفیق و تایید حضرت خالق سالک طریق حسن
عقیدت این دعوی مان و ولایت نشان که خاک مراد خواهشمندان است گردیده اند و همانا از
آثار این نیت ارجمند بحصول فتوحات سامیه عجالته بهره‌مند گردیده بر اعادی دین و کفرهٔ
مرده لعین ظفر یافته اند نمونه از مجتبیات گلزار فتح که دست حقخواهانی اختصاص داده بود
رسیده شمیم آن مصدق وقوع غالبیت بر اعدا شد از مژدهٔ تدمیر کفار ستیزه الاثار ابتهاج
تمام حاصل شد جهت شرکت در مثوبات غزا با اعدا چند قبضه دور انداز نیکو طراز و چند قبضه
شمشیر برق سیمای دشمن گداز مصحوب حامل نامه ارادت حاجی محمد صادق ارسال بزم بهجت گردید پیوسته

فایح انوار

فاتح ابواب دوستی و محبت بعد باظهار مکنونات خاطر مرغوبات ضمیر منیر مبادرت نمایند که در
خدمت نواب کامیاب سپهر مدار گردون قباب در انجاح و اسعاف آن مساعی جمیله تظهور
رسد بپیوسته خاطر خورشید دولت صاحب ضیا و برق تیغ درخشان و درخشنده چرخ بسود
اعدا بار — انامل التقدیم مهرت قدیمی مفتاح
گنجینه مقال تواند بود که مانند انفاس جدید که بر سبیل التعاقب دعایم کاخ جهان خاکی
بنیان میکرد دولت اخلاف سلاطین و الاعقاب العدار رحلت اسلاف کرام منشاء انتظام
و انتظام مهام انام میکردانند و نسیم ثنای معلی مالک الملکی سرادقه احتقاق و نقاب خفا از جمال مخدرات
ازهار اظهار مطلب تواند گشود که قفس بسته اعقاب با اسلاف سلطنت قباب را بر خاتم فرمانروای
آبای عظام می‌آن مند و رواج جان بخش کلمات محمدی صلوات الله علیه و آله حدیقه نعت سروری
مهر خاموشی از زبان بیان عندلیب خوش الحان خامه داستان طرازی تواند برداشت که رشته
شناس یکتای بی همتا گلدسته نیرا تمام مذاهب مختلفه گردید و تیغ تباین از چهره آرای
شاهد تزیین دستی معجزات باهرات کنند صلوات الله علیه و علی ابن واحیه اسد الله الغالب
کل و مطلوب کل طالب مظهر العجایب و مفرق الکتاب امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب الدین
علی ابن ابی طالب و آله و اصحابه اجمعین الی یوم الدین لعداز طی طریق محمدت جناب کبریا
و بساط نعت سید انبیا برات ضمیر قدسی تخمیر پادشاه والاجاه اسلام پناه بالقاب منطبع
میکردانند که در گلشن امکان و حدیقه کن فکان که ملال و شادمانی و اندوه و کامرانی چون گلهای
از شاخسار زندگانی باهم شکفته و شدت و رخا مانند بادام دو مغز در آغوش هم خفته بمقتضای حکم محتوم

قضا و فحوای حکمت بالغهٔ خالق ارض و سما برگ ریز هر خزانی فراش راه سلطان بهاری و گریهٔ هر سحابی
شاهد آن چمن آرای سرمایهٔ خندهٔ سرشار لیست گلهای اردی بهشت را لعل شاداب در آتش است جا بجهت
انثار کشایند و اقدام سیول بهاری از قطره زدن آبله دار است که سرمایهٔ نشو و نمای نونهالان
افزایند از همین جاست که بینایان رموز انفس و آفاق که پیوسته در مرآت رضا تماشای حسن
وقوع احکام قضا می نمایند از ناگواری مقدمات صالعه را مرارت آمود ناخته بحلاوت نتایج
شیرین کام شکر الهی می باشند والله الحمد والمنه که اگرچه از رهگذر وقوع قضیهٔ جانگزای سلطان
خلد آشیان جنت مکان نخست تراکم غمام غموم صبح تعیش دوستان صاف اعتقاد را تیره گردانید
اما از استواری آن شمس سپهر عظمت و کامکاری و مهر سمای برتری و الاتباری بر وسط السماء دولت
جاوید دیدهٔ شوق روشن و ریاض آرزو گلشن شد هرچند شامهٔ شیوهٔ دوستی و ولا و مناسبت شیمهٔ
صدق و صفا آن بود که اعلام صفای این این قضیهٔ نامرضی و ارتقاء آن اختر برج بیمثالی
سر ذروهٔ والایی و ترقی ذریعهٔ کیقبادی و رقیمهٔ بهجت مشتمل تهنیت و تعزیت ارسال مجلس سامی
و محفل گرامی گردد اما از آنجایی که سامعه افروز محرمان سرادق جاه و جلال شده باشد در اثنای این مدت بوسیله
انتزاع ملک موروثی از ایادی متغلبه که قبل از ایام جلوس این حضرت صادق الولاء برادر رنگ سلطنت
ایران بسبب غدر بعضی از نمک بحرامان بتصرف والی هندوستان درآمده بود پیوسته با آن گروه مخذول در نزاع
و پرخاش و همواره مشغول محاربه و تلاش می بود و در سنهٔ سابقه که از خجالت پی در پی که مکرر از معه
و ناکامی با جهان جهان بدنامی مراجعت نموده بودند مجدداً با لشکر ده بدستور پیوسته استرداد دار القرار
قندهار آتش فروز هنگامهٔ گیرودار گردیده بود بعون عنایت حضرت رحمن و نیروی بیغایت ملک شان

در حدود

در صدد محاربه آن گروه بی‌دانست شده درآمده بفحوای من النصر الا من عند الله حزمی
جمعیت آن لشکر بعید و مرکر دیده و در این ایام که بیمامن توفیقات سبحانی جمعی از هندوبان جلادت
شعار را به تنبیه و تادیب آن قوم لعین بعزم ازجانب مجادله و محاربه تیره روز روان هندوستان
فرا عنت حاصل شده حقیقت متیقن بود که اخرار توفیقات یکجهتان منشاء ابتهاج دوستان میگردد از اعلام
این عطیه را نیز علاوه آن امر واجب الرعایه ساخته معتمدی روانه بزم ولا و حبت معلی نماید و چون
فرستاده المودجی از امتعه کشور فتوحات لازم بود یک زنجیر فیلکه تماشای آن رموز جوانان زار در
حقیقت مظاهر غرایب صنع الهی است بالبعض از اجناس ملک قسمت للفضای ایران برسم ارمغان ارسال
محفل جلد منازل کردانید باقی شروح یگانگی و صداقت و مصافات محبوبت لاکلمبعلی سلطانی
افکار که حامل رقیمه الوداد است در بزم ارم نظیر بزبانی گذارش میدهد نقش افکار الواح آفرینش
و روشنائی تجلی دیده بینش بوسته لوح مآل و صحیفه اقبال آن بهجت افزای و ساده جاه و جلال
را بتماشیل حصول مآرب مقصود و شمع للکن آنخسرو عدیم المثال را از اقتباس منشکوه فیها مصباح
منور دالله
مرات چهره نمای حسن موالفت و
اتحاد و آئینه تمام جلای شاهد صداقت و وداد اعنی مکتوب مرغوب یگانگی اسلوب دستور اعظم و سرور مکرم
بالقابه که مصحوب عمدة الاماثل والاقران عبدالنبی آقا مشتمل بر استقرار و استحکام مبانی دوستی و ولا
ارسال فرموده بود در حینی که رایات نصرت آیات و اعلام ظفر غایات صاحبقران زمان با تجاوز
قضا فرمان از شرف اقدس ارفع امجد بهمایون اعلی خلد الله ملکه و سلطانه بکامیابی و کامرانی بقصد
سیر تنزهات جنت عنوان بار بزرداق بهشت نشان متوجه آن صوب و اسباب جهانبانی بعنایات یزدانی
در مرتبه کمال و نضارت بود فیض ورود ارزانی نمود لله الحمد والمنه که از ابتدای بنیاد اساس کردون مماکی

۲ الفت محبت و صداقت در استحکام قواعد الیام و مؤالفت
للفهم و یذکر اعلم ۱۲
نسخه

دوستی و ولا راسخ بنیان و رفیع ارکان است و من بعد نیز از تطرق خلل و نقصان مصون و محفوظ
خواهد بود شرحی که در باب اجتماع بیگلربیگیان و امرای عظام بقصد تنبیه و تادیب حاکم البصره در حدود
دار السلام در آن مرآت حقایق نما صورت انطباع یافته بود منظور نظر لوذعی معانی و اذعان گردید
اگرچه منطوق آن صحیفه بهجت آیت آن بود که جمعیت امرای مسطور محمول بر اینمعنی که منافی قوانین دوستی
بوده باشد نگردد لیکن با وجود استحکام و استقرار مبانی معاهده و پیمان و تشیید اساس مصافات مشیدة
الارکان جمعیت بعض از امرائی که در حدود ممالک متعلقه باطراف قرین الشرف شده باشد موهم امری
دیگر نمی تواند بود چنان مفهوم شد که غرض اصلی آن بوده باشد یا پاشای مذبور دست استکانت باذیال
امداد و اعانت این بندگان درگاه خلافت پناه استوار سازد بنا بر مرعات مراتب دوستی استدعای
او با نجاح مقرون نگردد و بر ضمیر محبت تخمیر پوشیده و مستتر نخواهد بود که بنا بر فرمان واجب الاذعان
قدر توامان احدی از بندگان این درگاه والا و استان معلی را حد آن نیست که ارتکاب امری که منافی
صلح و صلاح بوده باشد تواند نمود در اینوقت نیز بتجدید ارقام جهانمطاع آرزوی تاکید بایشان بیگلربیگیان
و امرا آنحدود شرف صدور یافت بهیچ وجه من الوجوه اعانت پاشای مذبور ننموده مرتکب امری که منافی
مصالحه پیوسته در ازدیاد مواد موالفت چنانچه منظور نظر اصابت اثر است خواهند کوشید همیشه
اسباب جاه و جلال و امارة و ابواب حصول مطالب دارین گشاده باد
چون بفحوای کلام بلاغت نظام واجب الاحترام اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ نواب ما در سبقت
در ادای سلام سنت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام هرچند در اعداد مثوبات انتظام دارد
لیکن بمقتضای نص حضرت حتمی پناهی هر جوابی که از فرائض است مراتب سنن اداء تحیت شایسته چنان می نماید
که این خیر اندیش صداقت کیش گلدسته سلام و دعا که از فوایح روایح آن دماغ دوستی و ولا عنبر شمیم
و شمامه تحیاتی که بزم صدق و صفا از ورود آن عالیه نسیم گردد تحفه مجلس سامی و محفل گرامی وزیر اعظم
اکرم مشیر مفخم معظم صاحب السیف و القلم وزیر اعظم بالقابه نموده خواهان حصول مطالب دارین و مقاصد نشاتین

الفت العالی

مطالب

از حسن سعادت مقدم باشد امید که این خواهش بی ریا قرین حصول درگاه خالق الاسباب باد بعد از بسط
بساط دوستی و وداد و رفع موانع یگانگی و اتحاد مرآت ضمیر منیر آفتاب تاثیر و آینه خاطر خطیر صفا نظیر
منطبع میگرداند که سرهمت همت جمعی از باریافتگان سلاطین عظیم الشان پادشاهان رفیع القدر
والمکان که مقتضای قدمت و خدمت و حسن خلوص نیت پایه برتری از اقران و رتبه عرض مطلب
در هر وقت و آوان یافته باشند واجب و لازم است که در تنظیم اموری که موجب رسوخ قوایم آن دولت
شامخ الارکان و صلاح حال و فراغ بال جهانیان تواند باشد سعی موفور مبذول دارند و بر ضمیر منیر
که حاوی مراتب معقول و منقول و جامع رموزات فروع و اصول است پوشیده و مستتر نیست
بمقتضای صدق انتمای واجب الثنای خالق ارض و سما که وَلِلّهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ الْبَیتِ
مَنِ اسْتَطاعَ اِلَیْهِ سَبِیلاً قاصدان زیارت بیت الحرام و طالبان طوف مرقد مطهر
سید خیر الانام که جزوی از اجزای استطاعت و شرطی از شرایط حصول این امنیت است بر
ذمه جهانبانی سلاطین معدلت آیین فرض و اتیان بآن در وجوب ادا ثانی اثنین
فرض است و لله الحمد والمنه که پادشاه دین پناه سلیمان دستگاه اشرف اقدس ارفع همایون
اعلی از بدو جلوس بر اورنگ جهانبانی بمحض عنایت یزدانی در تمشیت این امر اهم و حراست
بنوعی اهتمام فرموده اند که سالکان حج و عمره از هر طریق بی همراه و رفیق تا انتهای مطلب بدون
غایله رنج و تعب و سانحه آزار و تعب فایز میگردند و در حین ورود ممالک منسوبه پادشاه اسلام پناه
قوی دستگاه بسبب اخذ اخراجات غیر معلومه زیاد و نهب و غارت اعراب غلیظ الرقاب بر بقیه
و نقد حیات آن گروه حیرت پژوه صرف بار و برگ و جان گرامی در معرض تلف میباشد و اینمعنی باعث
آن میشود که جمعی کثیر با وجود استجماع شرایط وجوب بسبب فقدان جزئی از اجزای آن از نیل آن

مراسم محروم گشته یا شکسته را او به تقصیر و در معرض سخط رب قدیر باشند در صورت اگر آن والا بافته و قابل حرز

وکمل در سینه در تادیب جماعت عمل و تابین اسباب سعی بلیغ بکار برند بما تا که با حاجیان در ثواب

القاع آن امر شریف انبازد و در جنس جوار از قنطره طراد سبکبار و سبکبار باشنوشانی این امر

جلیل و ثواب جسیم منع و زجر بغاء کفاف دین مبین و معاندان ملت متین از بند مقاصد و مطالب

و علام تصفیه مصالح و مشارب الشیان است بدین و سیده دست اختیار شان بسته و بازوی اقتدار شان

شکسته باشد و معلوم رای منیر و ضمیر دانش تخمیر شده خواهد بود که مرکبین بیدین با وجود لغو و تبذیر

بعیوب عقوق ولی نعمت و بلاحامی معیوب و بکر و حد لعنت منسوب است و درستان جاه الولا را

دشمنان دوست بی یار او دشمن و شایسته دار و رسن میدانند اگر الحق حسب سعادت منتهی الارکان

عظیم الشان جهت تشیید مبانی عهد و پیمان و آرایش و آرامش جهان و جهانیان آن سالک

طریق عصیان را از بنیان مستحیل و انجاح مامول باتی آیند عند الخالق و الخلائق مرضی و مشکور باشد.

آن در یوم النشور عاید باشد دستور روشن رای جلی النور خواهد بود پیوسته خورشید مطالب از افق حصول

تابان و کوکب امال فروزان و درخشان باد

خیام دولت و اقبال و شادروان جاه و جلال جناب معلی القاب سپهر قباب شوکت نصاب و کمالت اکتساب.

استوار اعظم دوران و معظم مکرم مفخم محیی مراسم احسان و جناح حی رسوم بیع و ناظم مناظم و مهام انام

قائم دین عبده اصناف وزیر صاحب تدبیر و منیر روشن ضمیر مرجع بایان عظام خانی خان سید الله

ارکان دولته و اقباله و ضاعف الذار شوکته و اجلاله مطنب باطناب خلود و اوتاد دوام بوده موفق

بتحصیل موجبات فلاح و نجاح نشاتین و سعادت دارین باشند بعد از طی وادی رسمیات و سلوک

مسلک مفاوضات

مسالک متعارفات بر لوح ضمیر منیر آفتاب تاثیر منطبع میگرداند که بفحوای اَلدُّنْیَا مَزْرَعَةُ الآ
خِرَةَ شایسته اطوار جمعی که بمعارج توفیقات الهی عروج بر طلایع دولت سریع الزوال دنیا متوجه باشند
آن می باشد که بغیبک دو روزه بینش بعواقب امور در صدد رضاجوئی حضرت باری و طالب اطاعت امر
ایشان باشند و سبب ادراک این تمنا و حصول این مدعا منوط و مربوط بر آنست که اطاعت و العباد و
اوامر و نواهی هادی سبل و مامور بامر قل لیغ حضرت خاتم النبیین علیه و آله و السلام الی یوم القیام
نموده بمقتضای لَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی در اعزاز و
اکرام مشاهد مقدسه برگزیدگان اولاد عظام حضرت خیر الانام علی جمیعهم التحیة و السلام سعی جمیل بتقدیم رسانند چون در این وقت
از راویان ثقات بصحت پیوسته که صندوق مرقد منور مطهر نیر اعظم جهان سیادت و کوکب منیر
آسمان سعادت مؤتمن اسرار جناب باری امام مفترض الطاعه امام حسن عسکری علیه السلام
والتحیه را آسیب احتراق بسبب بی پروائی بعضی از اهل حجیم روی نموده تدارک آن بر ذمت همت
عوام امت حضرت خیر الانام فرض و متحتم است اگر متوجه آن دولت بنیاد در اخراجات آن
در احراز این قصب السبق سعادت دارین نصیب باشد فهو المراد و الا معذور دارند که احدی مانع نگشته
این دولت و الا نشود که چنانچه باید و شاید با تمام این کار سعادت انجام قیام نمایند ایام دولت
و سعادت و اقبال بر دوام باد

همیشه معین سعادت و دولت و اقبال از ینبوع عنایت بیغایت حضرت ذی الجلال و بر ریاض
آمال و حدایق احوال فلان جاری و روان و ریاض مراد آن منبع خیرات سرسبز و ریان باد
بعد از ادای ثنای بی منتها و ادعیه و لا العد و لا تحصی بر ضمیر منیر مودت تخمیر و خاطر خطیر بیضا تنظیر

منطبع ضمیر داند که چون همت خیر اندیش و نیت صافی طویت بندگان اشرف اقدس امجد همایون اعلی
بدان مصروف و معطوف است که بنای دوستی سلاطین عظام و این سلسله عالیمقام تا انقراض ازمنه
و ایام قایم و حصول این امر خیر انجام دایم باشد به بندگان آن دولت والا و کارگزاران السلطنت علیا
نیز ضروریست که اهتمام در تشیید مبانی آن نموده باشند بمسامع اطلاع آن عظیم الشان سنی المکان رسانند و
هنوز اسرار لوح اعلان و اعلام می نگارد که سامع افروزان زبدة الامرا و اعظم الوزرا اشاره نماید که در زمان
سعادت توامان نواب خاقان صاحبقران طوبی آشیان عمر حسین پاشا حاکم بصره بحر الیس مستظهر بتسلیم الغافرکان
این قلمرو دوران عدت نوشته رشد عالی او بمحض رعایت جانب دولت علیه حصول پذیرفته بود و بعد
از ورود مشارالیه بممالک محروسه از سعادت آستان بوس مألوس بعلاوه شد و شاد شد و مانع رتق تعرض از
استیلا و غلبه که بکرات ادرار وی نموده تصرف در بصره و قرنه و خزاین نمود و از جور او بتنگ آمده و در لوای اخلاص
بدربار فرستاده بدرگ همان آرزو شده بود بعد از مراجعت و از مشارالیه بی نیل مأمول و بی اس از حصول
مسئول بعبر سلوک با حجاج بیت الله الحرام نموده در نسبت اهل الیشان للذمه بتفاوت
بود بعمل آورده بعد از آن بخیال تصرف حویزه و محال متعلقه افتاده صعوبت براد جعفر که تیر روی
ترکش و شعار آن آتش بود با فوجی انبوه بقصد تصرف آن ملک فرستاده و والی محال مزبور نیز بمقتضای
دفع الصایل واجب وارد جوادار آیا چی از شجاعان عرب بمقابله و مقابله و تعیین نموده بعد از جدال و
ستیز و کشش و آویز مستقر بر خسران و الدودی سالک درکات سقر شده بجهت رفع مولوای مدبر
بر کفته محضه تصرف در قلعه قرنه که حصن حصین و حرز متین او بود نموده باتش تقریب در دفع آن مدبر
که دشمن طرفین و خصم جانبین بود پای ثبات افشرده بعد از فرار آن خذلان شعار بصره و سایر الولایت

رقبال

را از تصرف

را از ید التصرف او انتزاع نموده نواب کامیاب عالی بنابر رعایت دوستی و وداد امر فرموده اند
که رستم خان زنگنه بالقابه بطریق ایلغار خبرات فتح مبین الجرماتی سرادق سلطنت و جلالت
رسانیده معروض دارد که در دفع اعدای آن دولت دیر بنیاد انقضاء خدمتی از آستان صادق الولاء
بمنصه ظهور رسیده بهر یک از معتمدان آن سرکار که بجهت حکومت آن دیار از دربار اقبال آن پادشاه
فی ما بین تعیین گرفتند خواهد فرمود این سعی موفور و بذل مشکور مشعر بر آن بود که الفرکین ملک العالم متوفی
بجار رحمت ایزد منتهای سلطان سلیمان در حینی که مشغول دفع کفره فجره بوده در نامه مودت ختامه
که نزد نواب خاقان طوبی آشیان فرستاده قید فرموده اند که صیانت محال متصله ممالک محروسه ایران
بنابر یگانگی و یکجهتی در عهده بندگان آن آستان باشد و از این قرار ان شاء الله تعالی تا انقراض ادوار
ازمانی باید که همین بنای از تطرق حدثان مصون و محروس بوده رعایای طرفین و سکان جانبین
در سایه دولت این دو سلطان عادل که ظل الله فی الارض اند مرفه الحال و آسوده احوال و
خوش وقت و منشرح البال بوده باشند و برای دستور اعظم اکرم واضح و لایح است که بعد تمیت
مدید و عهدی بعید که سلیمان بد نهاد سر از طوق بندگی و قلاده سر افکندگی آن سلسله علیه
کشیده التصرف در الکاء شهر زور و توابع نموده باب فساد بر چهره ساکنین آن حدود گشوده
بد ستیزی از غفلت آن مدبر ایران داشته که متعرض محال متصله ممالک محروسه شده و بدین
سبب تفحیل الضرورت قبیح المحظورات امرا و اکراد این جانب چندین قبل از این در صدد ملاعنه آن
ملعون در آمده بعضی و فرمان والا باسم پادشاه اسلام پناه رسانده و نسبت وقایعی که او نموده بود
رتبه ظهور رسید و وزیر اعظم و دستور مکرم سابق معتمدی جهت زجر و منع آن بدکیش عناد آیین
و تعیین حدود محال سرحد تعیین نموده و مجدداً جهت سد راه گفتگوی طرفین در رشته روانه شد

[illegible]

وآن شقی الکنون انچه قرارداد طرفین بعبه اضی شده بر روز در صدد القای فتنه و فسادی باشد

و بندگان اینطرف بملاحظه اینکه انچه آن مدبر در تصرف دارد متعلق بپادشاه اسلام پناه است

بعنوان تغلب متصرف شده اگر بهجوم عام در صدد ازاله او در آیند رفته رفته مباد النقض عهد سرایت

نمایند کف نفس و ضبط می‌نمایند و القای مفسد چنین بد طریقه شنیعه سرکشی و نافرمانی حکم مرض

مسری دارد که باطراف سرایت می‌نماید و چنانچه مسموع میشود در بعضی اطراف الکه سرایت

نموده جمعی از اعراب بغداد دایره بتعیین امیر پاشای آنجا تنگ نموده اند بنابر مناسبت شیوه

ایتلاف و التیام الکه من بعد کارگزاران آن قبالت و الاله بطریق سابق اهتمام تمام در ازاله آن بدفرجام

بعمل آورند و بسبب عدم اهتمام آن منحوس بد فرجام را خلیع العذار بگذارند که مبادا آن شعله خس پوش

مشتعل و آثار آن بسایر محال طرفین منتقل گردد

صلی الله علیه و اله و صحبه

بعد از حمد جناب کبریا و نعت سید دو سرا و علی مرتضی و آل اطهار بر ضمایر آرای بیضا ضیا که از

اشراقات انوار غیبی مقتبس و مستنیر است منطبع میگرداند که پیوسته بین بنا خاطر خطیر حقایق

اساس و ضمیر منیر خیریت استیناس آنست که سنت سنیه پدر بپدر و قرن بقرن معدلت آیین سلف را

که از تشیید مبانی بنای دیرینه صداقت و اتحاد و ترصیص اساس قواعد وداد است قدوه و

اسوه دانسته با دوستان آن پادشاه اسلام پناه خورشید کلاه فرشمان دستگاه دوست و با دشمنان

آن خاندان اشرف عزت و اعتلا دشمن بوده سفارش سلطان جنت آشیان سلطان سلیمان خان

باتقابه را که در حین اشتغال بغزای الکفار و دفع و رفع آن گروه بدکردار از تلبیس شعار خود اکیس حفظ ثغور

قریب الجلالات ممالک محروسه را از نواب خاقان طوبی آشیان بمهم بوده منظور نظر اعتبار داشته در باب

بذل جهد موفور و سعی مشکور بظهور رسانیده و درین اوان سعادت توامان که کمی ضار عنبر نافع و مانع که سر از ربقه

اطفا

اطاعت و فرمانی آنخاندان سکندر شان بپیچیده و لطناب القیاد را از دست سرکشی و خودرائی
برچیده از مستی باده مراد افکن غرور اراده تصرف در ممالک تنشر ذیک دو در نموده صفر برادر
خود را که تیر روی ترکش آن بد اختر سرکش بود با جمعی کثیر و جمعی غفیر بر سر والی حویزه فرستاده و اهل
انجا بجهة دفع جای این امر ها بل سید عبدالله ولد خود را با گروهی از شجعان مقابله و مقاتله
او تعیین نموده و بفحوای وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللهِ صفر از دست سید عبدالله
شربت ناگوار هلاک و بوار چشیده سالک درکات سقر گردید سپاه والی لغالب لغالب حد نعایا
قراری نموده چون پای ثبات طالع از جا بیرون رفته تاب صدمات آن گروه نیاورده
دیار ادبار گردید و والی در ثانی الحال بدون مانع و مزاحم داخل بصره شده قریه حسرایر و سایر محال
انجا را فیجه ضبط و تصرف درآورد و دشمن انجا بدان رسیخ البنیاد در آمی آنکه سپاه منصور آن
پادشاه اسلام پناه تحمل تعب نماید مغلوب و منکوب گردانید اکنون این دوست صادق الاخلاص
بلوازم و البته ارشاد شاید عمارا بر منصه اظهار نشانید و جوهر این مطلب را از طریق الاعلام
و مکشوف رای زرین سازد که حصول این مرام از راه تصرف در ممالک متعلقه آن پادشاه
گردون علم بعد بلکه موبنت رحمت و لقب سپاه آن پادشاه اسلام پناه را از اعناق
خدمتگذاران الطرف بشرف داشته الغاء مزبوره لما کان لشت ملازمان و کارکنان
آن خاقان بلند مکان دارد و هر کس که از دربار اقبال و سده جاه و جلال تعیین مقرر خواهم
فرموده که والی تسلیم نماید و بحمدالله که از سنوح این امر رجوع این خیر اندیش و دوست صداقت کیش
کالشمس فی وسط السماء فروغ صدق بخشید که انچه زبر السلاطین سلیمان حشمت بهیج معاذ قبار معوض

و بهنه نبع نمودار موج سراب و آن مله شایسته باز خوردست و عتابست و حین ال مغری
کاذب الکا العین الا الذب لکار فار جسبیده و بسبب تغافل شدگان آن پاشاه ثریا مکان
دلیر گردید شایسته طریق حزم و احتیاط الست که بوت و جوبلن فتنه گرد حامل نامه محبت
عنوان رستمخان بالقابه بعرض بعض سخنان دوستانه مامورست بمسامع جاه و جلال ایشان کانی
گرباس گردون اساس خواند رسانیند

سر لفینه

کلام ابتدای و سوز منتهای اول اول و آخر اسم سزاوار بلایق و سزاوار گردنوز لم احتیاج کاینات
گوکی نوننک طلوع مشرق در جوجی لفظ واحد آتینه واقع اولور حمد و ثنای لا تعد و لا تحصی
اول عارس وجود انس و جان و موزیق اوراق زبان بمثمر ثمرات بیانیه شایسته گوز اولور کیم قرآن
عینان نضاحتان مهر و ماه بدایک الخلد واز زنگار رنگ موالید و ارکان و ثوابت و سیاره
اشتهابر اله گلزار جهانی وجوده گتوردی و انتخاب دیوان قدرتنی که وجود انسان خاکی بنیان
دور ترکیب بند مفاصل و مفارع مفاعل و ترجیع اصوات و رباعی اعتبار و مسنوع خوف و رجا
در بحر طویل تمنا و مخمس حواس و مسدس احراس و غزلیات لعق و مستزاد تعلق ببرله اتمام بوردی
اول حدیقه حیرت افزا انظاره سنائی حدیقه دقیقه بین گروبان و بهدیوان الجبار زمان
مطالوسندن النوکس بالمعه تحیردن شان بای در کل ودی زبان نحواص تحقیق نظر بنده هر

ناطقه

حبابک لیوس صدق لبریز گوهر درخشان وعزیق بحر تفکر حشمنده هر قطره بیر دریای بی نه
و بایان بیر چشمه دیلن ورزباندن وصف اثنای اجزای زلال بیانی هر تو کانز سوز
و مجلس تدبیر دقایق قدرتنده محفل ایلین حیرت و اندازه نوز نوز بعالش کلمی قلم قدرت

بوم للهم

بیرله لاجوردی سپهر و طلای خورشیدی لوح طومار نقش ایتمیش و صدیع جانفزای امرکن که قافله سالار
وجود در کاروان مملکانی منزل شهوده تورینیش و نفخه لبانه رواجی ولرین صباح بالابتهاج
باغبان صنع خیابان طوائف الممکنات و التصویر بدیع ابداعی قلم تقدیر بیرله صفحه وجود حکمتلی موشکافلر
کوزینه آسان ایتدیلرینک و قائمی منفک کورنور و نوربسته سردر کم چراغ عقل و درایت بیرله
دشوار لولو نوزیش سالکی خرج کردان کنبی اول کعبه دو للا نالرینک باشینه دولانور و
جدوال و جولریده زلال آب روانی دهش سرآسیمه لیک لولانور خیال طویل الباغیک دست
تصرفی اذیال درایت کبنه داستدنک کوتاه و نوریغ حسن ادراک ارباب اذهانی غنق تفکرده
محبوسی زندان چاه عقول کوزللری تماشای نغمه افتاب صنع ابدای کن قرا الوب خفاش کیبی
ظلمت جالنده سرکردان قالیمشلر و فهم طایرلری که آسمان جولان و لامکان مکان دولریم
ارتفاع پایه تصوریدیک قنات سان اکر اندیشه زخارندره یک اول معشوق حقیقی طلبده
کردان جرات شعار جلادت اطوار بکستلیق قلیجی نیک کسری یلکن الق سنانینک
اثری لیوزنجی لق ایکی سک ملکی و درجی لق اوجینی نیک ملکی جرکس یوک لری یا نیخ
فلن عنایت بیغایت شاهانه ایله امیدوار اولوب بیلکسون کیم اول شجاعت اطوار بنک تکین
اولدوغی دورجی لق داورکه صفات حسنه سی مکرر ذات همایونه عرض اولنوب خصیصا نام
شول عمدة الاشباه رعایتیه مصروف و معطوف دور و با وجود که لوازمات علیق تربیک بخش نکبت
لر تربیت ایستدوکی اداره سی اطراف و اکناف منتشر و المشدور خجسته بنک الستده اولوکس
هموتمد بکب بر دار ارسال عرائض بیرله توسل ایتمیش که اول زبدة الاشباه یک باعث سرفرازلقی

اوله شمدی عنایت شاهانم اول شجاعت اطوارنک شمائل حالی اولوب خلاع فاخره و انعام پادشاهانه
آت و یراق قونلمق رفعت پناه رستم بک بو دیارنک اول خزانت شعاره عنایت اولنمشدر توقع
شاهانه وافی اولوب بخشش کیم و قابل ادم لر کیم پادشاهانه بنده لقمه باره اگر رفعت پناه مرابوردادی
ایدن دقتده حاضر اوله اوز آدمی بیره شیردانی بکلر بکی مانند ارسال ایتمیون
که ایالت پناه مرابورادم قوتوب درگاه خلایق پناهمه ارسال ایده و اگر اول وقتده مذکور اولان
اینا حاضر اولیه نیه بنک هر وقت تحف آمدرسه ارسالکی وسیله اعتبار بیلوب مابله
اینمه جهتی معروض اولدی کیم اول رفعت پناه و شمال ار القعده فان قضیه سندن الوتیزی
لقا واقع اولمشدر فرمان همیونم ایالت پناه سرجانی خان اسمیه صادر اولدی کیم اول
مقدمه منظور و عمور آگاه اول رفعت و معالی پناه نک آدم لری قلدرادوه اعزاز و اکرام ایدب
شهروان بکلر بکلکی بابنه گوندرسنک عالیجاه مرابورادم قوتوب یوبندن صکره بیرلوع اخلاصینی
ظهوره گتورسنک موجب ازدیاد عنایت بیکرانم اوله
لکا ایلق و الیام بهارستاننک ازهار تحیات و مودت بوستانی بیک الوانلری محبت ملاءمک ساغر
سرشاری اعنی اعلیحضرت آسمان رفعت قضا قدرت خورشید طلعت مشتری رایت و ای درایت
جهانبانی و شاهنشاهی نک طرازی سلطنت و جلالت اورنکی نک پایه قرار غزاوت و جهاد
شمشیرنک کسری ظالم زدایی خدیونک بخطای تنک تکاپکی و سپر فرنج دولت جلادوسی
نک جمعی پیرایه بنای مجد و اعتلا نک مسند پایه شهامت و دولت آجانینک سر
رصایلی عالم آرایی بهارنک سحاب و ایلی جواهر مخزونه لطف الهی نک خازنی جناب مطلق
العنان کامروائی زرانصی سلطان البرین و خاقان البحرین ثانی اسکندر ذی القرنین
خادم الحرمین الشریفین با لطلب اطعنی الدخان تاشیر الویه بر و آلدمتانن لازال کاسمه محمد

انکل نامه

انک نامه موت ختامه مکتوب صداقت اسلوبی که دست الفت جیده سی و نظر قبول سرکریده سی و
مصفاو تمعلی حلیه سی دور سرساحت منبعث و ترمان ساعت منجحون ده که بنت المنعور
حصول مطالب و مآرب الوانی بتقالید الطاف خالق الانس والجان و صنایع بدایع تنمین و
اسماعی بیره اولیاء دم الت ابد مقرو ممیز جهره سیناله کشفه و مطلب رونق لباسی شاه اقالم فاتنه
جامه فرموهم ابد صحرای منافرت سواردی رقبه فرلو درلقه اطاعت و سرچشمه عذب شله لق وارد سی
اولنلر همت صهبای غرت و فراغت ایلکن زبان دان زموز ودادساقی رحیق اتحاد بحمده الاقران
اسمعیان اقا زیو قدره وساطتیه بر اسرار روایح مصادقت و ادراره کاس محبت ایذوب بالحهت
لق کاحن عنبر شمیم و دوستلق بز بن غالیه نسیم آیندی و نوال مکتوب ناطق که فی الحقیقه حجاب
بیوننه فالق ایدی لسان سخن کراز و بیان صدق شعاری بریله درستلق اسالی مشید و صداقت
نباس محدد ایلدی حیث اول کلدار همیشه بهار تنک روایح سکینه الفوایح و نسایم ورود السماسندن
سولیه استشمام اولندی که کثرت نشیب و فراز طریق مباعدت و صعوبت فتح عمیق موضحه حریم
لطف قرب دن دور اولاندن بیربرث مدید و عهد بعید الفصال والمنسی لیندر خاطر محبت ذخایر
و ضمیر ایلما مناظر مرحطلو اید صحت ذات کامل الشحات کمعتید علی اقرب الحال استجاره
اسعلسن اولنه و رفعت معانی بنا ه فلان کونکل خیر انتما ولمر محبت اقتضا بامور اولان که احمال
و اثقال زاید بمقیدا و لمیه لوجه ست لازم المستره قیام ایده و تشاوف و تجالدا مقتضا بحیه
بنجبر اسی سبب ایلی کر نسخه جامع تثبت و روانمونه صبح و شام نور روز در برده اصطبار اختاص
در کاه سعادت حتصاص اینعی ارساله مخصوص اولدی
حدیقه کثیرة الازهار موالفت و مصادقت و روضه نضیرة الانوار دوستی و مودت کلزار لری ایدر خاتمه

اولمیوب اخف وجوه ایله که سرعت ورود و رجعته عایق و مانع ۱۲

متکفل ضمانت مشیدان سلطنت و شوکت و جلالت پناه حشمت و نصفت و معدلت دستگاه شهامت و بسالت
اکتساب چراغ افروز سلسله جنگیز خانی واقف رموز رأفت و تعدد قاآنی المختص بالطاف الملک المنان شمسا
للسلطنة والشوکة والحشمة والنصفة والمعدلة والابتهال اوزبک محمد خان سر سبز و ریان
گردیده بعد در اکثر ازمنه نشر نسیم صدق و صفا و مودت و الاخوت مشام بهجت و یکجهتی را عنبرآلود و مشک
اندود گردانند و علاوه نوباوه نیر سر آبنوستان دوستان خبر انداس آستانی ولایت نشان شنید صادق
الجلاده محمدت حسابند الشعاری که در باب رعایت خاطر مرحوم خواجه شکور و شریعت و فضیلت پناه
افادت انتباه قاضی عبدالحمید ارادۀ طوف بیت الله الحرام و مرقد منور مطهر خیر الانام داشته خصوصا
استسعاد بتقبیل آستان سعادت نشان بندگان اشرف اقدس ارفع امجد همایون اعلی و حصول فرمان
والاشان معلی باسم امراء عظام و ولاة کرام مستملکه ممالک مشار الیها در دیار و ایاب و غلبه جنود
مسعود بر لعزه قلماق بد فرجام مردود به نیروی حسن عقیدت آن سلطان والا شان با بن دودمان
خلافت مکان فرموده بودند چون مرحوم خواجه شکور قرب وصول بدرگاه جهان پناه و سده سپهر گردون اشتباه
اجابت دعوت ارجعی و در اثنای طریق عطف عنان بصوب عمیق عالم البقا نموده بود شریعت و فضیلت پناه
که حامل نامه مودت ختامه بود بشرف تقبیل آستان ولایت نشان و جلوس محفل خلد مشاکل اثبت
عنوان سرفرازی یافته بر طبق خواهش آن سلطان عظیم الشان شمول انعامات خسروانه و محفوظ الله
صدور فرمان واجب الاذعان بنحوی که زبان زد خامه صادق البیان شده بود گردید و چون ملاذم مرحوم
مذکور را رسالتی که آن بود که حامل نامه والا و فرمان معلی بندگان اشرف ارفع همایون گردند آن شاه الیه
بعد از مراجعت شریعت و افادت پناه مشار الیه بتحمل این تشرف نامه همایون پیرایه اختصاص خواهد پوشید
چون در طی آن منشور الادب ابتلاق فی التیام اشاره بآن شده بود که چون اخلاص الموالی السلطان والابتهار

در انجام

در انجام خدماتی که صلاح دولت طرفین باشد سعی موفور و جهد مشکور مبذول خواهند داشت لازم نمود که بندی از تقیه سپاه
نصرت شعار دریاجوش سیل خروش که درین وقت و زمان سر کرده یکی سردار ظفر شعار معالی شان بقصد تنبیه
و تادیب ادبار ترکستان روانه صوب صواب خراسان شد چون موج بحر بیکران بر سبیل تعاقب و توالی
روانه شد صورت تحریر یابد ان شاء الله تعالی در حیله ولایت آن گم کرده راهان بتقریب اوقات نصرت
آیات کرد از جانب نجیب السلطنت شاه نیز اگر وفا بوعده اشعار شده بعمل آمده بود در مرآت ضمیر منیر
خورشید نظیر نیز کالی اشرف اقدس جلوه استحسان خواهد نمود پیوسته با علام مرغوب خاطر محبت ذخایر و
اشعار ملفوظات ضمایر دوستانی الامسرور خواهند ساخت
محمدت بیرون از قیاس مولف القلوبی را که از التیام دو حرف کن بیک ان اضداد را بهم در مقام
توافق داشته از جانب صنع لباس انشای نوشید و تریاق اکبر صلح و صلاح و زهر این جهو لندان را که از
زهر جانگزای وحشت سمیم بود با صلاح آورده در آراستگی کشور شهود حضور و وجود باقصی الغایه کوشید
و سررشته متین شرع مبین علت غائی وجود انسان ماحدی ابا زمین و آسمان رسول الثقلین و سید
الخافقین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم اوراق پریشان اعتقادات و از افرق مختلفه انسانی
را شیرازه اتحاد بست و نیروی یکانگی و موافقت غزات مسلمین بنیان ثبات و قرار حضرت آفاق وثیق
مبین و معاندان ملت متین لازم شکست معنوی روح افزای اعدا است سلاطین اینان نیز که از اجزای رضا
جوئی خالق و خلایق ترکیب یافته جانی دارد و مزاج فاسد ایام را دادید و از بن شهد روح افزا مذاق خاص اینس
لذت شناسان محاید احسان بحلاوت راحت و استمرار حیات سازند   مراو را رسد سروری بر جهان
که آراست از عدل باغ جهان   زهی عدل سرو حکیم علیم   که روشن کند شمع گل از نسیم   به بین شاهد
لاله را در چمن   که از شعله دارد به بر پیرهن   ز عدلش چنان شد جهان بی خلل   که آتش کند آب را
در بغل لله الحمد و الثناء و منه الابتداء و الیه الانتهاء و بیده ازمة الاشیاء و الصلوة و السلام علی محمد

رسوله ما دامت الارض والسماء وعلی آله واصحابه الذی هم شموس الضحی وبدور الدجی وبعد بر ضمیر واقفان
دقایق عوالم امکان ولواء خاقانان توران نجیده اوراق حسیجانق مخفی ومستور نخواهد بود که بنای ثبات
وقرار این کارگاه رفیع اساس را کارکنان بینشگاه امکان بر الفت و اتحاد نهاده اند وبالین مفتاح
الهی ابواب نجاح وفلاح بر روی آمال وامانی عالم وعالمیان گشاده اند وچندین هزار قافله از بهار
رنگارنگ وانوار گوناگون که هر ساله از زاده دور عدم بعالم ناسوت آمد وشد منمایند ومدار اقامت
در کمال انشراح بال وشکفته رویی در صحن گلستان میکشایند از نتایج حسن ایتلاف والتیام است
که اتفاق خاک وآب باعث بر آن گردید هرگاه تا التیام این دو جزو بی اراده ولعوکه در دیده
بصیرت ارباب حقیقت صفت فعال نقش بزم بسته آید منتج چندین آثار عظیمه وامور غریبه گردد
پیداست که توالف وتوافق اساطین سلاطین صدر نشینان بزم برتری وبرگزیدگان اقلیم بلند اختریند
چه مرتبه آثار حمیده وامور پسندیده خواهد بود لهذا در این ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام که از ولایت بابای
ترکستان بوجوه ما مفتخر ومباهی است بمقتضای امور ملکیه وبفحوای صدق انتمای اتقوا الله و
واصلحوا ذات بینکم تمامی همت والا نهمت مصروف ومعطوف بر آن میداریم که پیوسته مرآت صفات
ومصادقت از غبار نفاق وزنگار وحشت مبرا ومعرا بعموم ناسی با هم در مقام استیناس باشند وچهره
استیناس واطمینان را که شاهد جهانیان معشوق پیر وجوان است در آئینه جهان نما تمام فرمایند وعمده الاماثل
والاقران حسن قورچی بیگی آله از طرز دانان رموز مصادقت ومعالی صفت جهت تبیین این مرام
شنیده مبانی ایتلاف والتیام بمواثیم بزم الدمحفل معلا اعلیحضرت والا رتبت سپهر منزلت بلند جاه
بالقاب فرمعصم طالب این مدعا که باعث انشراح بال وتیسیر مآرب بیگانه وشکلت گردانیده بودیم سلطان
والاشان خسرو سکندر سریر سلیمان مکان ثریا اقتدار نسبت آبای عظام واجداد کرام خود بهم جهت
انشراح بال وحصول امانی وآمال عموم خلایق ورضا جوئی حضرت خالق فیصل اصمم ایم وتت ایم
فرمود امارت پناه عهد بیگان سلطان حاکم مزبور جهت ترصیص این بیت الامانی جهانیان را

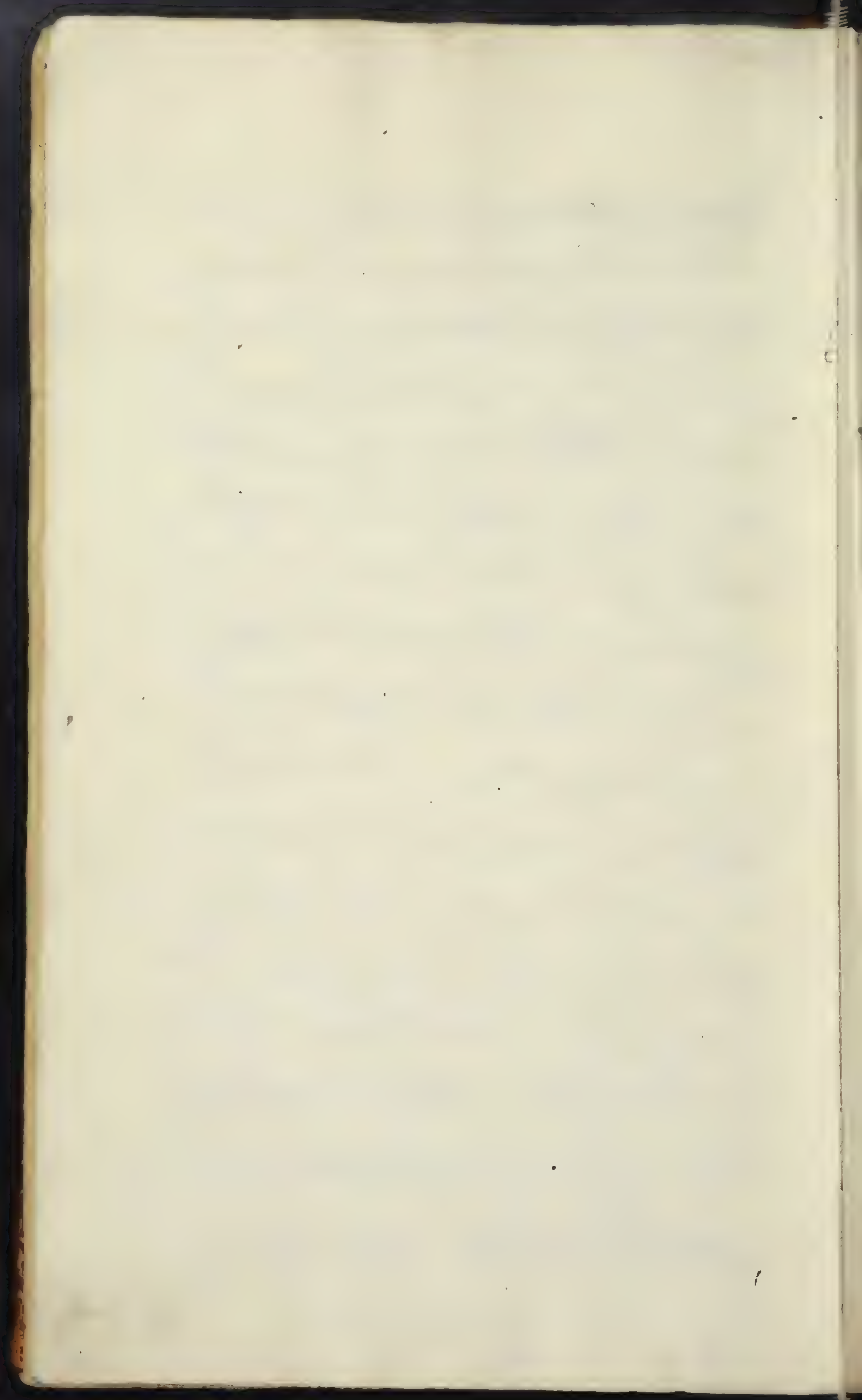
صح این امر

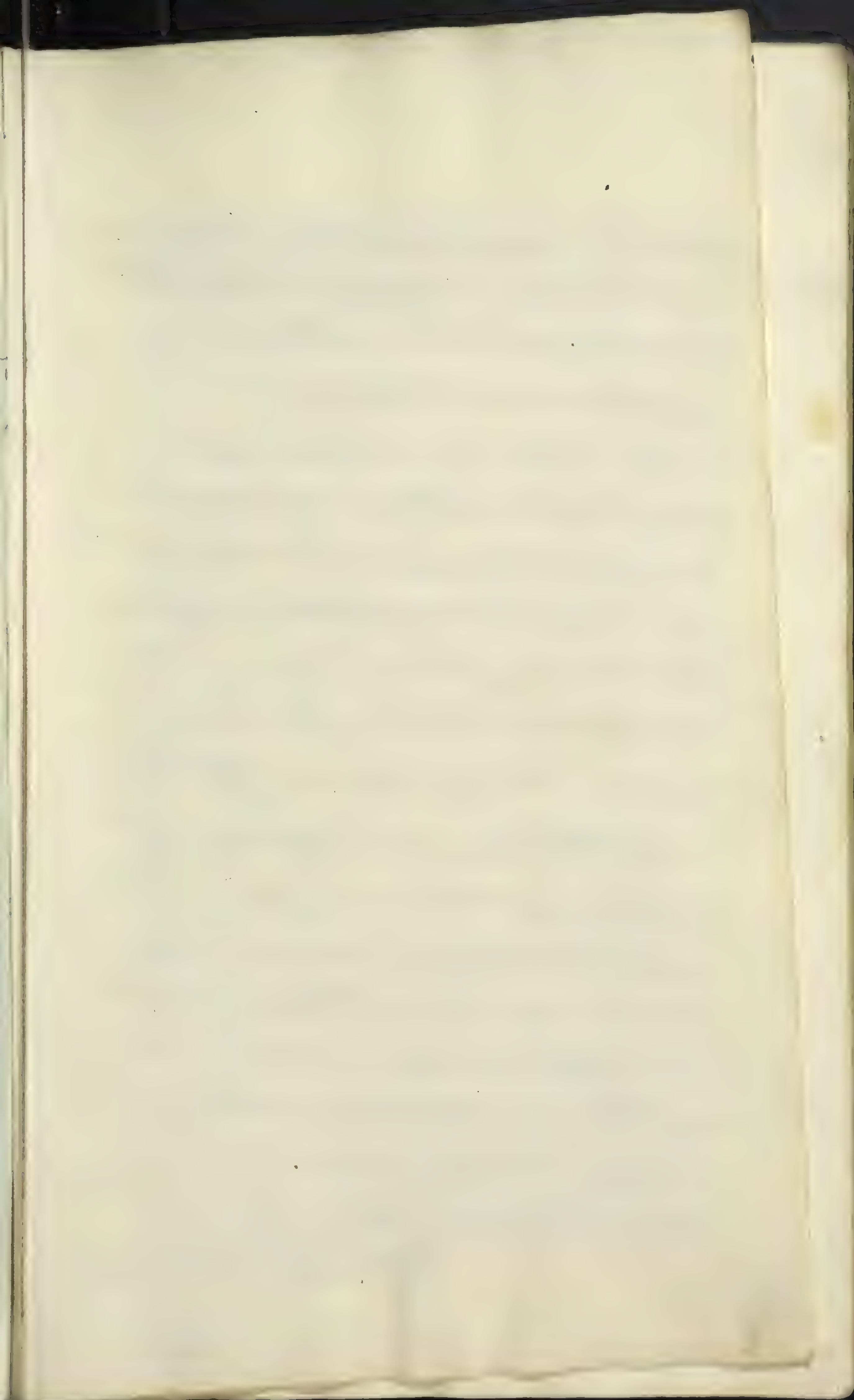
بمعمار عدالت

بمعماری وعدالت شاهانه سلاطین ذیشان سر رفعت باوج کیوان افراشته روانه خشته اند در وقتیکه
منتجب ادوار و قرون و خلاصه حرکات سپهر نگارگون قوانین بوده شاهزادگان و آتابیقان و امرا و
اعیان و صاحبان اختیار این دولت در پایه سریر سلطنت و اورنگ حشمت و شوکت جمعیت داشتند
شاهد این مدعا بر آینه حصول پوشیده و این وثیقه انیقه کشاینده خامه وثوق و رلوح ادیرا تا
انقراض زمان و انصراف دوران دستور العمل سلاطین ذیشان توران و ایران بوده باهم در مقام
تو آلف و تصادق بوده باشند و در تخریب بنیان دشمنان این دولت عظمی و دو ملک فسیح الفضا و از
عام الوقوف دشمنان خاک برباد بیما باشند دوستی معاضدت و مظاهرت یکدیگر کوشش نمایند و ملک
آوان دولت زمان سلطنت این دو والا جاه قدر قدرت الی آخر الزمان این دو ملک وسیع
از آفت و آسیب قتل و غارت و نهب و یغما یکدیگر در امان بوده مزاحم رعایا و برایا نشوند و اگر کسی
از طرفین اراده دشمنی روی نماید در امداد و اعانت او بقدر توان و طاقت خود اهمال فروگذار نکنند و این وثیقه را
منشور الادب و دستور العمل دانسته متعرض محال متعلقه بهم نشوند و هر کس در نقض عهد و پیمان سعی نماید در زمره
الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ داخل بوده مورد لعنت الهی باشد و ثواب این خیر
مستقر و این مستمر رفعتکار فرخنده آثار این دو برگزیده حضرت پروردگار و ملاذ و ملجاء صغار و کبار مادام
اللیل و النهار واصل گردد فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ
والصلوة والسلام علی محمد و آله ظاهراً و باطناً
خضر خامه که در ظلمات دوات بلد چشمه حیوان معاینت پیوسته بسیراب ساختن لب تشنگان بادیه
مهاجرت از ابر نیسان در بیس و ابن لقمان فصیح البیان همواره خستگان دل و دور از جانان را نسیم باد از ساحات
ساعی است مصحوب میرزا هدایت الله و شاطر رضا غلام خود ... ایام تعقیبی در بلده سمنان و
دیگری در قریه ... المدلطرق لعاقبت ... الی دیده مشتاق را روشنی بخشید امید که دست بوس شریف

که پیوسته در تحت قبهٔ منوره رضویه از حضرت عزت مسئول بود میسر گردد زهی حیله از عالم شده توازیهاد ملکوت
هدایت اسلوب مرقوم بود مانند گوهر ابدار زیب گوش اطاعت و انقیاد گردید قصه حبیب و مخدوم من لکیه بود
بودند عین صدق و محض لطف است الله الحمد والمنه که در شیوه ملایمت و دوستی و فروتنی و التعمیم مهربانی
نسبت بیک و بد و خوب و زشت دقیقه فرو گذاشت نمیشود اما حق امراض مهلکه با ادویه مجربه رفع نمیشود
و معالجه حقد و حسد و تداوی بعض اهل عناد به تریاق اربعه مذکوره امریست محال و بیرون از
حیطه احتمال است و در شیوه کم حرفی و سکوت نیز اگرچه معلوم است اما با سلاسل زبانی با چنین سیلاب آن ماه
از قبیل حکم بر توقف برگ بید در حین وزیدن باد بهار است بر ضمیر منیر که مرآت ظهور سردلکیان تیق
عیبیست مستور نیست که بنای حسن و قبح افعال و با سلاسل جنون از الکان تا بالت جلوه نگارش
یافته بود هرچند مخلفات چه مجنون از سلسله التکلیف خارج است و این مطلب تزئین التبوت بشت
که او را با جبره دسته پای ثبات و قرار بسته چنانچه این بیت در حکایت سرایت مصرع این
مصرع بخاطر رسیده بود   داد از این طبع رزانت پیشه گوی   آه ازین آب تلخ حافظ در بهبود
چرا که حافظ مطلق اکتفا از زبان از هرزه درایی و ثلاث خوانی نماید و کارش تا انما المعاهدات
لطف الهی از تاریکی که دامان نامه اعمال الوده انس و پامال شده برکنار علت آن ملک است همچنین حرف
که باعث انقباض خاطر تو شکفته و بلکه در شیوه تواضع و مهربانی افزوده و پیوسته مرکوز خاطر آن بود که خاطرم
را امیدوار قبت الله از نیک و بد حرف متکلم نشود نهایتش ولی نعمت حقیقی جانم فدایش باد لحظه
نمی گذرند که بعزم سمع شنید که فلانی در باغ ننالد و حرف بغیر نزد و خنده نمیکند بلا رسته متعد و مبادا حال
بتوفیق الهی چنان شده که با وجود بلاریسه نیز بامتعدد چشم خود میکند و لعمرالله غلبه تشکر و فقدان هوش
اسمع از دوستان تحقیق میکند متفق اللفظ میگویند که اصلاً حرفی که دور از عالم مشتاق نزدیک باشد نمیکند
نشد و مطلقاً از ربط و نسق منتفیاً بهر حال چه درد سر عم خدا توفیق دهد که بزبانی عرض نمایم
آنکه سیادت و ایالت پناه نجابت و حشمت دستگاه

معزالیه و





آب روان عمر گذاران را بجای خط امانی بیداد جهان گذران بر خرد میخوانم در جوف زورق برباد
افلاک تنگ دل ام از ضیق النفس دست در کام میغ است بود و پائین گرداخنگی و نا توانی مانند نسیم
که عصای غبار در مشت است ناله خرینم بر پای میلاد دارم تا تیر آه نیم شبی مانند چشمهای خوش
دل گداز خواهد ام سرد است و لذت و حیات چند معنی شرار اگر قطره های اشکم بدریا بپیوندد مانند
گوهر بهمان اندرهم فرود است خاطر بی الفت ناخن کنو بهیچ چیز الفت نمی بود و اگر حدیث حور و رضوان در میان
می آورد از هر سو رنگهای وطن را تا را جگاه استراحت و زمانی منزل را حلقه دام آفت تصور مینمود
گمان میکرد که اگر چون آب دریا که بال سحاب لوح بنما میکرد و مسافرت اختیار کرده بغربت گراید الا حامله
چون گوهرها بدر سر می آید و مانند گل که خیمه از تنگنای شاخ بیرون میزند اگر رخت بصحرای ولایت
غربت کشند چون غنچه اش گره تنگی دل میکشد غافل که همه جا از مهربانی لیالی و ایام دیگر نیست و همه وقت
تماشاهای حوادث گوناگون امان خوشه چین اند   گفتم که از وطن بغربت نشستم جور حت
مانند لعل و گوهر باشم بیا   غافل که دیده باتی سپهر ستیزه کار   دلداد بهمیشه چشم بر واقعات ما
مانند گوهر که زدریا سفر کند   سوراخ شد دلم زوطن تا شدم جدا   باری اگر قباحت فهم را احدی
باشد از حد گذشت و ادراک بی نوع کثرت الکلام گسسته خامه غبار ملال برخاطر آن مخدوم نشسته است گرد آن
شاید که بجو بیاید رنگ اسیر قلم کلمهای التماس مطلب را که مانند گل چراغ که آب از جوی شعله میخورد
بردمانم و بسمند خامه اندر هوای این شعله برق حرمین طاقت شوند گمان میشود بال فشان گردانم
جاه جلال انگله از سر دهد سپهر لیلی ایغور و آلتی فرمان این حشمت آن گشت تا حت گرد غنچه لعل سیمای گلزار
نشو نما و طوطی خوش الکلم شکرستان صفا نمک مائده خوش گفتار شاه شراب حصه سرداد کاری گوهر شاهوار

صدف بیمثالی مصرع رسای فطرت بلند و طبیعت عالی نسیم فروزان فانوس دل و دیده چراغ رحمت
خاطر مطمئن و دل آرمیده لنگر سفینه دل طوفانی بحر اندوه سرمایه شگفتگی روان افسرده و خاطر محنت
پژمرده گلدسته بهارستان زندگانی میوه شاداب حدیقه کامجویی و کامرانی کلید قفل دیده از جهان
بسته اوراق ابتر دیوان حیات را مصرع برجسته مومیای شکستگی دل بیقرار نسیم گرد سیر از دل پر غبار
مردمک دیده عیش من ای نقش بدیع بساط انبساط بلبل بوستان را حدیقه شکر بدیع زبانی طوطی گویای گلزار
شیوا بیانی گلشن تخم محبت را زمین قابل انتخاب مجموعه شکر بیز گفتار و شبستان شمایل حلاوت ثمره
حیات باطل السحر شگفتنهای گوناگون جاذبات شمیم ریاحین بهشت شمایل و شاخ ثمره الطاف بیمار رفته جوانی
غمگسار بینوای قوت بازو و توانایی مفرح جان افسرده در دل غمگین صدق زندگانی این جهان دشمن را که بر من فاختم
دل بیقرار بلا نعم او کوه آمده در حصار بیدل متاع صبر و راحت نور جراحت ناسور دل را پیک اشک طنبور را آهنگ
دل را تار رسای افزای مغز کاه تیر دل از راه دیده مغز را تعالی النعم بر گزیده چو مجنون لکم
نارسا
میکردم زد بنالش بیهودگی علاقی جان در قوت روح و نور دیده ام دی که هنوز تازه نهال وجود کس
شاخسار ما نهر سازی و غنچه گلبن هستیش در گلزار وجود چشم بازنکرده بود لطایف و از دون اینی او رنده بخت بوم
ناکامی بصر صر هستی از پا در آمد آری روشن است در دیده سرد مهری روزگار نازک سر شتان را
تخمیر وجود از بوی گل و نکهت نسیم باشد پای ثبات نیست قسمت بیمار ملک است از جهان عمر دراز
میوه اش از برگها پایم و داغ شاخ گرد زود برش مه سیاه باد که از در نگارش این مطلب پا خاسته ام پای
جهل معتبران تهمت پیشه که جز همه خود بر دیگر انسانی تا نبیند یا نامه و تیزم زبانم بر بسیار دگر یا وجود دیدن
چیزی که از نقل آن خون در تنم می افزود و نگاه در چشم خانه ام میمرد به تحریر آن نیز اقدام می نماید چه سازم
چه کنم شکوه از دست که بتنگ فریاد کنم بار بیمحابا که هر عضوی از اعضا از بند از بساط الاله
بر آمدن دارند بیوند از بیش دل از هر جزو از جزئیات گسسته و رسته خواهش از هر هم در تعقل آید

ایام

معدلت و نصفت انتباه عمدة السادات والنجباء الکرام نقاوة السیادة والنجابة والایالة والمعدلة

میر مظفر امیر جاندار خانه دل اخلاص منزل پیوسته بضیاء آفتاب ابدی الاشراق عنایت و

اقبال شاهانه که در وسط السماء تزاید و ترقی اشرف فروغ می نماید روشن و حدیقه بندگی و یکجهتی را

بر شحات سحائب الطاف پادشاهانه که از بحر و حار سلطنت ابد مدت مایه می دارد کل اندیشه بداند

که عریضه اخلاص مضمون و ذریعه بندگی یکجهتی مشحون که درین وقت ارسال آن خجسته را در سلک باریافتگان

ضمیر قدس تخمیر و خاطر خطیر آفتاب نظیر منخرط و منسلک گردانیده بود بکمال اثر رسیده خدمات آن

اخلاص قرین بندگی آیین بمنصه ظهور رسیده آنچه در هر باب معروض انظار در باب والا و ضمیر منیر خورشید ضیا

گردانیده بود مستنیر بانوار ملاحظه و مستضیء انضیاء ما سلف اخلاص شعار بندگی دثار و کافه فرق ناجیه اثنا

عشریه بمراحم ملکانه و حسن معامله و نوازش بی پایان خدیوانه بفحوای الامور مربوطة باوقاتها منتظر و متوقع

خواهند بود چون خلوص نیت و صفای طویت سلاطین صداقت آیین سلسله جلیله قطب شاهیه نسبت بدین

دودمان خلافت شان و اتحاد مذهب تشیع طرفین بر عالمیان عیان و مستغنی از شرح و بیان است

اراده خلود والد و طبع معلی متعلق بر آن می باشد که صیت این اتحاد بوقوع ایتلافی تازه بلند آوازه

گشته آثار این پیوند در استحکام عزت التحاق سعادت الزام مطلب روائی منسوب با سلسله جلیله برین

گرد و تبلیغ این امر سعادت عهده التقرب مقرب الحضرة العلیة العالیة الخاقانیة بنده زاده

قدیم مرزا مقیم کتابدار شده که مقرب الحضرة موفق المهمة تا حین صدور این فرمان جلی الشان واجب الاذعان

معروض گشته که بتقدیم آن قیام نموده بوجهی که آن سیادت و هدایت پناه شایسته آن جهت کبار اتحاد

فلک بنیان مرجع خدمات بین الاقران سرفراز گردد باید که هر فرمان را باتفاق مقرب الحضرة

ملزوم در محفل اظهار و اعلان سرمایه تقریر و بنا نموده و الا صدور نامه والا و تعیین معتمد از بندگان درگاه معلی

اوراق

جهت انجام این مرام لازم باشد بموقف عرض رسانید که درین باب بر آنچه امر فرمایند بندگان و منسوبان اینجا دولت ابد مدت
قرار ان عدت تقدیر رسانیده ظاهر بندگی ذخایر لا العنایات بغایت شاهنشاهی معظم داشته
حسن خدمات و بندگی ذخایر بیشتر از بیشتر بمنصه ظهور رسانند و مطالب و مدعیات [illegible] بموقف عرض رسانند
که قرین قبول و حصول تحلی گردد

خوب کمافیش از هم چنین نوعی دسته گلی برد تو آن از نامه من یا متن یا خونده محصول لا دست
قبول کم کنتقاف که نخود امیدی از دامنی های مقصود کسسته باشد به بیشتر که رهنما و بلای کلام بادیه
پیماراه برار الملک معنی و سرچشمه قلم توانند برد و بکلام شیرین پای [illegible] را که تحصیل لعل بادهای
معانی و یاقوت ریزه های الفاظ از بلاد ترصیع انشای قلم نمایند توانند [illegible] صحاری کمانستگی
که موجه سراب لا القیمت آب [illegible] هر احتمالی که زلال گوهر بیت آورده بیان ظرف کلدار
سخن و هند و اوارگان بادیه سرگشتگی را هم فنجانی از [illegible] دل از کف رفته که نغمه [illegible]
مترنم نیست که بصوب مطلب سر برجی و [illegible] آتش در سر دارم که اگر خزف پاره و سنگ ریزه
را بجای لعل آبدار و گوهر شهوار از دامن شانند مانند شمع بر [illegible] پیش پای دیدن بلادم و اگر هزار
گل و هزار چمن سنبلم دهند در تراز و نیش بها و زخم [illegible] تیمارم گام بر بختم مانند های بیمار
مرارت امید پای تحصیل مطالب چنین دسته تعلق آبله فرسوده [illegible] بینش اندود دل
نکنیده ام که زلال [illegible] در صورت [illegible] قدرش بر سیماد الفریبی تواند نمود و شربت خونابی
نجنبیده ام که از تابش خورشید خسارات زهره جبین تشنه خواهشم تواند الغرض [illegible]
کامجوی در دیده [illegible] چنین کلها کلالت گرفته بی آب و [illegible] رسالاب [illegible] نظرم [illegible]
چنین میوه های [illegible] رنجین [illegible] که زاغ نظر [illegible] بهارستان کامجوی [illegible] و موجه

ترصیع

از [illegible]

بریده ام چون ذائقهٔ بیمار که شهد و شکر را در ترازوی تمیزش یکسان و لیست جارو
کلم در دیده یکسان در می آید و زشت و نیکو بگردش در نظر جلوه می نماید چون روشن است
که در شب تار سفید و سیاه را کسوت اتحاد برانداخته است هرگاه جهان در دیده ام تار باشد بر
مطلب مسطور برهان تمام است در تنگنای مهلکهٔ مستی این باده بهوش هر دو از خود برآمده چون
مست تغلیس کم که شنیده ام که این جسم صد هزار رخنه دوخته را کجا انداخته ام و در حلقهٔ
عقول مجرده مانند روستائی بشهر آمده مستغرق بحر تحیر بوده ام زان که مرا جان لقدم مناسک
جمع نماید و زبان خواهش بندامت مافات کشاید در آن خلوت خاص که کثرت تکلف و بساط
عوام مجرد است بود شرط کرده شد که من بعد بهوای خاطر گرد منهیات نگردد و دامن خواهش از ممنوعات
در نوردد چهرهٔ افروخته پیمانه باده را که بر گل سوری برتری میجوید آتش خرمن سوز فرصت داند و از عود
موج ساغر شبیه سیاهی خواند بحرجای کالطریق الحاء ارتکاب شرب این شرب مذاب باید بفهمد هوش اینمعنی
نماید و بخامهٔ خیال نیز شبیه دختر رز را در صحیفهٔ ضمیر چهره نگشاید و از گیسوهای مذهب حقی سحق
یرقانی علتش از سیما ظاهر است اجتناب نموده بملبس هائی که محرم باشد نماز باشد اکتفا نماید و از تیز مبین
لحیه در حقیقت لباس اتراک نوشیده است دست کوتاه سازد و تا مقدور باشد اوقات خود را صرف
مرضیات الهی نماید هرچند بتوفیق ترا از الست گمان رسوخ اینمعنی بخود داشته باشد لیکن از وهب
عطایا چشم آن دارد که بعنوان قبل از وقوع این امر در این ایام بر زبان جاری شده بود که
سال شمع راه بینش دل در الغم ایاخ توفیق توبه یافتم اخر باین چراغ توفیق استقرار این امر باید
و پا بمرادی جز جمیل اهل زمانه کار را بر خود گوارا سازد اکرم الاکرمین [illegible] است در تنقیح امور
باو حقیقت انکه سوگوار و معتوری [illegible] اضطراب و تغافل نماید و در حرج و فرج پیوسته سلک
چون از دیده کشاید آنچنان تامل که محو آن مسافر ملک هستی جاوید و در حقیقت حامد خلقان

عاریتی کالبد را از دوش افکنند کسوت جدید بیداری در بر کند منزلی که راه نوردان راه روی توجه بدان جانب رفته هر چند از حیات باندازه خواهش خاطر متمتع باید با خشم هر چه نصیب گذشته و اگر این راه را به بیداری سپرده باشد خصوصیت بروان پاک آن طاهر حدیقه قدس پیوسته است تعالی توفیق امری را بکار نشانیدن آید کرامت کناد

جواهر زواهر حمد بیحد و لالی متلالی ستایش لا تحصی و لا تعد که کفه زبان و میزان از کشیدن آن قاصر و بازوی توان از تعقل آن قاصر شد نثار سرای کبریای مالک الملکی که مقرنس حجره کبود از سپهر ستاری عظمت و جلال او کاخی و شجره بدیعه الازهار جواز گلشن زمرد افرینش رواشیست صحرای انتهای قدرتش کن و روشنی اذهان دانشمندان چراغی در راه معرفتش نهاده دیرکردان اضلا درازجامه خانه صنعش لیلی الجار تالیف خلعتیست شایسته بر دوش و میکساران میکده عرفان را قدح قهر نیز باده ایست مدام در جوش از زبان شیرین سخنان شکرستانش شکر طرازی از خوان نوالش انگشت شهید ست بکام کشیده و لقاهر مستان اگاهی باده الست بمد عا رسیده خدای کافرینش در سجودش گواه مطلق امد و بر وجودش وجودش هر چه موجود قاهر نشان هر چه بنشنیده ظاهر و لنعوت و درود نامعدود و صلوات صلواة نامحدود هدیه جناب سید کونین سرور ثقلین شهریار خافقین ثمره شجره کلشن ایجاد نتیجه صغری و کبری مبدای معاد افتاب جهانتاب اسمان هدایت آب بقای چشمه سار لطف و عنایت محراب مسجد عبادت ملایکه مقربین سحر خیر لیلة القدر کنت نبیاً و ادم بین الماء والطین در خشان گوهر صدف برتری افتاب جهانتاب اسمان رفیع الارکان رسالت و پیغمبری سوار گردون جنیبت سفر خجسته اثر لیلة سرسوای صفوف ارواح متعبدان مسجد اقصی مصطفی پادشاه هر دو سرا افتاب جهان بخش و علا حکمت حق جو بخیت تابان جهان لمعة الشمس خمیر مایه ان جمله عالم تن است او جان است اوار عالم جهان لعل ارکانست وثنای بی منتهای بای انداز نام برگزیده حدیث صحیح من کنت مع الله از دفتر خلافتش ایتی و فرده

رهما

ومع الفضلا صنعت از نادرات در وصف دیباچه انشا

صریح من انت منی از داستان قدر و منزلتش حکایت امیر البر و قاتل الکفره امام المتقین
و قامع المشرکین قاهر الملحدین یعسوب الدین اسد الله الغالب مظهر العجایب و مظهر الغرایب
و مفرق الکتائب   علی آنکه مردان علیم وی است   دو عالم دو کف کریم وی است
صلوات الله و سلامه علیها و آلها اجمعین از حمد جناب کبریا و لطایف نعت سید
او منقبت نیره اصفیا بر مرآت ضمیر قدس تخمیر اعلیحضرت رفیع منزلت گردون سلطنت مشتری
سعادت خورشید طلعت عطارد فطنت کیوان وقار سپهر اقتدار زینت بخش و سایه جاه جلال
تشکیل اورنگ فرخنده رنگ و اقبال مصقل مرآت مطالب شاهی دولت خداداد شیرازه رشد
اوراق امور بلاد و عباد زیب افزای جلالت و بخت یاری آرایش دیهیم ابهت و کامکاری
فروردین ریاض حمیده بهار سلطنت گلدسته حدیقه طراز گلستان جلالت جهانبانی شهاب ثاقب
سپهر جرات و جلالت و نهنگ لجه بحر شهامت و بسالت المؤید بعنایات الملک الحسیب سلطان
اورنگ زیب منتظم میگرداند که در این وقت ارجمند و زمان سعادت پیوند که بنیروی عنایات
خالق الفوجان و جاعل کمین و مکان ارباب کامیابی و خورسندی من الوجوه امامه و الوراء
فتوحات از جبین جبهت بر چهره اقبال گشاده است بمبارکی خجسته آن صدق این صادق گفتار مژده
جلوس این گوهر فروزان بحر لیاقت و شجاعت و جوهر تیغ دشمن شکار جرات و جسارت بر سریر دارائی
سلطنت موروثی گورکانی و وسایه للاهم السعاده جهانبانی که بفحوای تُؤْتِی الْمُلْکَ
مَن تَشَاءُ وَتَنزِعُ الْمُلْکَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ
و بمقتضای آیه وافی هدایه اِنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ یُورِثُهَا مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
و العاقبة للمتقین به نیروی اجابت تدبیر و موافقت کارگزاران تقدیر مرآت وقوع نوید
سامعه افروز گشته مسرت بر مسرت و خورسندی بر خورسندی افزود در عالم دوستی قدیم متوقع میباشد

آن زیبنده اورنگ اقبال و چراغ افروز دودمان مجد و اجلال را هرگونه مهمی که در باب استقرار الفت و محبت بنای
درکار باشد بمقام اعلام آید که کارگزاران دولت ابد مقرون بانجام آن مامور گردیده‌اند از آنجا که تدارک
مافات بعون عنایت الهی مقدور و میسور شده دوستی پیوسته منظور است بر هر گونه مطلبی که در خاطر
والا مذکور باشد زبان زد خامه اظهار خواهند نمود چون تذکار روابط قدیم بعد از تأسیس اساس مصادقت
و موالفت موجب تشیید مبانی اتحاد جدید میگردد خامه سخن طراز را بذکر مجملی از مراتب یگانگی سلاطین
سلف رطب اللسان می‌سازد مبین این مرام آنکه بر عالمیان ظاهر و هویداست که از زمان طلوع عالم
افروز این سلطنت عظمی پیوسته فیمابین فرمانفرمایان این دو دولت محکم بنیان خداداد روابط دوستی
و محبت و یگانگی معهود بوده که زینت افزای سلاطین زمان و خواقین دوران بود از جمله آثار این معنی اینکه در زمان
نواب جنت مکان علیین آشیان حیدر ... طاب ثراه که باباشاه خلد آرامگاه جد اعلی رفیع المقدار آن
والا جاه علیین جنت نشان ایران را بیمن قدوم منور ساخته بودند و باز از تفقدات و همراهیها که از نواب جنت
مکان علیین آشیان نسبت بآنجناب بمنصه ظهور رسیده بود دار القرار قندهار را بنواب سامی الالقاب تکلف
بتحفه تصرف ... ایشان ... الداده بودند ولی ملک که در حقیقت سند التیام طرفین و
نشان دوستی جانبین بود تا حین رحلت نواب جنت مکان علیین آشیانی در تصرف کارگزاران
این دولت ابد مدت استقرار داشته و بعد از مسافرت نواب جنت مکان بجوار ملک منان که متغلبه
اوزبکیه انتهاز فرصت نموده در بعضی از ولایت خراسان تصرف نموده بودند مستحفظان قندهار بعلت وقوع
موانع و انسداد طرق و مراعات نسبت دوستی ساطع جلای منظور داشته بفرمان فرمایان آن سلسله جلیله
رجوع کرده آن ولایت را بتصرف ایشان داده بودند و در عهد سلطنت و زمان خلافت نواب گیتی ستانی
فردوس مکانی حیدر ... خار وجود اشرار اوزبکیه از خراسان بپلارک شمشیر غازیان ظفرنشان درروده
و زنگار موانع از آیینه ملک و ملت زدوده ممالک و بلاد مفتوح سعی مجاهدان گشته بود در حیطه استرداد
آن ملک بتحفه باقربت قدیم توجه ... عهد یگانگی معهود سابق از زمین ... غبار آلود ... گردید

بلکه اداله

بلکه روابط الفت و صداقت بیشتر از بیشتر فیمابین نواب گیتی ستان فردوس آشیان حضرت بزرگوار وارث
جنت مکانی جد اعلی شان استحکام یافته و پیوسته بدستور سابق ابواب مراسلات گشوده بمیامن
دولتخواهی آن دو پادشاه والاجاه رعایا و برایای طرفین در بستر رفاهیت و آسایش
غنوده بودند و در اوقاتی که والد ماجد آن زینت بخش اورنگ جاه و جلال سریر سلطنت
عظمی گورکانی استقرار یافته محبت و دوستی دیرینیاد آبا و اجداد را منظور داشته بجهت آن امر
جزئی منتهج مولد امور کلیه گردیدند و بدین جهة اراده نواب خاقان رضوان مکان خلد آشیان
بدان متعلق بود که خرابی نقصان نمایند و بمقتضای فرمان واجب الاذعان قضا در امتثال امر خالق
ارض و سما نوبه آن خسرو فرخنده شعار نوشیروان آثار الصواب جنات تجری من تحتها الانهار
بر شغر قندهار تقدیم یافت و بهمت همت والا ذم گردید که انجاح مطلبی که در خاطر خطیر آن مستغرق
بحار رحمت ملک قدیر استقرار داشت که بعد از اینهای آن متمنی بحجی که اطلاع دارند بغایات واهب
مواهب صورت وقوع یافت و چون مطلب بخرابی نجف بنا بر بنای قدیم بر سوالف دوستیهای قبل از حصول
این مطلب و بعد از وقوع آن نامه مشتمل بر رعایت شیوه دوستی و یگانگی ابای عظام که فاه حال
کافه انام بود ضمن آن مندرج بعد ارسال داشته ملتمسه اعلی و اظهار رسیدگی بر یک از ممالک بیگر این را
که در عوض آن خرابه بقدر خرابی داشته باشند تکلف ایشان اختصاص دیر از آنجناب بعد از یاد باقی
و اموری که منافی دوستی و یکجهتی باشد چیزی ملحوظ نگردید و چون هر یک از نعمای الهی را شکری خاص
میباشد که بدون اتیان بدان از عهده شکران نعمت برآمدن متعسر بل متعذر می نماید چنانچه شکر
نعمت بوانی و جارحه و زبانی آنست که حمد و ثنای منعم حقیقی قیام نمایند و دست و زبان در
نهایت خضوع و خشوع بدرگاه واهب عطایات گشایند همچنین شکر نعمت بی منتها سلطنت و فرمان
روائی و پادشاهی مسند آرای آنست که چون زمام حل و عقد امور جمهور و وقوع خیرات و شرور

سرایی و روبیت سلاطین عدالت آیین حواله شد و در حقیقت از بندگانی معتمد بناء علی الاطلاق
و مالک الملک بالاستحقاق اند پیوسته رفاه حال عباد الله را که ودایع و بدایع الهی اند مطمح نظر حقیقت شناس
خجسته چنان نمایند که همواره اطوار ستوده گی انسان ممهد و ابواب فتن بر چهره احوال ایشان منسد باشد
که از عهده سپاس ولای جناب باری فی الجمله سبکباری حاصل آمده باشند بدین جهت این نیاز درگاه بی نیاز
از بدو ابتدا پادشاهان سلطنت و مبادی طلوع نیر دولت اینمعنی را مطمح نظر والا و ضمیر معلا خجسته با عموم
رعایا و برایا طریق انیق لطف و مرحمت و مروت و عدالت سلوک داشته و میلاد و ادوار کلمن الطوالد
آن سلطان حقیقت دان نیز بنابر اینمعنی تمام اطلاع و آگاهی مرسد و لطه منافات بالکلیه بر
چیده و در هم نوردیده است لهذا الحجت بتقدیم مراسم سلطنت امارت و حکومت شاه کرد لاالله
مارة و الحکومة علا قدره درین دفعه اخلاص ایشان بوادق سلطان جلیه روانه محفل خلد مشاکل
گردید بعضی از سخنان محبت عنوان رجوع بتقریر موفق الله شده که در بزم ارم تزئین و مجلس بهشت آیین
لالی مکنون و جواهر مخزون خلت و ولا و راز بینت ساعد صدق و اتحاد را ساز د ساغر کامیابی از
رحیق عنایات الهی مالامال و آفتاب دولت و شوکت مصئون از کسوف عین الکمال باد

تاریخ مکاتیب فیض ربانی

و قطرات غمام فضل سبحانی طراوت بخش حدایق ابداع و اختراع باد همیشه گلشن سلطنت و جهانبانی
و چمن بلاد ابهت و کامرانی اعلیحضرت فلک مرتبت خورشید منزلت پادشاه جوان بخت کیوان وقار
شهریار نامدار سپهر اقتدار خدیو جهانگیر کشورگیر خسرو سکندر شکوه دارا والای مسند نشین بارگاه
عظمت و اقتدار صاحب سریر اقلیم دولت و اجلال نزهت ریاض کامرانی چمن آرای گلشن صاحبقرانی
چهره گشای جمال جهانبانی مبین رموز کشمانی نور چهره دانش و بینش فهرست کتاب آفرینش مجموعه کمالات
انسانی مرآت تجلیات یزدانی بلندی بخش همت بلندی سعادت فزای طالع ارجمندی آفتاب فلک اقتدار

بالطاف

سایهٔ عاطفت کردگار پادشاه جم جاه انجم سپاه فلک بارگاه صاحبقرانی خورشید کلاه عالم پناه
از جویبار عنایت الهی و چشمه‌سار مرحمت نامتناهی سرسبز لجهٔ رحمت قدسی حنظل زار حیات
عیش الکمال محروس باد حقیقت شوق و محبت و کیفیت خلت و مودت که بر سر پیر است قلم را آن زبانی
نیست که راه عشق گوید باز اگرچه از راه صورت بعد مسافت مانع در یافتن کعبهٔ مقصود گردید اما قبلهٔ همت را
نسبت معنوی و قرب باطنی است الله الحمد که بحسب وحدت ذاتی میان این نیازمند درگاه و الجلال و آن
نهال سلسال نبوت و اجلال این معنی بتحقیق پیوسته بعد مکانی که از این صوری جسمانی مانع قرب جانی و وصال
روحانی نگشته رود بلکه جنبیست و از این جهت گرد ملال بر آینهٔ خورشید مثال نه نشسته عکس پرتو جمال آن
مظهر سبحانی است و همواره مشام جان بروایح فوایح خلت و وداد و نسایم عنبر شمایم محبت و اتحاد معطر گشته
بموانست روحانی و مواصلت جسمانی زنگ زدای خاطر دوستی است هم نشینم بخیال تو و اکنون دلم
کین وصالیست که اورا هم بهر النفس نیست المنة الله لکی و تقدس که نهال آرزو و چمنستان حقیقت ثمرهٔ مراد
بارور شده شاهد مقصود که سالها در پردهٔ خفا مستور بود باستقبال از بارگاه و احتشام استقلال جلوس آن
منزلت میامن حسن و جمیل از حجلهٔ غیب بظهور در آمده پرتو ظهور بر ساحت آمال خجسته مآل منتظران انداخته خجاک
برقرار تخت همایون و سریر سلطنت ابد مقرون هم آغوش آن انجمن آرای بادشاهی و زینت افزای
سریر شاهنشاهی گردیده لوای جهانگشای خلافت و شهریاری و چتر فلک فرسای معدلت و جهانداری
آن رفعت بخش افسر و اورنگ عقده‌گشای دانش و فرهنگ ظل معدلت و مرحمت بر مفارق عالمیان
انداخت امید که دهمین مراد بخش جلوس میمنت مانوس آن خجسته طالع همایون بخت فرازندهٔ تخت بر همگنان
مبارک و میمون و فرخنده و همایون گرداننده همیشه اسباب سلطنت و جهانداری و موجبات حشمت و کامرانی در تزاید
و تضاعف باد آیین وداد و روش اتحاد که بین الآباء و الاجداد انعقاد یافته تازگی یابد به این مخلص
محبت گزین و آن معدلت آیین استقرار پذیرفته مقتضی آن بود که جشن بتقریب جلوس آن جانشین مسند گورکانی
و وارث افسر صاحبقرانی بر بند بار رسید یکی از محرمان حریم عشرت برسبیل تهنیت تعیین شده مراسم تهنیت اقدام
نماید لیکن چون آذربایجان و تسخیر ولایت شیروان در پیش بود تا خاطر فراغ کلی از مهمات ولایت بعد از جمع.

مراجعت بمقر سلطنت میسر نبود در اوقات این امر خطیر تقصیر واقع شد هر چند لوم و ثلاث ظاهر نزد ارباب

دانش بنیش چندان اعتباری ندارد ولاکن لی بالقلبه تجنب ظاهر در نظر قوام که مطمح نظر ایشان جز امور ظاهر

نیست طی مراتب قاصر است لاجرم درین حجسته فرجام که بیمن توجهات توجه ملاذ ملایک احترام قهرمان ولایت

از دست رفته بر حسب مدعای احبا صورت یافته بالقلبه از آن طرف خاطر جمع گشته بدار السلطنت اصفهان که

مقر سلطنت است نزول اجلال واقع شد امارت شعار کامل الاخلاص راسخ الاعتقاد کمال الدین بابا کار علی سلطان را

که ابا عن جد از زمره بندگان بالمحبت و صوفیان صافی طویت آن دودمان است روانه درگاه معلی نمود که بعد از

دریافت لوازم سعادت کورنش و تسلیم و ادراک شرف تقبیل و تلثیم بساط عزت و جلال لوازم پرسش و تهنیت و رخصت

مراجعت یافته با خبار مسرت آثار سلامتی ذات ملایک صفات و صحت مزاج وهاج خورشید ابتهاج بهجت افزای

خاطر مخلص خیرخواه گردد مرجا آنکه پیوسته دوحه محبت و وداد موروثی و حدایقه خلت و اتحاد صوری و معنوی

را که بارواتی انما موالاة و اجرای جداول مصافات جانب نصرت و حضرت پذیرفته از نشو و نمای شاداب خجسته

بارسال رسل و رسایل که مجالست روحانیت محرک سلسله یگانگی و رافع غایله بیگانگی توهم باشند و روابط معنوی را

با ائتلاف صوری متفق ساخته با ابلاغ و انجاح مهام ممنون سازند حق سبحانه و تعالی آن سلاله خاندان جاه

جلال را و ضلاصت دودمان ابهت و اقبال را با تاییدات غیب الغیب مؤید دارد بعون الله

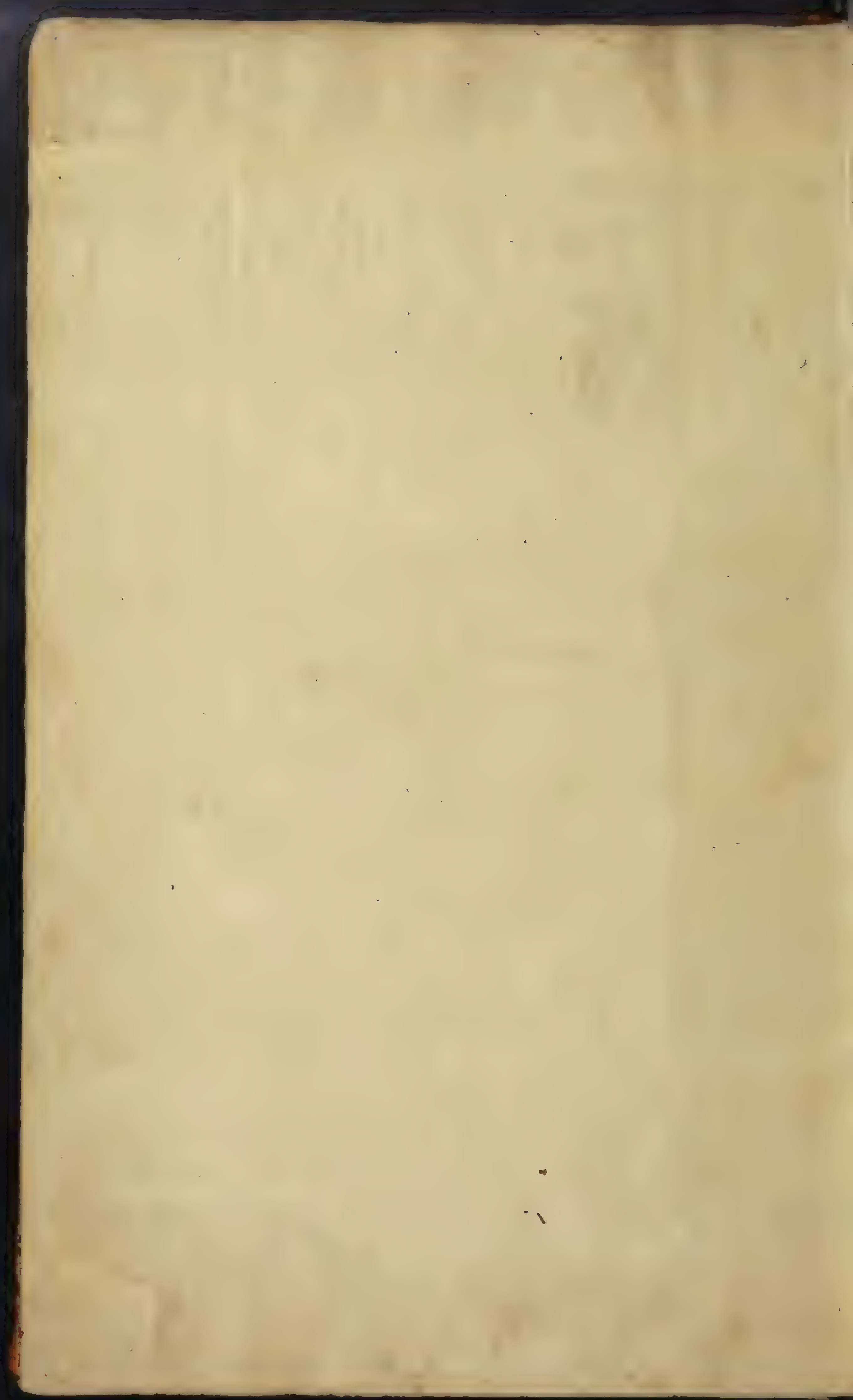
القدوس و الحمید المجید الی ماه ایت فطرت میرزا طاهر وحید بحسب فرمان حضرت تفضل گستر

فیض منظر میرزا [illegible] استاد بخط شکسته دلبسته عقیدت حضرت امیر العلماء و دیگر

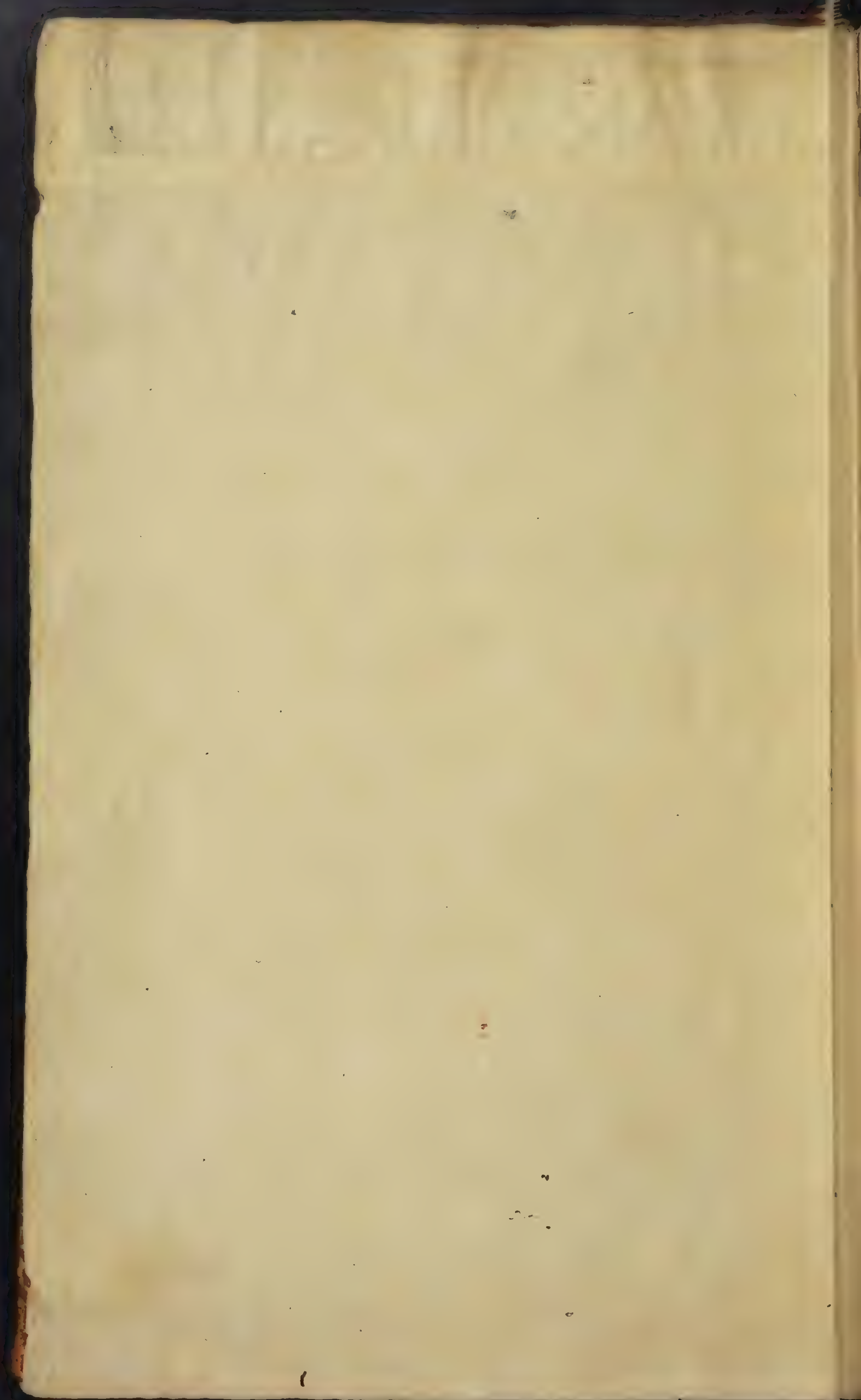
شاگردان حضرت معصوف بتاریخ بیست و پنجم شهر ربیع الاول سنه ۱۱۰۰

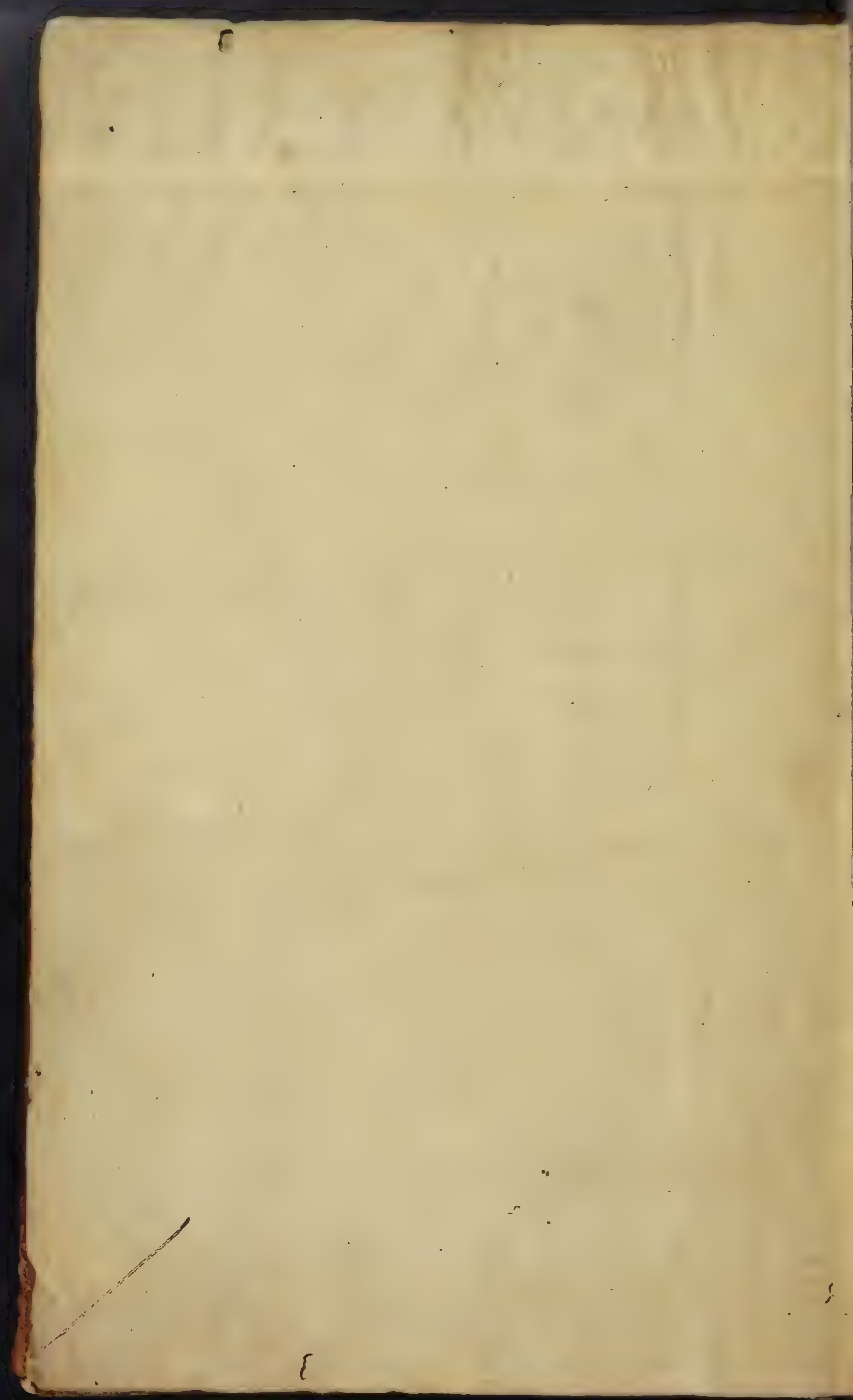
بروز چهارشنبه وقت بر آمد هشت گیتی روز بلند در ربعت

نیک ذی مقام شهر حاجتی عرف مدراسی صورت اختتام پذیرفت









Persian

"Insha i Saib"
or
Excellent Epistles
by
Tahir Wahid

1350 Magna

(MS. at 1250 H.)
(1834)

Persische.

